

شیوہ های تخریج حدیث

شیخ سعد بن عبداللہ آل حمید

مؤلف

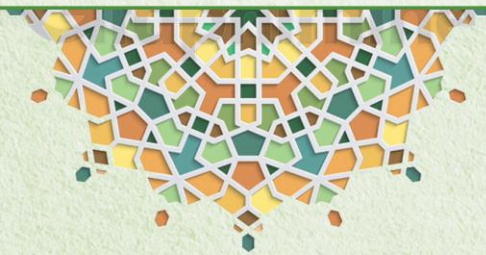
ابوعبیدہ ماهر بن صالح آل مبارک

به کوشش

مکتبہ المدینہ



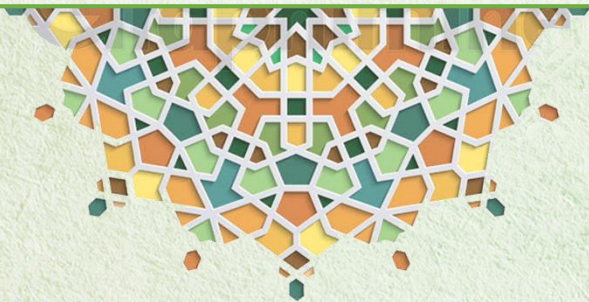
سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ





تقدیم به:

مجاهد مبارز و نستوه و اسیر راه اسلام و قرآن،
استاد بزرگوارمان **ماموستا کریکار** (فکّ الله أسره)



فهرست

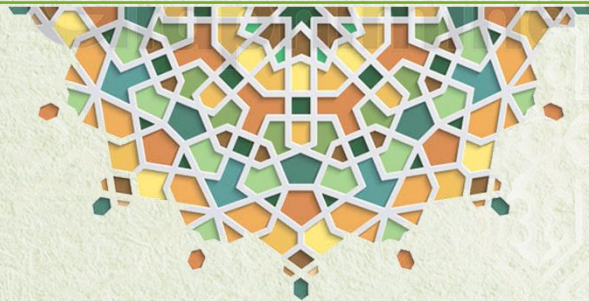
مقدمه.....	۵
تخریج چیست.....	۱
تخریج در لغت.....	۱
تخریج در اصطلاح.....	۱
انواع منابع حدیثی.....	۳
انواع منابع اصلی.....	۳
در صورت عدم دسترسی به منابع اصلی چه باید کرد.....	۶
فواید تخریج حدیث.....	۹
فایده اول.....	۹
فایده دوم.....	۱۰
فایده سوم.....	۱۱
فایده چهارم.....	۱۲
دلایل اختلاط.....	۱۲
چگونگی شناخت حال راوی، قبل و بعد از اختلاط.....	۱۲
کتاب‌هایی که در موضوع تخریج به نگارش در آمده است.....	۱۳
دلایل تاخیر نوشتن کتاب در موضوع تخریج.....	۱۳
راه‌های تخریج حدیث.....	۱۵
تعریف سند.....	۱۵
تعریف متن.....	۱۵
اول: تخریج حدیث از طریق شناخت سند.....	۱۶
۱- مسانید.....	۱۶
علت و انگیزه تالیف مسانید.....	۱۶
شیوه تالیف کتاب‌ها در غالب مسانید.....	۱۷
۲- معاجم.....	۱۸
۳- تحفه الأشراف.....	۱۸
خلاصه مطالب گذشته.....	۱۹
دوم: تخریج از طریق متن.....	۲۷
اندیشه‌ی جستجو در این کتاب‌ها.....	۲۸
نوع اول.....	۳۰
المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث.....	۳۲

فهرست

۳۷ برخی از نکته‌هایی که هنگام استفاده از المعجم المفهرس باید بدانیم
۳۷ نکته اول
۳۷ نکته دوم
۳۹ نکته سوم
۳۹ نکته چهارم
۴۰ فواید این کتاب
۴۰ برخی از عیبها و ایرادات این کتاب
۴۱ سوم: تخریج از طریق شناخت موضوع حدیث
۴۳ نکته
۵۲ معرفی برخی از کتاب‌های حدیث
۵۲ اول: مسند امام احمد
۵۳ روش امام احمد در ترتیب مسند
۵۴ اشکالات علما بر روش امام احمد در ترتیب مسندش
۵۵ خدمت علما به مسند امام احمد
۵۸ انواع احادیث موجود در مسند امام احمد
۵۹ خلاصه
۶۱ آیا در کتاب مسند امام احمد احادیث موضوع نیز وجود دارد
۶۲ علما در رابطه با کتاب مسند سه نوع موضع‌گیری دارند
۶۷ دوم: معاجم طبرانی
۶۷ المعجم الكبير
۶۷ شیوه طبرانی در "المعجم الكبير"
۷۰ سوم: تحفة الأشراف
۷۰ اطراف الحدیث
۷۱ مقصود این کتاب
۷۱ بکارگیری شیوه اطراف توسط علمای گذشته
۷۲ اولین کسی که در مورد اطراف حدیث دست به تالیف زد چه کسی بود
۷۲ مزى و کتابش تحفة الأشراف
۷۳ چگونگی ترتیب این کتاب توسط مزى
۷۶ بخش مسانید
۷۶ بخش مراسیل

فهرست

۸۲.....	مثالی تفصیلی از موارد مذکور.....
۹۰.....	خلاصه مطالب قبلی.....
۹۱.....	نکته‌ای در خصوص جستجو در نسخه تحقیق شده‌ی تحفه الأشراف.....
۹۲.....	مثالی برای موارد قبلی.....
۹۵.....	چهارم: کتاب الجامع الكبير و الجامع الصغير، نوشته سیوطی.....
۹۶.....	الجامع الصغير، نوشته سیوطی.....
۹۸.....	نکاتی در رابطه با کتاب الجامع الصغير.....
۹۹.....	پنجم: کتاب کنز العمال.....
۱۰۱.....	برخی از عیوب کتاب کنز العمال.....
۱۰۲.....	سایر کتابهای مربوط به تخریج.....
۱۰۳.....	پایان.....



مقدمه:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ وَسَلَّمَ عَلَيَّ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ
 وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ؛ أَمَا بَعْدُ:



بحث و پژوهش در خصوص شیوه‌های تخریج حدیث و تدریس این موضوع، زمان زیادی می‌طلبد و نیازمند تطبیق و نیز ابزاری برای توضیح و روشن نمودن مطلب است، تا اینکه مطالب، از غالب تئوری به تطبیق و اجرای عملی درآید، اما نباید بخاطر عدم درک و دریافت تمام آن، آن را کلاً کنار گذاشت. امید است مطالعه و بررسی این کتاب که به بیان مختصر شیوه‌های تخریج حدیث می‌پردازد، برای طالب علم سودمند باشد و به او کمک کند تا مطابق ضوابط و شیوه‌هایی که در ادامه بیان خواهد شد، به تطبیق عملی این موضوع بپردازد.

تخریج چیست:

تخریج عبارت است از: انتساب حدیث به امامانی که آن را روایت نموده‌اند؛ به عنوان مثال گفته می‌شود: أخرجه البخاری، أخرجه المسلم (بخاری یا مسلم آن را تخریج نموده‌اند) و غیره.

برای رسیدن به مقصود، ابتدا تعریف لغوی تخریج و سپس تعریف اصطلاحی آن را ذکر می‌کنیم، سپس به بیان پیوند و رابطه این دو و توضیحات مربوط به تعریف اصطلاحی می‌پردازیم.

تخریج در لغت:

تخریج، از ماده‌ی «خَرَجَ» گرفته شده است؛ این ماده در معانی مختلفی استعمال می‌شود؛ از جمله در معنای «استنباط» به کار رفته است؛ به عنوان مثال گفته می‌شود: استخرج المسألة الفلانیة: یعنی فلان مسأله را استنباط نمود. همچنین در معنای «توجیه» به کار رفته است؛ گفته می‌شود: خرج المسألة الفلانیة: یعنی برای آن وجه درستی را بیان نمود. همچنین به معنی «تمرین و یاد دادن» نیز به کار می‌رود؛ به عنوان مثال می‌گویند: خرج فی الحدیث فهو خریج؛ یعنی: به او تمرین و آموزش داد.

کلمه تخریج در معنای «ظهور و بروز» نیز به کار می‌رود؛ آنگاه که نجابت و حیای فرد ظاهر و آشکار گردد گفته می‌شود: خرجت خوارج فلان؛ همچنین وقتی آسمان پس از ابری بودن، برای مردم بارز و آشکار گردد، می‌گویند: خرجت السماء بعد الغیم. شاید همین معنای آخر متناسب‌ترین معنی با معنای اصطلاحی‌ای باشد که در مورد آن سخن خواهیم گفت.

تخریج در اصطلاح:

برای معنای اصطلاحی تخریج سه تعریف ذکر شده است:

۱- اخراج و عرضه‌ی حدیث و نمایاندن آن برای مردم با ذکر سند و متنش. به عنوان مثال گفته می‌شود: هذا حدیث أخرجه البخاری؛ یعنی: این حدیث را بخاری با ذکر سند و متن کامل آن برای مردم آشکار و ابراز نموده است.

۲- تخریج احادیث کتابی معین، به همراه ذکر سند فرد تخریج کننده برای احادیثی که صاحب کتاب ذکر کرده است؛ مثال این حالت، کتاب «الأذکار»، نوشته امام نووی است؛ حافظ ابن حجر احادیث این کتاب را تخریج نموده است؛ در حالی که امام نووی در این کتاب احادیث را با ذکر سند نیاورده، بلکه شیوه و روش ایشان در تألیف این کتاب تقریباً همچون شیوه تألیف «ریاض الصالحین» است. حافظ ابن حجر برای تک تک احادیثی که

امام نووی ۱ در این کتاب ذکر کرده، سند طولانی خویش را آورده است؛ یعنی سندی از ابن حجر تا رسول الله. به این خاطر گفتم سند طولانی، زیرا حافظ ابن حجر متوفای سال ۸۵۲ هـ است و پس از امام نووی می‌باشد؛ و اسنادی که شروعش از قرن ۹ هـ باشد و به رسول الله منتهی شود، مسلماً دارای اسنادی طولانی است. از آنجا که احادیث کتاب امام نووی، قبلاً و با ذکر سند در سایر کتاب‌ها آمده بود، ایشان در کتابشان اسانید را ذکر نکرده بودند. کاری که حافظ ابن حجر با کتاب «الأذکار» امام نووی انجام داد، تخریج نام دارد؛ ابن حجر پس از تخریج آن احادیث، کتاب را چنین نام نهاد: «نتائج الأفكار فی تخریج أحادیث الأذکار للنووی».^۲

۳- تعریف سوم، تعریف متداول و رایج در میان هم عصران ما است. برخی^۳ تعریف را اینگونه ذکر کرده‌اند: تخریج عبارت است از: ارجاع حدیث به منابع اصلی آن و در صورت نیاز با بیان رتبه‌ی حدیث. این تعریف در بر دارنده دو مطلب است:

- ۱- دلالت و انتساب؛
- ۲- بیان رتبه و جایگاه.

آیا هنگام تخریج حدیث باید رتبه آن را نیز ذکر کرد یا نه؟ در پاسخ می‌گوییم: این شرط را تنها برخی ذکر کرده‌اند و هر تخریج‌گری ملزم به رعایت این شرط نیست. در ذیل ابتدا در مورد جزئیات این تعریف و سپس در مورد مسئله مذکور صحبت می‌کنیم. وقتی می‌گوییم: ارجاع حدیث به منابع و مصادر اصلی آن؛ منظورمان انتساب حدیث به منابع اصلی آن است؛ یعنی وقتی می‌گوییم: این حدیث را فلانی تخریج نموده است، در واقع این حدیث را به کسی که تخریجش نموده نسبت داده‌ایم؛ به عبارت دیگر: می‌خواهیم کسی را که خواستار شناخت تخریج کننده این حدیث است، به منبعی که این حدیث در آن تخریج شده، راهنمایی کنیم؛ و هر دوی اینها یک معنی دارند. وقتی می‌گوییم: «منابع اصلی»، ادامه و تکمله این عبارت، منظور ما را روشن می‌کند: «منابع اصلی‌ای که حدیث را با ذکر سند خویش آورده‌اند»؛ اگر منابع ذکر شده، حدیث مورد نظر را با سند ذکر نکرده باشند، جزو منابع اصلی به شمار نخواهند آمد؛ از این رو ما

۱- ایشان در ماه محرم سال ۶۳۱ هجری به دنیا آمد و در چهاردهم ماه رجب سال ۶۷۶ هجری درگذشت.
 ۲- دو جزء از آن، با تحقیق شیخ حمدی عبدالمجید السلفی توسط مکتبه ابن تیمیه به چاپ رسیده است.
 ۳- نگا: اصول التخریج، دکتر محمود طحان.

باید این منابع اصلی، انواع و اقسام آن را بشناسیم. و این شناخت مگر با شناخت کتاب-های اهل علم، شیوه‌های نویسندگان این کتاب‌ها، موضوعات این کتاب‌ها و چگونگی استفاده از آنها حاصل نخواهد شد.

فردی که بدون آگاهی قبلی از این کتاب‌ها به سراغ آنها می‌رود، چیزهای اساسی و مهمی را که برای تخریج احادیث ضروری است، از دست می‌دهد؛ از این رو پیش از شروع تخریج، باید این کتاب‌ها را بشناسد و زمانی را به شناخت کتاب‌های اهل علم اختصاص دهد، تا به محض دریافت و مشاهده یک حدیث بتواند منابعی را که ممکن است حدیث مورد نظر در آنها باشد، تعیین کند.

انواع منابع حدیثی:

منابع حدیثی عبارت از کتاب‌هایی هستند که یا روایات را با ذکر سند نقل کرده‌اند و یا بدون ذکر سند.

اگر صاحب کتاب حدیث، یا اثر، یا حکایت، یا خبری را ذکر نماید و کسی که خبر را برایش نقل کرده ذکر کند و آن فرد نیز نام کسی که خبر را برایش گفته ذکر نماید و به همین صورت تا پایان سند ادامه داشته باشد، این سلسله را «سند» می‌گویند و گفته می‌شود: صاحب این کتاب، روایات را به همراه سندش ذکر می‌کند و این کتاب، مصدر و منبعی اصلی تلقی می‌شود.

از این رو در تعریف منابع اصلی گفتیم: ارجاع به حدیث در منابع اصلی آن که روایت را با ذکر سند تخریج نموده است.

اما در صورتی که کتاب‌های تخریج حدیث، سند احادیث را ذکر نکرده باشند، به عنوان منابع اصلی تلقی نمی‌شوند؛ بطور مثال کتاب ریاض الصالحین منبعی اصلی نیست، زیرا احادیث را با ذکر سند تخریج نکرده است، اما مسند امام احمد یک منبع اصلی به شمار می‌رود.

انواع منابع اصلی:

منابع اصلی به دو قسم تقسیم می‌شوند:

اول: کتاب‌های حدیثی که مؤلفان آن، آنها را تالیف کرده‌اند و احادیث و آثار را با ذکر سندهای آن بی واسطه از شیوخ خویش و آنها نیز از شیوخ و اساتید خود روایت کرده‌اند و همین سلسله تا رسول الله یا پس از ایشان ادامه داشته است؛ همانند کتاب‌های شش‌گانه: صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابوداود، جامع ترمذی، سنن نسائی، سنن ابن ماجه. و نیز مانند مسند امام احمد، مؤطاً امام مالک و همانند این‌ها.

دوم: کتاب‌های سایر فنون، یعنی غیر از کتاب‌های حدیث، که مؤلفان آنها نیز احادیث و

آثار و حکایت‌ها را با سندهای خود از اساتید خویش تا پایان سند که یا به پیامبر منتهی می‌شود، یا پایین‌تر از ایشان، روایت می‌کنند.

علوم مذکور بسیار متعدد و گوناگون هستند و علوم اسلامی و علوم خدمتگذار کتاب و سنت بسیار زیاد می‌باشند؛ برخی از این علوم عبارتند از: کتاب‌های تفسیر، فقه، اصول، لغت، ادب، سیره، تاریخ، تاریخ سرزمین‌ها، شرح حال رجال و غیره. تمام این کتاب‌ها در زمره علوم و فنون غیر حدیثی به شمار می‌آیند؛ به عنوان مثال با بررسی کتاب‌های تفسیر در خواهیم یافت که برخی از آنها از منابع اصلی به شمار می‌روند و برخی دیگر چنین نیستند.

با بررسی تفسیر عبدالرزاق، یا تفسیر ابن جریر طبری و یا تفسیر ابن ابی حاتم در خواهیم یافت که تمام روایات مذکور در این کتاب‌ها، با ذکر سند نقل شده‌اند؛ به عنوان مثال: عبدالرزاق تفسیر آیات را با ذکر احادیث و آثاری از اساتید خود و آنها نیز از اساتیدشان و به همین صورت تا پایان سند، شروع می‌کند؛ ابن جریر طبری و ابن ابی حاتم نیز همین رویه را دارند. پس این کتاب‌ها از منابع اصلی بشمار می‌روند، زیرا احادیث و آثار موجود در این سه کتاب با ذکر سند روایت شده‌اند.

ولی چنانچه بطور مثال زاد المسیر ابن جوزی، تفسیر قرطبی، تفسیر ابن کثیر و غیره را بررسی کنیم، در خواهیم یافت که این کتاب‌ها نمی‌توانند منابع اصلی باشند، زیرا صاحبان آنها، احادیث و آثار مذکور در این کتاب‌ها را با ذکر سند روایت نمی‌کنند. کتاب‌های فقه نیز به همین صورت‌اند، یعنی: در برخی از این کتاب‌ها، روایات با ذکر سند نقل شده‌اند و در برخی دیگر اینگونه نیست؛ به عنوان مثال کتاب «الأم» امام شافعی، یک مصدر اصلی محسوب می‌شود، زیرا امام شافعی احادیث و آثار را با ذکر سندش روایت می‌کند، همچنین کتاب «المحلی» ابن حزم نیز یک مصدر و منبع اصلی است. اما کتاب‌هایی چون «المغنی»^۱ یا «المجموع»^۲ و سایر کتاب‌های فقهی‌ای که احادیث را با ذکر سند نقل نکرده‌اند، از جمله منابع اصلی تلقی نمی‌شوند.

اغلب کتاب‌های اصول نیز جزو منابع اصلی به شمار نمی‌آیند، اما «الرساله» امام شافعی، یک منبع اصلی است، زیرا امام شافعی احادیث مذکور در این کتاب را با ذکر سند روایت کرده است.

۱- نام کامل آن: المغنی فی الفقه، اثر ابن قدامه است. این کتاب در چندین نوبت چاپ شده است.

۲- عنوان این کتاب: المجموع شرح المذهب، نوشته امام نووی است.

با مراجعه به کتاب‌های لغت نیز در خواهیم یافت که برخی از این کتاب‌ها، از جمله منابع اصلی تلقی می‌شوند، مانند کتاب «تهذیب اللغة»، نوشته ازهری؛ زیرا ازهری احادیث و آثار منقول در این کتاب را با ذکر سندش روایت کرده است؛ اما چنانچه به کتاب «لسان المیزان»، نوشته ابن منظور مراجعه نماییم، در می‌یابیم که این کتاب جزو منابع اصلی نیست، زیرا ابن منظور برای احادیث و آثاری که در کتاب خویش نقل کرده، سند نیاورده است.

کتاب‌های ادبیات نیز این‌گونه‌اند؛ مثلاً کتاب «الأخبار الموفقیات» نوشته زبیر بن بکار کتابی است در حوزه ادب و جزو منابع اصلی است، زیرا زبیر بن بکار احادیث و آثار موجود در این کتاب را با سند خویش ذکر کرده است، اما سایر کتاب‌های ادب که احادیث و آثار را با سند روایت نکرده‌اند، جزو منابع اصلی نیستند.

در رابطه با کتاب‌های تاریخ نیز وضع بر همین منوال است، به عنوان مثال کتاب «البدایة والنهاية» منبعی اصلی به شمار نمی‌رود، اما کتاب «تاریخ الأمم والملوک» ابن جریر طبری، جزو منابع اصلی است، زیرا ابن جریر طبری اگر چیزی نقل کرده، سندش را نیز آورده است.

تاریخ سرزمین‌ها نیز این‌گونه‌اند، مثلاً «تاریخ بغداد»، نوشته خطیب بغدادی و یا «تاریخ دمشق»، نوشته ابن عساکر، از منابع اصلی محسوب می‌شوند، زیرا روایات موجود در کتاب‌های آنها با ذکر سند نقل شده‌اند؛ اما سایر کتاب‌های تاریخی را که در آنها روایات با ذکر سند نقل نشده‌اند، جزو منابع اصلی به شمار نمی‌آوریم.

کتاب‌های رجال نیز به همین صورت‌اند؛ مثلاً «التاریخ الکبیر» نوشته بخاری؛ یا «الطبقات الکبری» نوشته ابن سعد، از منابع اصلی تلقی می‌شوند، زیرا مؤلفان این دو کتاب، روایات را با ذکر سند آورده‌اند، اما کتابی چون «تهذیب التهذیب»^۲ را نمی‌توان منبعی اصلی به شمار آورد، زیرا روایاتش را با ذکر سند نیاورده است.

کتاب‌هایی که پیرامون غزوه‌های پیامبر به نگارش درآمده‌اند نیز همین وضعیت را دارند، مثلاً «مغازی» ابن اسحاق یک منبع اصلی تلقی می‌شود، اما سایر کتاب‌هایی که در همین

۱- این کتاب یکی از مهم‌ترین کتاب‌ها در شرح کلمات سخت در زبان عربی است؛ علمایی چون زمخشری، فیومی و از متأخرین ابن منظور در کتاب «لسان العرب» همین شیوه را در پیش گرفته‌اند. کتاب «تهذیب اللغة» با تحقیق علامه‌ی فقیه، شیخ عبدالسلام محمد هارون، به زیور چاپ آراسته شده است.

۲- این کتاب «تهذیب تهذیب الکمال فی أسماء الرجال»، اثر ابن حجر عسقلانی است که در میان طالبان علم به «تهذیب التهذیب» مشهور است؛ این کتاب چندین مرتبه چاپ شده است و ۱۲ جلد دارد. کتاب مذکور مطابق حروف ابجدی به نگارش درآمده است و جستجو در خصوص راویان کتاب‌های شش‌گانه در این کتاب کار آسانی است. این کتاب یکی از مهم‌ترین کتاب‌ها در علم جرح و تعدیل است.

موضوع به نگارش درآمده‌اند، اما برای روایات سند ذکر نکرده‌اند، منبع اصلی نیستند. از این رو در بحث تخریج می‌توان کتاب‌های سایر علوم و فنون را نیز مورد استفاده قرار داد و فرد ناگزیر نیست که تلاشش در این خصوص را تنها به کتاب‌های حدیثی منحصر نماید، بلکه درمی‌یابد که ممکن است این اثر در فلان کتاب نیز ذکر شده باشد و این را با شناخت موضوع آن کتاب و شیوه مؤلف در تالیف آن کتاب درمی‌یابد.

در صورت عدم دسترسی به منابع اصلی چه باید کرد؟

گاه ناگزیر می‌شویم میان خویش و میان کتاب یا منبع اصلی واسطه‌ای قرار دهیم، این ناچاری می‌تواند بخاطر عدم وجود منبع یا عدم دسترسی به آن و یا اسباب و عوامل دیگر باشد. در حال حاضر ما برخی از کتاب‌های حدیث و نیز برخی از کتاب‌های سایر علوم را در اختیار نداریم؛ به عنوان مثال کتاب سنن سعید بن منصور از کتاب‌های حدیث بشمار می‌رود، اما بخش بزرگی از آن از میان رفته است، همچنین برخی از تفاسیر همچون تفسیر ابن مردویه، یا تفسیر ابن منذر، یا تفسیر عبد بن حمید نیز مفقود شده‌اند. دلایل دیگری نیز برای عدم دسترسی به کتاب وجود دارد، مانند: در تنگنا قرار گرفتن علما توسط شرایط سیاسی حاکم و ممانعت از انتشار کتاب‌ها؛ همچنین فقر علمی موجود در برخی از مناطق.

در چنین شرایطی، راه حل مناسب، استفاده از جایگزین‌ها و واسطه‌ها است؛ به عنوان مثال برای تخریج حدیث یا اثری از تفسیر ابن منذر یا تفسیر ابن مردویه، می‌توانیم به آن دسته از کتاب‌های تفسیر مراجعه نماییم که حدیث و یا اثر مورد نظر ما را به آن کتاب نسبت داده‌اند؛ به عنوان مثال می‌توان کتاب «الدر المنثور» نوشته سیوطی را ذکر نمود؛ در این کتاب، احادیث و آثار مربوط به تفسیر تخریج شده است؛ به عنوان مثال وی در تخریج حدیث می‌گوید: فلانی و فلانی و ابن منذر و ابن مردویه و عبد بن حمید از ابن عباس روایت کرده‌اند که ایشان در تفسیر این قول پروردگار متعال چنین و چنان گفت. حافظ ابن کثیر در تفسیرش می‌گوید: ابن مردویه گفت: «حدثنا سلیمان بن احمد، حدثنا فلان»، آنگاه سند و متن روایت را به نقل از کتاب تفسیر ابن مردویه بطور کامل ذکر می‌کند.

از آنجا که این کتاب مفقود است و در دسترس نیست، باید به واسطه‌هایی که می‌توانند ما را به وجود حدیث مورد نظر در آن کتاب راهنمایی کنند، مراجعه کنیم؛ اما میان کتاب‌های واسطه نیز تفاوت‌هایی وجود دارد؛ به عنوان مثال: میان کتاب «الدر المنثور» و تفسیر ابن کثیر تفاوت وجود دارد و تفاوت آنها در این است که ابن کثیر سند را ذکر می‌کند، اما سیوطی سند را ذکر نمی‌کند.

کتابی که سند را ذکر می‌کند، به نسبت آن حدیث، نسخه‌ای از کتاب مفقود محسوب می‌شود، اما کتابی که سند را ذکر نمی‌کند، تخریجی که به واسطه آن انجام می‌شود، ناقص خواهد بود؛ در نتیجه بطور مثال اگر بخواهیم حدیثی را تخریج کنیم که هم ابن کثیر و هم سیوطی ذکر کرده‌اند، بهترین و کامل‌ترین حالت این است که روایت مورد نظر را از ابن کثیر اخذ کنیم، نه از سیوطی؛ و اگر از سیوطی بگیریم، آن را به تبعیت می‌گیریم، اما اصل را ابن کثیر قرار می‌دهیم، زیرا ما به مطالعه اسناد نیاز پیدا خواهیم کرد. با مطالعه اسناد است که می‌توانیم حکم حدیث را بدانیم و در صورت عدم ذکر اسناد، نمی‌توانیم بدانیم که این حدیث صحیح است یا خیر؟

برخی از کتاب‌هایی که در هنگام نیاز، به عنوان واسطه و جایگزین مورد استفاده قرار می‌گیرند، احادیث را با ذکر اسناد آنها نقل می‌کنند، مانند البدایة والنهایة و تفسیر ابن کثیر؛ یکی از ویژگی‌های تفسیر ابن کثیر این است که هنگام نقل روایت از کتابی دیگر، در غالب موارد، سند و متن روایت را بطور کامل ذکر می‌کند؛ همین ویژگی است که در بخش حدیث، ارزش علمی کتاب‌های ابن کثیر را در میان کتاب‌های واسطه بالا برده است.

کتاب‌های اطراف^۱ نیز این‌گونه‌اند، مانند کتاب تحفة الأشراف، نوشته علامه مزی. اگر چه در این کتاب اجزاء یا اطراف کتاب‌های شش گانه‌ی معروف گرد آوری شده است، اما فایده‌ی بارز آن در کتاب سنن نسائی مشهور و متداول نمایان می‌شود، کتابی که به آن «السنن الصغری یا المجتبی» گفته می‌شود و خلاصه کتاب «السنن الکبری» است. کتاب «السنن الکبری» حجم بسیار زیادی دارد، احادیث آن زیاد و کتاب‌های آن گوناگون و متعدد است، تا جایی که برخی از این کتاب‌ها بصورت کتابی مستقل درآمده و چاپ شده‌اند، مثلاً کتاب التفسیر آن بصورت مستقل در دو مجلد چاپ شده است.

کتاب «السنن الکبری»، نوشته امام نسائی، در بردارنده روایات مختلف و متعددی است، روایت ابن احمر و روایت ابن زیاد و سایر روایات و میان این روایات تفاوت‌هایی وجود دارد، مثلاً در یک روایت مطالبی ذکر شده که در روایت دیگر نیامده است، در بهمان روایت اضافاتی وارد شده که در روایت دیگر وجود ندارد و به همین صورت. مجموع این روایت‌هاست که «السنن الکبری» را شکل داده‌اند.

از آنجا که این کتاب حجم بسیار زیادی دارد و نیز بخاطر اختلافات موجود میان روایات آن، بسیاری از علما از آن صرف نظر نموده و به «السنن الصغری» اکتفا نموده‌اند؛ از این رو

۱- اطراف: جمع طرف است و «طرف الحدیث»؛ یعنی: جزئی از متن حدیث که دلالت بر باقی آن دارد، مثلاً حدیث: «بنی الإسلام علی خمس» یا «الأعمال بالنیات». و در اصطلاح محدثین، کتابی است که مؤلف آن فقط جزئی از متن احادیث را ذکر می‌کند که دلالت بر کل حدیث دارد، سپس تمامی اسنادی را که متن حدیث از طریق آنها آمده‌اند (با مراجعه به منابعی که در آنها روایت شده‌اند) ذکر می‌کند. (مترجم).

این کتاب مشهور شده است.

کتاب «السنن الکبری» کمتر ذکر شده و کمتر بدان مراجعه می‌شود، تا جایی که ممکن است عالمی حدیثی را به سنن نسائی نسبت دهد، اما خوانندگان که به سنن صغری مراجعه کرده‌اند نه کبری، ممکن است اشتباه نموده و بگویند: این حدیث در سنن نسائی وجود ندارد؛ زیرا این افراد یا سنن کبری را نمی‌شناسند یا بدان دسترسی ندارند.

به عنوان مثال امام خطابی در کتاب معالم السنن - شرح سنن ابوداود - احادیث این کتاب را به کتاب‌های دیگری که آن را تخریج نموده‌اند، نسبت می‌دهد و گاهی می‌گوید: «أخرجه النسائی»، اما کسی که «السنن الکبری» را نمی‌شناسد با مراجعه به سنن نسائی و جستجو در مورد حدیث مورد نظر، آن را پیدا نمی‌کند، دلیلش نیز این است که وی به «السنن الصغری» مراجعه نموده و کتاب «السنن الکبری» را ندیده است، در حالی که منظور امام خطابی «السنن الکبری» است.

حافظ ابن عساکر سنن چهارگانه را در کتابی تحت عنوان «أطراف السنن الأربع» گرد آورده است، اما امام مزی از ایشان انتقاد نموده است، زیرا بسیاری از احادیث این کتاب‌ها بخاطر اختلاف در روایات در کتاب حافظ ابن عساکر ذکر نشده است؛ پس روایاتی که ابن عساکر آورده است، سنن نسائی را بطور کامل در بر ندارد، از این رو مزی در کتابش موسوم به «تحفة الأشراف» احادیثی را که از دید ایشان مغفول مانده ذکر کرده است. اما از آنجا که برخی از روایات از دید امام مزی نیز مغفول مانده، شخصی چون «مغلطای» آمده و روایاتی را که امام مزی ذکر نکرده بود، بیان داشت.

ما نیازمند کتاب تحفة الاشراف هستیم، زیرا وقتی می‌خواهیم حدیثی را از کتاب «السنن الکبری» تخریج نماییم و کتاب مذکور در دسترس نیست، تنها به واسطه کتاب «تحفة الأشراف» می‌توانیم آن را تخریج کنیم، زیرا ایشان سند را بطور کامل ذکر می‌کند و این خواسته یک محدث و طالب علم حدیث است.

محدث یا طالب علم حدیث می‌تواند بگوید: چنانکه در «تحفة الأشراف» آمده است، این حدیث را نسائی در کتاب الزینه در «السنن الکبری» تخریج نموده است؛ آنگاه شماره جزء و نیز صفحه کتاب «تحفة الأشراف» را ذکر نماید؛ اینجاست که این فرد کتاب «تحفة الأشراف» را واسطه میان خود و کتاب سنن نسائی قرار داده است، به معنی صحیح‌تر این کتاب را جایگزین سنن امام نسائی در زمان عدم دسترسی به آن قرار داده است. و از آنجا که «السنن الکبری» در دسترس نیست، نیاز به کتاب تحفة الأشراف و انتساب حدیث به آن بیشتر و بیشتر می‌شود.

با اینکه در این اواخر کتاب «السنن الکبری» با کمی تحقیق به چاپ رسیده است، اما همچنان به کتاب «تحفه الأشراف» نیاز داریم، زیرا کتاب «السنن الکبری» بطور کامل چاپ نشده است و گاه کتاب مذکور به عنوان منبع و مصدر یک حدیث ذکر می‌شود، اما وقتی به نسخه چاپی این کتاب رجوع می‌کنیم، نمی‌توانیم حدیث مورد نظر را در آن پیدا کنیم و چون به کتاب «تحفه الأشراف» مراجعه نماییم می‌توانیم حدیث را در آن پیدا کنیم، زیرا برخی از کتاب‌های نسخه چاپی «السنن الکبری» ناقص بوده و ما همچنان به کتاب تحفه الأشراف به عنوان واسطه و یا جایگزین نیاز داریم.

فواید تخریج حدیث:

تخریج حدیث فواید بسیاری دارد که برخی حدود بیست و دو فایده برای آن ذکر کرده‌اند؛ ما در ذیل مهم‌ترین آنها را ذکر می‌کنیم؛ این‌ها عواملی هستند که ما را به تخریج فرا می‌خوانند:

فایده اول:

تخریج به ما کمک می‌کند تا حکم احادیث را بدانیم و از صحت و یا ضعف آن مطلع شویم. از آنجا که مسلمان نباید الله متعال را بر اساس حدیث ضعیف یا حدیثی که از صحتش باخبر نیست، عبادت نماید، باید به صحت احادیث اطمینان حاصل کند تا بتواند به آنها عمل نماید، وگرنه باید توقف کند.

این مطلب را امام مسلم و ابن حبان در مقدمه کتاب‌های صحیح خود بیان کرده‌اند؛ این دو امام علت تالیف کتاب‌های خود را وجود مردمانی می‌دانند که قادر به تشخیص خوب از بد و درست از نادرست نیستند و به روایات جعلی و دروغ چنگ زده و بدان‌ها عمل می‌کنند و نیز وجود گروهی از اهل علم که احادیث دروغ، جعلی و منکر را روایت می‌کنند، بطوری که گویا رسول الله آن روایات را گفته‌اند.

برای شناخت روایت صحیح از غیر صحیح، نیازمند وجود سند هستیم، زیرا از طریق سند می‌توان دریافت که حدیث مورد نظر صحیح است یا نه؟

گاه بخاطر وجود یک راوی ضعیف در سند حدیث، حکم به ضعف حدیث می‌دهند؛ در حالی که این حکم عجولانه و سریع صادر شده و حدیث مورد نظر در حقیقت صحیح است، زیرا تنها از همان طریق ذکر نشده، بلکه طرق دیگری نیز دارد.

گاه طرق مورد نظر، صحیح می‌باشند، که در این صورت حدیث نیز صحیح است؛ گاه این طرق، از مقداری ضعف برخوردارند، که با قرار گرفتن در کنار یکدیگر، تقویت شده و ضعف آنها جبران می‌شود و با توجه به مجموع اسناد و طرق این روایت و قوت آن، یا حکم

حسن لغیره ۱ و یا صحیح لغیره ۲ می‌گیرد. اما تنها پس از تخریج است که می‌توانیم به این نتایج دست یابیم و این یکی از نتایج تخریج بوده و علت و سببی است برای شناخت موضوع تخریج حدیث.

فایده دوم:

برعکس مورد قبلی، گاه سند یک حدیث صحیح است، اما در حقیقت حدیثی ضعیف است.

اما مگر می‌شود حدیثی از طریق صحیح نقل شود، ولی در حقیقت ضعیف باشد؟ در پاسخ می‌گوییم: بله؛ وقتی طرق گوناگون حدیث بررسی شود، علل ۳ موجود در برخی از این طرق روشن می‌شود؛ در نتیجه ممکن است رجال یک سند همگی ثقه باشند و حدیث متصل باشد، اما برخی از این افراد ثقه ممکن است اشتباه کرده باشند و حدیث را به این گمان که به رسول الله منتهی شده روایت کرده باشند، اما با بررسی سایر طرق حدیث درمی‌یابیم که راویان دیگر این حدیث در طریق‌های دیگر که هم ثقه‌اند و هم تعدادشان زیاد است، با این راوی مخالفت نموده‌اند و این حدیث را مرسل دانسته‌اند و مرسل حدیثی است که شرطی از شرط‌های صحت حدیث را که عبارت از اتصال سند است، نداشته باشد؛^۴ در نتیجه حدیث مورد نظر ما مرسل و در نتیجه ضعیف خواهد بود.

ما داریم مطابق قواعد اهل حدیث صحبت می‌کنیم، اما عده‌ای تساهل به خرج داده و از قواعد اهل حدیث پیروی نمی‌کنند، مانند برخی از فقها، که روش آنها مورد تایید نیست؛ زیرا برای دانستن هر فنی باید به اهل آن مراجعه نمود و نباید آن را از دیگران گرفت. کسی که به علم حدیث می‌پردازد، نباید بر یک اسناد اکتفا نماید و با توجه به آن حکم به

۱- هرگاه حدیث ضعیف دارای طریق‌های روایت متعدد باشد، بگونه‌ای که بعضی از روایت‌ها (ضعف) بعضی دیگر را جبران کنند و در بین راویان فرد کذاب یا متهم به کذب وجود نداشته باشد، در آنصورت حدیث را (به مجموع طرق) حسن لغیره گویند. (مترجم).

۲- هرگاه حدیث حسن لذاته، دارای طرق روایت متعدد باشد، صحیح لغیره خواهد شد. و حدیثی را که راوی عادل ولی با قوت ضبط خفیف و با سندی متصل و سالم از هرنوع شذوذ و علت قادحی روایت کرده باشد، حسن لذاته گویند. (مترجم).

۳- علل جمع علت است؛ و علت در اصطلاح محدثین عیبی است مخفی و پوشیده که از ناحیه‌ی سند یا متن یا هر دو بر حدیث عارض شده که فقط محدثین ماهر و تیزبین از آن آگاه خواهند بود، چنین حدیثی را حدیث «معلل» می‌نامند که در واقع یکی از اقسام حدیث ضعیف است. و علل الحدیث علمی است که احادیث معلول را جمع می‌کند و در مورد علت‌های مخفی و پوشیده‌ای که ممکن است موجب مخدوش و معیوب شدن صحت حدیث شوند بحث و بررسی می‌کند. (مترجم).

۴- به عبارت دیگر مرسل حدیثی است که یک صحابی یا یک تابعی آن را از پیامبر صلی الله علیه و سلم نقل می‌کند در حالیکه خود آن را از ایشان نشنیده است. رک: مصطلح الحدیث، شیخ عثیمین، جمهور علما بر این باوراند که مرسل صحابی مقبول است. (مترجم).

صحت آن حدیث دهد، بلکه باید طرق حدیث را گرد آورد، زیرا ممکن است در برخی طرق حدیث علت قادحه وجود داشته باشد که کسی از آن مطلع نشود و این مسئله در کتاب‌های حدیث به کثرت دیده می‌شود.

فایده سوم:

گاه در اسناد حدیث، راوی‌ای وجود دارد که موصوف به تدلیس است، یعنی: گاه‌ها و بطور عمدی برخی از رجال اسناد را حذف می‌کند و عیب آن اسناد را می‌پوشاند؛ گاه فرد ضعیفی را که در اسناد وجود دارد، حذف کرده و اسناد را میان خود و شیخش یا میان شیخش و بالاتر از آن وصل می‌کند و چنین می‌نمایاند که این اسناد، صحیح است، در حالی که در حقیقت صحیح نیست. علما در مورد چنین راوی‌ای می‌گویند: وقتی این راوی حدیثی را با صیغه‌ی عننه (عن عن عن..) روایت کند و به شنیدن حدیث از شیخ تصریح ننماید، روایتش مقبول نیست؛ مثلاً نگوید: حدثنی، اخبرنی، سمعت و عباراتی همانند اینها که مؤید دریافت مستقیم این حدیث از شیخش است، بلکه از صیغه‌ای موهوم استفاده نماید، مثلاً بگوید: عن فلان، یا قال فلان. این حالت مانند این است که شخصی در مورد حکم موضوعی سؤالی بپرسد و فرد مقابل در پاسخ حکم بگوید: شیخ ابن چنین گفته است؛ پاسخ مذکور این توهم را در ذهن ایجاد می‌کند که وی پاسخ را مستقیماً از ابن چنین شنیده در حالی که چنین نبوده و آن را با واسطه از ایشان نقل کرده است و چه بسا واسطه‌ها بیش از یک نفر باشند و آن فرد پاسخ را از فردی دیگر شنیده باشد.

اگر این صیغه‌های موهوم از شخصی صادر شود که نزد علمای حدیث معروف به تدلیس است، آن را روایت یا تصحیح نمی‌کنند، تا اینکه مشخص شود که راوی، به شنیدن تصریح نموده است؛ البته «عننه» از بعضی راویان قابل پذیرش است و این مسئله توضیحاتی دارد که در این مقال نمی‌گنجد.

گاه به روایتی برمی‌خوریم که در سندش شخص مدلسی وجود دارد که از صیغه عن، یا قال و یا عباراتی شبیه به این‌ها استفاده نموده است؛ در این صورت از پذیرش آن روایت توقف کرده و چه بسا بخاطر همان «عننه»، حکم به ضعف آن روایت می‌دهیم؛ اما وقتی با وسعت دید بیشتری کار تخریج روایت را انجام می‌دهیم و طرق مختلف روایت مورد نظر را جمع می‌کنیم، در برخی از این طرق تصریح راوی به سماع (شنیدن) را مشاهده می‌کنیم؛ البته این امر در صورتی ممکن خواهد بود که در تخریج حدیث، وسعت نظر داشته باشیم، در غیر این صورت نمی‌توانیم بفهمیم که راوی مورد نظر، به شنیدن حدیث تصریح کرده است یا خیر؟

فایده چهارم:

زندگانی برخی از راویان به دو بخش تقسیم می‌شود؛ بخشی که روایات آنها صحیح و مقبول است؛ بخشی که روایات آنها ضعیف و غیر قابل قبول است؛ منظور، راویانی است که دچار اختلاط شده‌اند، یعنی: حافظه آنها به دلیلی ضعیف شده است.

دلایل اختلاط:

این امر می‌تواند بخاطر از دست دادن بینایی‌اش باشد، یا اینکه حفظ و ضبط و ثبت وی با نوشتن بوده و حال که نابینا شده، بر حافظه‌اش تکیه می‌کند و چون حافظه‌اش نیز بخوبی او را یاری نمی‌کند، دچار اختلاط می‌گردد. گاه کالاهای خانه‌ی برخی راویان سرقت می‌شد و این مصیبت گاه بر حافظه برخی از آنها تأثیر می‌گذاشت. برخی از راویان کتاب‌هایی داشتند که در گفتن حدیث به آنها تکیه می‌کردند، اما کتاب‌های آنها دچار حریق شده و از آن به بعد با تکیه بر حافظه خود حدیث می‌گفتند. برخی از روی چهارپا زمین می‌خوردند و این امر بر حافظه آنها تأثیر منفی می‌گذاشت. برخی ضربه می‌خوردند و این مسأله بر حافظه آنها تأثیر بد داشت و موارد بسیار دیگر.

یکی از دلایل اختلاط: بالا رفتن سن (و پیری) است؛ برخی از راویان با افزایش سن و سال دچار ضعف حافظه می‌شدند، چه بسا احادیث را قاطی می‌کردند و اسناد یک حدیث را بر متن حدیثی دیگر قرار می‌دادند، یا شیوخ و اساتید را تغییر می‌دادند و غیره.

چگونگی شناخت حال راوی، قبل و بعد از اختلاط:

این امر را می‌توان به وسیله شاگردان آنها دریافت؛ برخی از شاگردان تنها روایاتی را از شیخ خود نقل می‌کردند که در زمان صحت و تندرستی و عدم اختلاط گفته است و چون احساس می‌کردند که شیخ آنها دچار تغییر (و سوء حافظه) شده از دریافت و نقل حدیث از او دست می‌کشیدند؛ در نتیجه روایت چنین شاگردی از شیخش صحیح است، گویا این شیخ به مجرد سوء حفظ و اختلاط از دنیا رفته و حیاتش به پایان رسیده است. برخی پس از اختلاط شیخ از او روایت کرده‌اند که پیرامون روایات این دسته شک و تردید وجود دارد. برخی از شاگردان نیز در هر دو حال از شیخ خویش روایت نموده‌اند و پس از اختلاط شیخ، از دریافت روایت از او دست نکشیده‌اند، روایات این دسته از شاگردان، حتی روایات صحیح آنها نیز رد می‌شود، مگر اینکه قرینه‌ای وجود داشته باشد مبنی بر اینکه فلان شاگرد، روایت مورد نظر را در هنگام صحت و تندرستی شیخش از او دریافت نموده است.

یکی از فواید تخریج این است که ممکن است به حدیثی برخوردیم که در سند آن راوی‌ای باشد که دچار اختلاط شده است و کسی که از او روایت کرده از کسانی باشد که پس از

اختلاط آن راوی از او روایت کرده‌اند؛ اما وقتی بیشتر تلاش کنیم و کتاب‌های گوناگون را ورق بزنیم و طرق گوناگون حدیث مورد نظر را گرد آوریم، ممکن است با اسنادی مواجه شویم که در آن فردی همین حدیث را از همین شیخ روایت کرده و از جمله کسانی باشد که پیش از اختلاط از او روایت نموده‌اند و اینگونه حدیث مورد نظر به درجه صحت برسد و همانند مورد قبلی که تخریج دقیق و گسترده انجام نشده بود، حکم به ضعف آن ندهیم. تخریج فواید دیگری نیز دارد، از جمله: شناخت احکام امامان، شناخت تفاوت‌های نسخه‌ها، شناخت راوی مبهم و مهمل و موارد دیگری که برای مطالعه بیشتر آنها می‌توان به مقدمه کتاب: «طرق تخریج حدیث رسول الله» مراجعه نمود؛ در این کتاب این فواید کامل‌تر و بهتر مطرح شده است؛ و همین اسباب و عوامل ما را بر آن می‌دارد تا به تخریج حدیث توجه بیشتری نماییم.

کتاب‌هایی که در موضوع تخریج به نگارش درآمده است:

ممکن است بپرسید: چه کتاب‌هایی پیرامون این موضوع به نگارش درآمده است؟ در پاسخ می‌گوییم: کتاب‌هایی که در این زمینه به تالیف رسیده‌اند همگی معاصر و جدیداند و قدمت قدیمی‌ترین آنها بیشتر از بیست سال نیست، اما آخرین کتابی که در این زمینه تالیف شده چه بسا یک سال پیش یا در همین حدود تالیف شده است.

دلایل تاخیر نوشتن کتاب در موضوع تخریج:

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود و آن اینکه: چرا تصنیفاتی که پیرامون این موضوع نوشته شده اینقدر با تاخیر نوشته شده است؟ پاسخ: دلیل تاخیر نوشتن کتاب در این موضوع تا دوران ما به این خاطر است که علمای گذشته گمان نمی‌کردند که روزی فرا رسد که طالب علم به کسی نیاز پیدا کند که راه‌های تخریج را به او آموزش دهد، زیرا دانستن این موضوع برای ایشان امری بدیهی بود، زیرا در آن دوران علما خود را وقف دانستن یک فن و علم خاص نمی‌کردند بطوری که از سایر علوم و فنون بی اطلاع باشند.

بله، برخی از علما در آن دوران در یک فن خاص تخصص داشتند، اما در کنار آن، از سایر علوم و فنون اسلامی نیز آگاهی و اطلاع داشتند و هرگز فکرش را نیز نمی‌کردند که یک دانشجو و طلبه نیاز به کسی پیدا کند که آنان را از این طرق آگاه نماید؛ زیرا هیچ یک از آنان گام در این مسیر نمی‌نهاد، مگر اینکه ابتدا از علوم اسلامی آگاهی پیدا می‌کرد. همچنین به کسی که از اطلاعات کافی برای دریافت کیفیت و چگونگی تخریج برخوردار نبود، گفته می‌شد: برادرم! ابتدا مسیر طالبان علم را در پیش بگیر و علم و فقه را بیاموز و به جستجوی علم در تمام منابع و مصادر آن پرداز، آنگاه گام در مسیر تخریج بگذار؛ تو

اکنون می‌خواهی بدون نردبان خودت را به بام برسانی که این کار اشتباه است. همین مسئله موجب شد که علمای گذشته ما در این موضوع چیزی تألیف نکنند، اما با رسیدن دوران مطالعات منهجی و مدارک دانشگاهی و تخصص‌های علمی و شتابی که برخی از دانشجویان برای یادگیری دارند، نیاز است تا عالمان راه‌های تخریج حدیث را به دیگران بیاموزند، تا اینکه نوعی نظم و هماهنگی به وجود آید و هیچ‌گونه ستم و ناحقی صورت نگیرد.

این امر باعث شده که تألیف کتاب با این موضوع در این عصر و زمانه صورت گیرد. همچنین تمامی این کتاب‌ها، عبارت از اجتهادات مؤلفان آن است و هر کسی بر اساس شناخت خود کتابش را تألیف نموده است، بطوری که در برخی از این کتاب‌ها می‌توانیم چیزهایی را ببینیم که در کتاب‌های دیگر، با همین موضوع وجود ندارد؛ و حتما کسانی که جدیداً در این رابطه دست به تألیف می‌زنند، از کتاب‌های متاخرین استفاده می‌کنند و کتاب‌های کسانی که پیشگام تألیف در این خصوص بودند، بیش از کسانی است که بعداً در این عرصه قلم فرسایی می‌نمایند، زیرا این‌ها عیب و ایرادهای قبلی‌ها را جبران می‌کنند.

کتاب‌هایی که در این زمینه به نگارش درآمده است، اندک است و همچنانکه گفتم: عبارت از یک سری اجتهادات است؛ اما بیشتر آنها در تعیین راه‌هایی که ممکن است از خلال آن احادیث را تخریج نمود، با یکدیگر اتفاق دارند.

چه بسا اولین کتابی که در این زمینه به چاپ رسیده، کتاب «أصول التخریج ودراسة الأسانید» نوشته شیخ محمود طحان باشد. همچنین کتاب «كشف اللثام عن طرق تخریج حدیث النبی علیه الصلاة والسلام»، البته من نام نویسنده این کتاب را بخاطر ندارم، ولی این کتاب از نظر علمی کتابی ضعیف است. دکتر عبدالمهدی عبدالهادی^۱ نیز کتابی در این موضوع با عنوان «طرق تخریج حدیث النبی صلی الله علیه و سلم» به نگارش درآورده است.

یکی دیگر از کتاب‌هایی که در این زمینه به نگارش درآمده است، نوشته برادر گرامی ما محمد بازمول است با عنوان «الإضافة»؛ ایشان در این کتاب به راه‌های تخریج حدیث اشاره کرده است، اگر چه که این کتاب مختصر است شایسته است که بیشتر توضیح و تفصیل داده شود؛ ولی در هر حال هر تلاشی مکمل تلاش دیگر است.

۱- ایشان محقق کتاب «الجعدیات» نوشته ابوالقاسم بغوی می‌باشد.

از دیگر کتاب‌هایی که در این زمینه تالیف شده، کتاب «التأویل» نوشته شیخ بکر ابوزید است، اما طرق تخریج در آن بیان نشده و چه بسا در جزء دوم بدان پردازد. کتاب‌های شیخ طحان و شیخ عبدالمهدی، پیرامون موضوع تخریج، بیش از هر کتاب دیگری توجه مرا به خود جلب نمود و این دو کتاب تقریباً حول یک محور می‌چرخند.

راه‌های تخریج حدیث:

راه‌های تخریج حدیث یا به واسطه شناخت سند حدیث می‌باشد، یا به واسطه شناخت متن حدیث و یا هر دوی آنها، اما مورد اخیر بسیار کم اتفاق می‌افتد.

لازم به ذکر است که حدیث پیامبر یا اثری که از صحابی یا تابعی روایت می‌شود و نیز سایر اخبار، دو بخش دارند:
۱- متن. ۲- سند.

تعریف سند:

علمای حدیث می‌گویند: سند عبارت از سلسله رجالی است که به متن منتهی می‌شود؛ به عنوان مثال امام بخاری در حدیثی می‌گوید: حدثنا الحمیدی، عن سفیان بن عیینة، عن الزهري، عن سعيد بن مسيب، عن أبي هريرة عن النبي أنه قال كذا وكذا. حمیدی برای بخاری، سفیان بن عیینة برای حمیدی، زهري برای سفیان، سعید بن مسیب برای زهري و ابوهریره برای سعید بن مسیب روایت کرده‌اند، این چیزی است که به آن سند می‌گویند، زیرا ما را به متن می‌رساند و پس از این سلسله رجال است که متن قرار دارد.

تعریف متن:

عبارت از کلامی است که سند به آن منتهی می‌شود؛ مانند این فرموده رسول الله: «إِذَا وَلَغَ الْكَلْبُ فِي الْإِنَاءِ فَأَغْسِلُوهُ سَبْعَ مَرَّاتٍ» «هر گاه سگ در ظرفی آب خورد، آن ظرف را هفت بار بشوید». به این کلام رسول الله، متن حدیث می‌گویند، زیرا پس از ذکر سلسله رجال (راویان) سند بدان رسیده‌ایم. ما باید در تلاش برای تخریج احادیث، هم سند و هم متن را در نظر بگیریم. اگر سند روایتی را در اختیار داشتیم، می‌توانیم به وسیله کتاب‌هایی که به تخریج از طریق سند همت گمارده‌اند، حدیث را تخریج نماییم. گاهی فقط متن را در اختیار داریم و سند را نداریم؛ در این حالت باید به شیوه‌های تخریج حدیث از طریق شناخت متن آن متوسل شویم.

اول: تخریج حدیث از طریق شناخت سند:

تخریج حدیث از طریق شناخت سند می تواند به واسطه بالاترین راوی صورت بگیرد که می تواند صحابی یا -در صورت مرسل بودن حدیث- تابعی باشد؛ همچنین گاهی می توانیم به واسطه یکی از راویان سند، حدیث را تخریج نماییم. کتاب هایی بر مبنای بالاترین راوی حدیث به نگارش درآمده اند که برخی از آنها از قرار زیر می باشند:

۱- مسانید:

تالیف اینگونه کتاب ها از حدود سال ۲۰۰ هجری شروع شد، این شیوه نگارش تقریباً تا پایان قرن سوم امتداد داشت، یعنی حدوداً سال ۳۰۰ هجری یا کمی بعد از آن؛ اما پس از آن با از میان رفتن سبب تالیف کتاب ها به این شکل و شیوه، تالیف این گونه کتاب ها نیز به پایان خود رسید.

علت و انگیزه تالیف مسانید:

حفظ احادیثی که به این شکل در کتاب ها مرتب و منظم می شوند آسان تر است؛ آنها نیز -در آن زمان- به حفظ احادیث رسول الله به شدت همت می گماشتند.

از دانشجویی می خواهیم ده حدیث را با ذکر راویان و متون آنها حفظ کند؛ اولی از ابوهریره، دومی از ابن مسعود، سومی از عایشه، چهارمی از انس، پنجمی از ابوسعید خدری، ششمی از ابن عمر، هفتمی از عبدالله بن عمرو بن عاص، هشتمی از جابر بن عبدالله، نهمی از ابودرداء و دهمی از حذیفه بن یمان، کدامین شیوه آسان تر است؟ اینکه احادیث را به این شکل حفظ کند (یعنی از راویان گوناگون)، یا اینکه ده حدیث از احادیث ابوهریره را به او بدهیم تا حفظ نماید؟ بدون تردید حفظ ده حدیثی که همگی به روایت از ابوهریره می باشند، بسیار آسان تر است از حفظ ده حدیث از چندین صحابی مختلف؛ زیرا تعدد و تنوع آنها نیاز به تمرکز بیشتری برای حفظ نام صحابی حدیث دارد. و اگر از وی بخواهیم احادیث را که حفظ کرده بازگو نماید، چه بسا که متن یک حدیث را به صحابی -ای نسبت دهد که آن را روایت نکرده است. از این رو حفظ احادیثی که اصحاب گوناگون روایت می کنند، سخت تر از حفظ احادیثی است که همگی را یک صحابی روایت کرده است.

این مربوط به حالتی است که فرد فقط نام راوی اول، یعنی صحابی را بخواهد حفظ کند، حال اگر بخواهد بخشی از سند را حفظ کرده و تکرار نماید، چگونه خواهد بود؛ به عنوان مثال اگر ما پانصد حدیث داشته باشیم که سعید بن مسیب از ابوهریره روایت کرده است

و شخصی بخواهد این احادیث را حفظ کند، با یادگیری تنها همین بخش از سند، می‌تواند پانصد حدیث را با حفظ بخشی از سند روایت حفظ کند. اما در صورتی که پانصد حدیث، از چندین صحابی داشته باشیم و از هر یک از این اصحاب، راویانی از تابعین روایت نموده باشند، حفظ آنها بسیار مشکل خواهد بود. همچنین حفظ آن بخش از سند که تابعی یا یک تبع تابعی از سعید بن مسیب روایت نموده و در اسانید مختلف تکرار شده، آسان است؛ مثلاً: فرض کنیم زهری از سعید بن مسیب ۲۰۰ حدیث روایت کرده است، در این صورت تنها با حفظ یک سند، دو سست حدیث را حفظ کرده‌ایم که عبارت است از: زهری، از سعید بن مسیب، از ابوهریره. این امر باعث شده که علمای ما در گذشته به تالیف مسانید پردازند، زیرا همچنانکه عرض کردم حفظ کردن احادیث به این شیوه نسبت به حفظ احادیثی که بر اساس موضوعات تالیف شده‌اند -مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم- آسان‌تر است.

شیوه تالیف کتاب‌ها در غالب مسانید:

نویسندگان مسانید، احادیث یک صحابی را در مکانی واحد گرد می‌آورند؛ پس بطور مثال از ابوبکر شروع نموده و ابتدا تمامی احادیث ایشان را ذکر می‌کنند و چون از آن فارغ شدند، وارد احادیث عمر شده و تمامی احادیث او را ذکر می‌کنند، وقتی تمام احادیث ایشان را ذکر کردند، وارد احادیث عثمان و سپس علی و سپس باقی صحابه می‌شوند و مجموع احادیث هر یک از اصحاب در یکجا و بدون تفرق و پراکندگی جمع می‌شود. اما گاهی احادیثی که از یک صحابی در یک جا گرد می‌آید، با یکدیگر هماهنگ نیستند، مثلاً ابتدا حدیثی در باب طهارت از او روایت می‌شود، حدیث بعدی در خصوص نکاح، حدیث بعدی در رابطه با رقاق و بعدی در موضوع تفسیر و به همین ترتیب است. در نتیجه این احادیث موضوع واحدی ندارند، اما همگی را یک راوی، یعنی یک صحابی ذکر کرده است؛ پس وقتی تخریح کننده صحابی آن حدیث را بشناسد، می‌تواند این کتاب‌ها را که موسوم به مسانید است، مورد استفاده قرار دهد. و چون بخواهد بطور مثال حدیثی را از جابر بن عبدالله تخریح نماید، به بخش احادیث جابر بن عبدالله بطور مثال در مسند امام احمد می‌رود و احادیث را جستجو می‌کند تا اینکه به حدیثی که می‌خواهد برسد.

ممکن است بگویند: این کار سخت است، ما می‌گوییم: این کار در این زمان سخت است، اما در گذشته این یکی از روش‌های آنان بوده است، اما این مشکل و سختی‌ای که در این زمان با آن روبرو هستیم، به وسیله برخی از کتاب‌هایی که به کتاب‌های اصلی خدمت می‌کنند، آسان می‌گردد. هنگام بحث از سایر شیوه‌های تخریح، ان شاء الله به این موضوع نیز خواهیم پرداخت.

۲- معاجم:

از دیگر کتاب‌هایی بر اساس اولین راوی نوشته شده، معاجم است؛ مانند معجم کبیر امام طبرانی؛ این کتاب شبیه تالیف امام احمد و سایر اصحاب مسانید است و تا حد بسیار زیادی شبیه به مسانید است.

اما عاملی که باعث شده طبرانی نام معجم را بر آن نهد، وجود یک سری تفاوت‌ها میان آن کتاب و میان مسند است، زیرا طبرانی این کتاب را در اصل کتاب معجم صحابه می‌داند، یعنی مطابق روشی معین، به معرفی صحابه پرداخته است و در پی آن، احادیثی را که هر یک از آنان روایت نموده‌اند، ذیل نام هر یک ذکر کرده است. برای معرفی صحابه کتاب‌هایی تالیف شده، مانند معجم الصحابه، نوشته ابن قانع؛ معرفة الصحابه، نوشته ابونعیم؛ الاستیعاب، نوشته ابن عبدالبر؛ الإصابه، نوشته ابن حجر و سایر کتاب‌ها. برخی از این کتاب‌ها منبع اصلی تلقی می‌شوند، یعنی روایات را با ذکر سندش آورده‌اند و برخی مصدر اصلی تلقی نمی‌شوند.

۳- تحفه الأشراف:

از جمله کتاب‌هایی که می‌توان در صورت شناخت بالاترین راوی بدان مراجعه نمود، کتاب‌های «الأطراف» می‌باشند، مانند کتاب تحفه الأشراف، اما تفاوت این کتاب با دو مورد قبلی در این است که: دو کتاب قبلی از جمله مصادر اصلی تلقی می‌شوند؛ یعنی امام احمد و طبرانی احادیث را با اسانید خود روایت می‌کنند، اما کتاب «تحفه الأشراف»، از کتاب‌های واسطه و جایگزین است که در صورت نیاز بدان مراجعه می‌شود. اما ما اکنون در مورد این کتاب به عنوان کتاب واسطه و جایگزین صحبت نمی‌کنیم، بلکه از آن به عنوان یکی از کتاب‌های تخریج صحبت می‌کنیم که اسانید گوناگون هر یک از احادیث کتاب‌های شش‌گانه، بلکه اسانید هر یک از احادیثی که در یک کتاب اما در مواضع گوناگون آمده‌اند، در یکجا گرد آورده است.

به عنوان مثال امام بخاری مطابق استدلال‌های فقهی خویش گاهی یک حدیث را در چند جای کتاب خود آورده است؛ و چه بسا از یک حدیث چند استدلال و استنباط می‌نماید و یک حدیث در نتیجه استنباط‌های گوناگون، در چند جای کتاب ذکر می‌شود؛ بطوری که گاهی یک حدیث در بیست و شش جا و یا حتی بیشتر ذکر می‌شود.

کتاب «تحفه الأشراف» به ما می‌گوید که فلان حدیث را امام بخاری در فلان و فلان جا از کتاب خویش آورده است، همچنین از طریق این کتاب خواهیم فهمید که این حدیث را بخاری، مسلم، ابوداود، ترمذی، نسائی و ابن ماجه تخریج نموده و هر یک در فلان کتاب و فلان باب آن را ذکر کرده است.

کتاب «تحفه الاشراف» نیز مطابق ترتیب مسانید و بر اساس نام صحابی مرتب شده است، به این توضیح که نام هر یک از اصحاب را ذکر کرده و احادیث آن صحابی را تحت نام او آورده است. اما این کار مطابق روشی نو و بدیعی که حافظ مزی وضع نموده، مرتب شده است؛ ایشان این اصحاب، کسانی را که از آنها روایت کرده‌اند، کسانی را که از آن راویان روایت کرده‌اند، زنان و افراد مبهم را مرتب نمود؛ این شیوه بر چیرگی و دقت علمای مسلمان دلالت دارد و اینکه هر کس دیگری هرچقدر نیز خود را خسته کند، نمی‌تواند به این میزان از دقت برسد.

هر یک از جویندگان علم نمی‌توانند از این کتاب استفاده نمایند، زیرا برای استفاده از این کتاب کلیدی لازم است که اگر طالب علم آن کلید را داشته باشد، می‌تواند از این کتاب استفاده نماید.

در هر حال کتاب «تحفه الاشراف» از جمله کتاب‌هایی است که می‌توان برای تخریج احادیث بر اساس بالاترین راوی، که در درجه اول صحابی است و در درجه دوم تابعی، بدان رجوع نمود، زیرا امام مزی این کتاب را به دو بخش تقسیم نموده است: بخش صحابه و بخشی که مربوط به افرادی غیر از صحابه است و آن را بخش مراسیل می‌نامد. ایشان در بخش مراسیل احادیثی را که تابعین روایت کرده‌اند و آثاری را که تابعین یا افراد پس از ایشان روایت کرده‌اند، آورده است و هر بخش را به چند بخش تقسیم می‌کند.

خلاصه مطالب گذشته:

از مطالب قبلی دریافتیم که اگر سند بصورت کامل و یا ناقص موجود باشد، می‌توان حدیث را تخریج نمود؛ پس انسان می‌تواند حدیث را از طریق اطلاعاتی که در رابطه با سند دارد، تخریج نماید. اما در صورتی که سند اصلا در دسترس نباشد، یا کار تخریج از این طریق سخت و دشوار باشد، می‌توان کار تخریج را به وسیله متن انجام داد. گاه طالب علم میان تخریج حدیث از طریق سند یا تخریج آن از طریق متن و یا هر دو مختار است؛ زیرا ممکن است در منابعی که از طریق سند به تخریج حدیث می‌پردازد به چیزهایی برسد که در منابعی که از طریق متن به تخریج آن می‌پردازد، نباشد و بر عکس؛ و چه بسا هر یک از آن دو دیگری را کامل کند. کسی که می‌خواهد احادیث را از طریق سند تخریج نماید، باید بالاترین راوی را که عبارت از صحابی یا در صورت مرسل بودن حدیث، تابعی است، بشناسد.

از جمله کتاب‌هایی که با معرفی بالاترین راوی، به تخریج از طریق سند کمک می‌کند - به

غیر از مسانید و معاجم و کتاب‌های اطراف- مسانید خاصی هستند که مؤلفان آن برای گردآوری احادیث یک صحابی خاص تدوین نموده‌اند، مانند مسند ابوبکر صدیق، اثر مروزی؛ مسند عائشه، نوشته ابوبکر بن ابی داود؛ و مسند عبدالله بن ابی اوفی، نوشته یحیی بن صاعد. و سایر جزءهای حدیثی که احادیث یک صحابی معین را گرد آورده و نام مسند فلان بر آن اطلاق شده است.

این در رابطه با بالاترین راوی بود. توصیف‌های دیگری نیز در مورد سند وجود دارد که به بالاترین راوی اختصاص ندارد و می‌توان کار تخریج را از طریق آن انجام داد که البته گاهی برخی در بردارنده سختی و دشواری است و برخی اینگونه نیست. و چنانکه عرض کردم: این اوصاف مختص به صحابی نیست، بلکه به افراد پایین‌تر از ایشان مربوط است؛ و اگر تابعی حدیثی را بصورت مرسل روایت کند، چون بالاترین راوی خواهد بود، او را نیز استثنا می‌کنیم.

و این تقریباً منحصر در بخش مراسیلی است که مزی در کتاب «تحفه الأشراف» ذکر کرده است؛ همچنین می‌تواند در کتاب‌هایی که در رابطه با مراسیل هستند باشد، مانند مراسیل ابوداود سجستانی؛ در نتیجه وقتی با حدیث مرسل برخوردید، احتمال دارد که آن حدیث در کتاب المراسیل ابوداود سجستانی وجود داشته باشد؛ البته لازم به ذکر است که ترتیب این کتاب بر اساس باب‌های گوناگون است، نه بر اساس نام اولین راوی.

یکی دیگر از ویژگی‌هایی که در سند وجود دارد و شخص تخریج کننده می‌تواند از آن بهره ببرد، وجود نام صاحب کتابی از کتاب‌های معروف در سند روایت است؛ به عنوان مثال اگر در سند حدیثی که در مستدرک حاکم ذکر شده، نام ابن خزیمه دیده شد، اولین چیزی که به ذهن متبادر می‌شود، وجود این حدیث در کتاب‌های ابن خزیمه است، مانند کتاب صحیح ابن خزیمه، یا کتاب التوحید. سپس بررسی می‌کنیم که متن این روایت به کدام یک از این دو موضوع نزدیک‌تر است؛ اگر متن روایت در خصوص احکام باشد، به کتاب صحیح ابن خزیمه مراجعه می‌کنیم و چنانچه مربوط به عقاید باشد، به کتاب «التوحید» رجوع می‌کنیم؛ همچنین ممکن است متن حدیث در رابطه با احکام باشد، اما در آن بخش از کتاب صحیح ابن خزیمه که مفقود شده، قرار گرفته باشد. ابن خزیمه استاد استاد حاکم است و حاکم گاه از طریق استادش ابوبکر نیشابوری و گاه ابن حبان از ابن خزیمه روایت می‌کند، در نتیجه با دیدن نام این امام در سند حدیث، چیزی که به ذهن متبادر می‌شود این است که ممکن است حدیث مورد نظر در برخی از کتاب‌های ابن خزیمه ذکر شده باشد.

امام مالک نیز به همین صورت است؛ وقتی نام ایشان در سندی ذکر شود، اولین چیزی که به ذهن متبادر می‌شود، کتاب «الموطأ» ایشان است؛ پس به این کتاب رجوع می‌کنیم، زیرا احتمال دارد حدیث مورد نظر در این کتاب آمده باشد. همچنین وقتی نام ابن مبارک در سندی ذکر شود، باید به کتاب‌های چاپ شده ایشان رجوع نماییم، مانند: کتاب الزهد والرقائق؛ الجهاد؛ البر والصله. همچنین ایشان مسندی نیز دارد که تنها بخشی از آن یافت شده است، این کتاب نیز به چاپ رسیده، اما کامل نیست. در رابطه با امام احمد نیز چنین است؛ چه بسا حاکم در مستدرک خویش، یا ابن جوزی در برخی از کتاب‌های خود و یا دیگران حدیثی را ذکر کرده و نام امام احمد را در اثنای سند ذکر کرده باشند؛ بطور مثال حاکم می‌گوید: «حدثنا أحمد بن جعفر بن حمدان، قال: حدثنا عبدالله، قال: حدثني أبي»؛ این حدیث به احتمال زیاد از احادیث مسند است، در نتیجه به کتاب مسند مراجعه می‌کنیم.

همچنین اگر در اسناد حدیثی از احادیث نام سعید بن منصور ذکر شود، می‌توانیم به کتاب سنن ایشان که بخشی از آن به چاپ رسیده است، مراجعه نماییم و معمولاً چنین حدیثی در آن کتاب یافت می‌شود.

به همین صورت هر صاحب کتابی، در صورتی که نامش در اسناد حدیثی قرار بگیرد، ذهن را به سمت کتاب‌هایی که تالیف نموده متبادر می‌کند؛ پس باید ابتدا به چیزی رجوع کنیم که به ذهن نزدیکتر است، یا به نزدیکترین موضوعات به متن حدیثی که می‌خواهیم تخریج نماییم رجوع کنیم؛ در نتیجه به آن کتابی که موضوعش به موضوع حدیث مورد نظر نزدیکتر است مراجعه می‌کنیم.

از جمله اوصافی که گاهی در برخی اسانید ذکر می‌شود، برخی از راویانی هستند که احادیث آنها بصورت یکجکه به دلیلی برخی ا گرد آورده شده است.

راویانی وجود دارند از امامان، احادیث آنها را گردآوری نموده‌اند؛ مثلاً: محمد بن یحیی الذهلی احادیث زهری را جمع کرده است، زیرا احادیث زهری نزد علما از اهمیت بسزایی برخوردار است و بالذات اختلافی که در مورد زهری وجود دارد از سوی شاگردان ایشان بوده است.

برخی از آنها حدیث را به عنوان حدیث مرسل از زهری روایت نموده‌اند، برخی به عنوان حدیث موصول از او روایت کرده‌اند و به همین صورت. در نتیجه امامان به احادیث زهری

توجه بسیاری داشتند، اما کسی که به این امر همت گماشت، محمد بن یحیی الذهلی بود، تا جایی که بخاطر تخصص و تبحری که در احادیث زهری داشت، به جای محمد بن یحیی الذهلی به او محمد بن یحیی الزهری می گفتند.

از دیگر راویانی که احادیث آنها گردآوری شده است، ابویحیی فراس بن یحیی است، بطوری که ابونعیم اصفهانی احادیث او را در کتابی که اخیراً تحقیق شده و به چاپ رسیده است، جمع نمود.

پس بطور مثال، اگر در اسنادی نام زهری دیده شد، مناسب است که به کتاب «الزهریات»، نوشته ذهلی مراجعه شود؛ البته در صورتی که این کتاب در دسترس باشد؛ و تا جایی که من اطلاع دارم این کتاب کماکان مفقود است. می گویند: بخشی از این کتاب موجود است. اما جزء ابونعیم اصفهانی در رابطه با ابویحیی فراس بن یحیی موجود است و به چاپ رسیده است. ابو نعیم در این جزء، احادیث را با سند خود از ابتدا تا انتهای سند روایت کرده است. همچنین ابونعیم اصفهانی جزئی دیگر با عنوان «تسمیه ما انتھی إلینا من الرواء عن سعید بن منصور عالیاً»^۱ تالیف نموده است.

پس اگر نام سعید بن منصور در سندی ذکر شود، به آن جزء از سنن ایشان که به چاپ رسیده رجوع می کنیم و در صورتی که حدیث مورد نظر را در آن پیدا نکنیم، می توانیم به همین جزئی که ابونعیم تالیف نموده و آن را «تسمیه ما انتھی إلینا من الرواء عن سعید بن منصور عالیاً» نامیده مراجعه نماییم؛ زیرا ابونعیم به سراغ راویانی رفته که از سعید بن منصور روایت کرده اند و احادیثی را که با علو و نزدیکی از آنها دریافت نموده، تخریب کرده است.

منظور از علو، کم بودن تعداد راویان سلسله سند حدیث، میان نویسندگان تا پیامبر، یا میان نویسندگان تا یکی از راویان اسناد است؛ مورد اول را علو مطلق و مورد دوم را علو نسبی می گویند؛ در نتیجه ابو نعیم بجای روایت حدیث از طریقی که میان او و پیامبر - یا میان او و یکی از راویان - مثلاً ده واسطه باشد، همان حدیث را با اسنادی روایت می کند که تعداد راویانش تا این کتاب به تحقیق عبدالله بن یوسف الجدیع به چاپ رسیده است، چاپ: دار العاصمة در ریاض، سال ۱۴۰۹هـ.

پیامبر کمتر از اسناد قبلی است، مثلاً هشت واسطه دارد؛ این را علو می گویند. محدثین از

۱- این کتاب به تحقیق عبدالله بن یوسف الجدیع به چاپ رسیده است، چاپ: دار العاصمة در ریاض، سال ۱۴۰۹هـ.

گذشته در این رابطه با یکدیگر رقابت می‌کردند و هر یک سعی می‌کرد از اسناد عالی استفاده نماید. همچنین راویان اوصافی دارند که می‌توان از طریق آن احادیث را تخریج نمود.

کتاب‌هایی وجود دارد که معروف است به کتاب‌های «بلدان» و گروهی از علما در رابطه با تاریخ سرزمین‌ها دست به تالیف زده‌اند؛ برخی از آنها تاریخ شهر و دیار خود را نوشته‌اند، مانند خطیب بغدادی که کتاب تاریخ بغداد را تالیف کرده است؛ و حافظ ابن عساکر که کتابی با عنوان «تاریخ دمشق» تالیف کرده است و بسیاری دیگر از علما، مانند تاریخ اصبهان، نوشته ابونعیم اصبهانی و دیگران. حال اگر در اسناد یک روایت، راوی‌ای وجود داشته باشد که در مورد آن گفته شده: فلانی بغدادی است، شایسته است که به تاریخ بغداد مراجعه کنیم تا شرح حال آن راوی را در آن پیدا کنیم، زیرا احتمال می‌رود که حدیث او را در ذیل شرح حال او در آن کتاب مشاهده نماییم؛ بویژه اگر آن راوی از جمله راویانی باشد که روایات زیادی ندارند؛ زیرا مؤلفان آن کتاب‌ها احادیثی را که راوی مورد نظر روایت کرده، در بخش شرح حال وی ذکر می‌کنند.

همچنین اگر با راوی‌ای برخوردیم که پس از نام خودش و نام پدرش، کلمه دمشقی آمده بود، یعنی فلان بن فلان دمشقی، بهتر است به تاریخ دمشق مراجعه نماییم و شرح حال آن راوی را در آنجا ببینیم، زیرا ممکن است حدیث مورد نظر ذیل شرح حال او در تاریخ دمشق ذکر شده باشد؛ در مورد تاریخ سایر سرزمین‌ها نیز همین‌گونه است، چه تاریخ اصبهان باشد، چه دنیسر^۱، چه داریا^۲ و سایر تاریخ‌های موجود که تعداد آنها زیاد است. یکی از اوصافی که در اسناد باید مورد توجه قرار گیرد، بحث کنیه‌ها است؛ کتاب‌هایی در این رابطه توسط علما تالیف شده و به ذکر اسامی راویانی پرداخته‌اند که با کنیه‌های خود مشهوراند، کتاب‌هایی چون: الکنی، نوشته دولابی؛ یا الکنی، نوشته ابواحمد حاکم.

معمولا وقتی مرویات صاحب کنیه کم باشد، مؤلفین این‌گونه کتاب‌ها، مثلا دولابی، حدیثی را که فقط راوی مورد نظر روایت کرده است یا مرویات اندک آن راوی را ذکر می‌کنند. و در صورتی که مرویاتش زیاد باشد، باز هم احتمال وجود حدیث مورد نظر در آن کتاب وجود دارد، البته این احتمال نیز وجود دارد که حدیث در آن کتاب نباشد؛ زیرا

۱- «تاریخ دنیسر حلیة السریین من خواص الدنیسریین»، تالیف ابوفحص عمر بن خضر دنیسری (۵۷۴هـ) است. این کتاب شرح حال نخبگان و علمای این شهر است. مشتمل بر هشت باب است و مجموع اعلامی که دنیسری از آنها گزارش کرده، ۶۰ نفر است. مترجم

۲- شهر داریا در ریف دمشق در کشور سوریه واقع شده است. نویسنده‌ی کتاب تاریخ داریا عبدالجبار الخولانی است که سعید الأفغانی به تحقیق آن همت گماشته است. مترجم

کتاب‌های کنیه، بطور کامل مرویات زیاد راویان را ذکر نکرده‌اند، اما چیزهایی را ذکر می‌کنند که دلالت دارد بر اینکه آن راوی، از راویانی است که با آن کنیه معروف و شناخته هستند. از این رو آن اسنادی را که راوی مشهور به کنیه با آن شناخته می‌شود، گلچین می‌کنند.

تعداد راویانی که با کنیه خود معروف و شناخته شده‌اند، بسیاراند و گاهی در برخی از اسانید ذکر می‌شوند؛ و چه بسا طالب علم نتواند به راحتی به نام آن راوی پی ببرد، اما با رجوع به کتاب‌های کنیه می‌تواند نام آن راوی را پیدا کند و از طریق شناخت نام او می‌تواند به کتاب‌های رجال مراجعه نماید و نامش را در آنجا مشاهده نماید، اما در صورتی که حدیث مورد نظر را صاحب آن کنیه روایت کرده باشد، در این صورت بهتر است به کتاب‌های کنیه مراجعه کنیم، زیرا احتمال دارد که آن حدیث در آن کتاب‌ها ذکر شده باشد.

از دیگر اوصافی که در سند وجود دارد، کتاب‌های مشیخات (اساتید) است؛ که گاهی از آن به معاجم تعبیر می‌شود، اما همانند سایر معاجم نیست که از راوی اول، یعنی صحابی روایت کرده باشد، بلکه معاجم نامی کلی و عام است و منظور از آن کتابی است که در آن راویان بر اساس حروف الفبا ذکر شده‌اند؛ حال ممکن است منظور بالاترین راویان یا پایین‌ترین آنها باشد.

از جمله‌ی این کتاب‌ها، سه کتاب امام طبرانی، موسوم به: المعجم الکبیر، الأوسط و الصغیر است؛ المعجم الکبیر به بالاترین راوی، یعنی صحابی اختصاص دارد، اما الأوسط و الصغیر اختصاص به پایین‌ترین راوی دارد که همان شیخ و استاد نویسنده می‌باشد؛ کتاب‌های مشیخات نیز همین‌گونه‌اند.

کتاب‌های مشیخات عبارت از کتاب‌هایی هستند که مصنفان آن احادیث اساتید و شیوخ خود را در آن گرد آورده‌اند و هدفشان یا گردآوری مرویات آن شیوخ بوده، یا بیان این مطلب که آنها از ایشان روایت کرده‌اند.

تعداد کتاب‌های مشیخات بسیار زیاد است؛ برخی با نام معجم به نگارش درآمده‌اند، مانند کتاب «المعجم الأوسط، نوشته طبرانی و نیز کتاب المعجم الصغیر ایشان»؛ «المعجم، نوشته ابویعلی» یا «معجم شیوخ ابی یعلی»؛ و «معجم الشیوخ، نوشته غسانی صیداوی». برخی دیگر از این کتاب‌ها با عنوان مشیخات تدوین شده‌اند، مانند «مشیخه قاضی عیاض؛ یا مشیخه ابن جوزی؛ یا مشیخه ابن نجار و سایر کتاب‌های مشیخات. منظور از کتاب‌های

مشیخات این است که بطور مثال: طبرانی نام یکی از شیوخ خود، مثلاً عبدان بن احمد را مرقوم نموده، سپس به ذکر احادیثی می‌پردازد که از این شیخ روایت کرده است. در نتیجه اگر نام «عبدان بن احمد» را در اسناد روایتی دیدیم و از قبل می‌دانستیم که این شخص شیخ طبرانی است، مناسب است به «المعجم الأوسط» یا «المعجم الصغیر» او مراجعه نماییم، زیرا احتمالاً حدیث مورد نظر در آن کتاب‌ها ذکر شده است.

از دیگر اوصاف مرتبط با اسانید که عملیات تخریج را آسان می‌کند، کتاب‌های اسامی منحصر به فرد است؛ برخی از علما نام راویانی را که نام‌های منحصر به فردی داشتند و کسی هم‌نام آنها نبود گرد آورده و در کتابی تدوین نموده‌اند و از این راوی یک یا دو و یا چند حدیث روایت کرده‌اند.

از جمله کسانی که به این مهم همت گماشته است، حافظ بردیجی در کتاب «طبقات الأسماء المفردة» است؛ وی نام این راویانی را که در دنیا کسی با نام آنان شناخته نیست، گرد آورده است و برخی از احادیث آنها را ذکر کرده است؛ می‌توان کتاب «المفارید»، نوشته ابویعلی را نیز به این کتاب ملحق نمود. ابویعلی یک کتاب و یا جزء حدیثی را با عنوان «المفارید» به نگارش درآورده است، اما مفارید ابویعلی منحصر به اصحابی است که تنها یک حدیث روایت کرده‌اند.

کتاب ابن ابی عاصم موسوم به «الآحاد والمثانی» نیز شبیه به مورد مذکور است. ابن ابی عاصم در این کتاب به ذکر اسامی صحابه و شرح حالی مختصر از آنها پرداخته است؛ نکته مهم کتاب وی این است که ایشان احادیث غریبی را که از یک یا دو طریق روایت شده، در آن ذکر کرده است.

هر امامی برای تفرد مفهومی را در نظر دارد، اما منظور ما از تفرد در اینجا: ذکر نام راویانی است که در دنیا تنها آنها به آن نام معروف هستند؛ پس اگر به راوی‌ای با نامی غریب و بیگانه برخوردیم، راهکار مناسب، مراجعه به اینگونه کتاب‌هاست.

همانند این حالت، حالت راوی است که تنها یک حدیث روایت کرده و آن همان حدیثی است که ما قصد تخریجش را داریم. در این صورت مناسب است به برخی از کتاب‌هایی مراجعه کنیم که شرح حال آن راوی را نوشته و حدیث مورد نظر را ذکر کرده‌اند؛ مانند کتاب «التاریخ الکبیر»، نوشته امام بخاری. عادت امام بخاری در کتاب «التاریخ الکبیر» این است که چون شرح حال راوی‌ای رامی‌نویسد، گاهی برخی از احادیث آن راوی را نیز

ذیل آن ذکر می‌کند؛ این احادیث ممکن است احادیث معلول باشند که در این صورت امام بخاری به شیوه خاصی که اهل حدیث می‌دانند، به بیان علت آن می‌پردازد، یا ممکن است آن فرد، تنها راوی آن حدیث باشد که بخاری در ذیل شرح حالش، روایت را نیز می‌آورد. با دانستن این مطلب که حدیث مورد نظر را تنها همان راوی روایت کرده است، شایسته است که به این کتاب مراجعه نماییم، زیرا احتمال وجود آن حدیث در این کتاب وجود دارد.

یکی دیگر از اوصاف موجود در سند، مربوط به حالتی است که راوی متکلم فیه باشد، بخصوص اگر حدیث مورد نظر از احادیثی باشد که بخاطر وجود نکارت می‌توان آن را مورد نقد قرار داد.

چنین حدیثی ممکن است در کتاب‌های رجالی که در مورد راویان ضعیف به نگارش درآمده وجود داشته باشد، بویژه کتاب «الکامل»، نوشته ابن عدی؛ یا «المجروحین» نوشته ابن حبان، یا «الضعفاء»، نوشته عقیلی؛ مؤلفین این دسته از کتب راویانی که تضعیف شده و در مورد آنها بحث وجود دارد را ذکر نموده و احادیثی را که بر راوی آن انتقاد وجود دارد را آورده و با ذکر سند به روایت آن پرداخته‌اند.

این کتاب‌ها از منابع اصلی‌ای تلقی می‌شوند که تخریج از آنها مناسب است. یکی از اوصافی که در رابطه با اسناد باید مورد توجه قرار گیرد، ذکر اسم به شیوه و شکلی معین است؛ مثل اینکه کنیه کسی همانند کنیه همسرش باشد، مانند ابویوب و ام ایوب.

برخی از علما در مورد کسانی که کنیه آنها مانند کنیه همسرشان است، کتاب تالیف نموده‌اند؛ بطور مثال وقتی به حدیثی برمی‌خوریم که ام ایوب از ابویوب از پیامبر در فضیلت قل هو الله و اینکه معادل یک سوم قرآن است، روایت کرده، می‌توانیم در کتابی چون کتاب: «من وافقت کنیته کنیة زوجته» آن را پیدا کنیم.

همانند این، روایت‌های راویانی است که از پدر، از جد خویش روایت کرده‌اند؛ مثلاً وقتی به حدیثی برخوردید که عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت کرده، یا بهز بن حکیم از پدرش از جدش روایت کرده، یا طلحه بن مصرف از پدرش از جدش روایت نموده و غیره، مناسب است که به کتاب: «من روی عن ابیه عن جده» نوشته ابن قطلوبغا مراجعه نماییم؛ در این کتاب نام این راویان و برخی از احادیث آنها با اسناد مصنف ذکر شده است.

اوصاف و ویژگی‌هایی که ذکر کردم و موارد بسیار دیگری که در این مقال نمی‌گنجد، همگی از مواردی هستند که طالب علم مبتدی باید بدان توجه نماید: باید در هر اسم و توصیفی که در سند وجود دارد دقت نماید؛ وی اینگونه می‌تواند اطلاعات خود را با دیدن این کات جزئی در سند مرتبط نماید؛ و در منابعی بنگرد که در خصوص این وصف موجود در سند تالیفی صورت داده‌اند و از خلال آن به امر تخریج پردازد.

دوم: تخریج از طریق متن:

تخریج احادیث از طریق متون آن، از تخریج از طریق سند آسان تر است، البته هر یک از آنها ویژگی‌ها و خصوصیات خود را دارند.

اسناد کامل روایات ممکن است بیشتر وقت‌ها در دسترس طالب علم نباشد؛ زیرا ممکن است تنها متن حدیث را داشته باشد، یا در سلسله سند، فقط نام صحابی برای او ذکر شده باشد و مجرد وجود نام صحابی به معنی سهولت دستیابی به حدیث مورد نظر در کتاب-هایی که ذکر کردیم نیست.

گاه‌ها ممکن است استفاده از کتابی که بر مبنای مسانید نوشته شده دشوار باشد؛ بطور مثال: اگر بخواهیم یکی از احادیث ابوهریره را از مسند امام احمد تخریج نماییم، کارمان دشوار خواهد بود، زیرا مجموع احادیث ایشان در این کتاب، بیش از چهار هزار حدیث است و بدون تردید جستجو در چهار هزار حدیث برای رسیدن به یک حدیث کار دشواری است. در چنین صورتی طالب علم باید کتاب‌هایی را که دشواری استفاده از این کتاب را آسان نموده‌اند، بشناسد؛ همانند فهرست‌هایی که در رابطه با این کتاب نوشته شده یا کتاب‌هایی که احادیث این کتاب را بر مبنای موضوعات مرتب نموده‌اند. و نیز باید کتاب-هایی را که به ذکر لفظی از الفاظ احادیث آن کتاب پرداخته و سپس جای حدیث مورد نظر را در آن کتاب ذکر کرده‌اند، بشناسد. ما ان شاء الله در بحث تخریج از طریق شناخت متن حدیث، به این مطلب خواهیم پرداخت.

شناخت ما از متن حدیث، شناختی نسبی است؛ چه بسا که تمام و یا بخشی از حدیث را در اختیار داشته باشیم و چه بسا الفاظ آن را به یاد نداشته باشیم و تنها معنای آن در خاطر ما باشد.

اگر تمام متن حدیث را در اختیار داشته باشیم، چه بسا لفظی که برای حدیث ذکر شده با لفظی که ما در اختیار داریم کاملا موافق باشد و چه بسا اندک تفاوت‌هایی با هم داشته

باشند و مطلع احادیث با یکدیگر متفاوت باشد؛ مثلاً ممکن است ابتدای حدیثی اینگونه شروع شده باشد: «أیها الناس، قولوا لا إله إلا الله تفلحوا»^۱ و در لفظ دیگری آمده باشد: «یا ایها الناس، قولوا لا إله إلا الله تفلحوا»^۲. حرف اول روایت اول همزه و حرف اول روایت دوم «یاء» است. هر دو در واقع یک حدیث‌اند، اما در کتاب‌هایی که احادیث را بر اساس حروف الفبا به نگارش درآورده‌اند، یکی در اول کتاب قرار می‌گیرد و دیگری در انتهای کتاب؛ از این رو هنگام جستجو در این کتاب‌ها مناسب است که کمی جابجایی الفاظ را نیز مد نظر قرار داده و احتمال‌ها را بررسی کنیم.

ممکن است حدیث مورد نظر ما لفظ دیگری نیز داشته باشد، از این رو طالب علم باید چنین انتظاری را همیشه داشته باشد و مطابق همین انتظار نیز به جستجوی حدیث مورد نظر خود پردازد.

در صورتی که لفظ حدیث را بطور کامل در اختیار داشتیم، باید اولین کلمه حدیث را مد نظر قرار دهیم، سپس منابع و مراجعی را که برای تخریج این حدیث می‌خواهیم بدان مراجعه نماییم، در ذهن خود محصور کنیم و تبعاً منظور مراجعی است که احادیث را بر اساس اولین لفظ آنها مرتب نموده‌اند، مانند «الجامع الكبير» و «الجامع الصغير»، نوشته سیوطی؛ و نیز مانند فهرست‌های حدیثی که در این اواخر به نگارش درآمده‌اند و تعداد آنها زیاد است.

اندیشه‌ی جستجو در این کتاب‌ها:

بررسی در این کتاب‌ها، آسان است و به مجرد در اختیار داشتن حرف اول حدیث، می‌توان آن را تخریج نمود و چنانچه ابتدای برخی از احادیث شبیه به هم باشد، به حرف و دوم و حرف سوم و... مراجعه می‌کنیم؛ در این کتاب‌ها احادیث به دقت و مطابق حرف اول و دوم و سوم و نیز کلمه اول و دوم و سوم ... مرتب شده‌اند.

مشکل این کتاب‌ها این است که منابع اصلی محسوب نمی‌شوند، بلکه عبارت از کتاب‌های تخریج هستند که خواننده را به وجود احادیث در منابع اصلی آنها سوق می‌دهند؛ به عنوان مثال اگر حدیثی را در کتاب «الجامع الصغير» سیوطی دیدید و سیوطی در کنار

۱- این حدیث صحیح است؛ امام احمد آن را تخریج نموده است (۳/۴۹۲؛ ۴/۳۴۱) و فرزندش در «زیادات المسند» (۳/۴۹۲، ۴۹۳؛ ۴/۳۴۱-۳۴۲)؛ طبرانی در «المعجم الكبير» (ج ۵، شماره: ۴۵۸۲)، از حدیث ربیع بن عباد دلیلی .

۲- صحیح است؛ به روایت دار قطنی (۳/۴۴-۴۵)؛ طبرانی در «المعجم الكبير» (جلد: ۸، شماره: ۸۱۷۵) از حدیث طارق بن عبدالله محاربی .

این حدیث این رمز را نوشته بود «ق د ت س حم»، در واقع می‌خواهد بگوید: این حدیث را بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی و امام احمد تخریج نموده‌اند. اینگونه سیوطی شما را به وجود حدیث در منابع اصلی آن سوق می‌دهد؛ به همین خاطر است که گفتیم: این کتاب منبعی اصلی تلقی نمی‌شود، زیرا احادیث را با سند روایت نکرده است، بلکه شما را به موضع حدیث در منابع اصلی‌ای که به تخریج آن پرداخته‌اند سوق می‌دهد. یکی از مهمترین عنوان کتاب‌هایی که می‌توان در این زمان مورد استفاده قرار داد، کتاب‌های فهرست‌های حدیثی است؛ این فهرست‌ها گاهی فقط یک کتاب را در بر می‌گیرند و گاه در برگیرنده چندین کتاب هستند؛ بطور مثال شیخ عبدالله الغنیمان احادیث صحیح بخاری را در کتابی با عنوان: «دلیل القارئ إلی مواضع الحدیث فی صحیح البخاری» فهرست نموده است.

شما می‌توانید برای گردآوری اجزای حدیث، شیوه‌ها و طرق آن یا مکان‌های حدیث مورد نظر در صحیح بخاری یا موضع آن در این کتاب، به کتاب مذکور مراجعه نمایید، این کتاب بر اساس حروف الفبا تدوین شده است و جای احادیث مورد نظر شما را در صحیح بخاری به شما نشان می‌دهد.

در رابطه با صحیح مسلم نیز چایی که به تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی رسیده است، در پایانش فهرستی از احادیث صحیح مسلم ذکر شده است؛ ما می‌توانیم بر اساس اطراف و اجزای حدیث به این فهرست مراجعه نماییم و این فهرست جای حدیث مورد نظر ما را در این کتاب به ما نشان می‌دهد. همچنین چایی که با شرح امام نووی است نیز برایش فهرستی وضع شده که می‌توان بدان رجوع کرد.

برای تمامی کتاب‌های سنت چنین فهرست‌هایی تنظیم شده است و طالب علم می‌تواند با رجوع به موسوعه‌هایی که تالیف شده از این فهرست‌ها بی‌نیاز باشد، مانند موسوعه اطراف الحدیث النبوی، نوشته بسیونی زغلول؛ نویسنده این کتاب، احادیث چند کتاب را در آن گرد آورده است، اما برخی از این کتاب‌ها جزء منابع اصلی هستند و برخی غیر اصلی. شما به عنوان طالب علم باید به مصادر اصلی مراجعه نمایید، زیرا هدف شما تخریج حدیث از منبع اصلی است، منبعی که حدیث را با ذکر سندش روایت کرده است.

همچنین اگر شما را به منبعی غیر اصلی ارجاع دهد، می‌توانید برای تخریج حدیث، یا چه بسا شناخت حکم آن حدیث یا حداقل توسعه در تخریج آن و ذکر علت‌ها (ایرادات) آن و موارد مربوط به آن از آن کمک بگیرید؛

و چه بسا شما را به برخی از کتاب‌های شیخ البانی مانند إرواء الغلیل، یا سلسله الصحیحة و غیره ارجاع دهد. چه بسا شما را به کتاب إتحاف الساده المتقین، نوشته زبیدی ارجاع دهد؛ زبیدی پس از تخریج حدیث، گاه توضیحات زیادی در خصوص آن ارائه می‌دهد که برای طالب علم مفید است؛ و چه بسا شما را به «الترغیب و الترهیب» نوشته منذری ارجاع دهد و شما بتوانید از احکامی که منذری برای احادیث ذکر کرده استفاده نمایید و چه بسا شما را به کتاب مجمع الزوائد احاله دهد.

و به همین صورت شما را به کتاب‌های متعددی ارجاع خواهد داد که جزو منابع اصلی به شمار نمی‌آیند، اما در تخریج آن حدیث و شناخت احکامی که امامان برای حدیث مورد نظر قائل شده‌اند شما را یاری خواهند نمود.

این در خصوص تخریج بر اساس حرف اول از حروف حدیث بود. اما اگر امکان تخریج حدیث بر اساس اولین حرف وجود نداشت، می‌توان راه‌های دیگری را که در بحث اسناد مورد بررسی قرار گرفت، امتحان کرد، یا راه‌هایی را که در مورد آن در ادامه سخن خواهیم گفت، از جمله: شناخت و آگاهی نسبت به هر یک از الفاظ حدیث؛ و این در صورتی است که از لفظ اول حدیث اطلاعی نداشته باشیم؛ در این صورت می‌توان با اطلاع از این لفظ، حدیث را تخریج نمود؛ بخصوص اگر این لفظ از جمله الفاظی باشد که کمتر بر زبان‌ها می‌آید و جزو الفاظ غریب شمرده می‌شود. اگر در متن حدیثی، الفاظ غریب ذکر شود، می‌توانیم حداقل از سه نوع کتاب حدیث مورد نظر را تخریج نماییم:

نوع اول:

کتاب‌های غریب الحدیث؛ امامان اسلام به نگارش کتاب در بخش غریب الحدیث همت گماشته‌اند؛ زیرا در برخی از احادیث، الفاظی آمده که کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرد و برای مردم غریب و بیگانه است و چه بسا نیاز به بیان معنای آن وجود داشته باشد و چه بسا که میان امامان در تعیین معنی آن الفاظ اختلافاتی وجود داشته باشد. به عنوان مثال با مشاهده حدیث: «شیطان الردهة یحتره رجل من جهینه»^۱ درمی‌یابیم که این لفظ

۱- ضعیف است: مسند احمد (۱/۱۷۹)؛ مسند حمیدی (۷۴)؛ حاکم (۴/۵۲۱)؛ ابن ابی العاصم در «السنة»، شماره (۹۲۰)؛ یعقوب بن سفیان در «المعرفة» (۳/۳۱۵)؛ ابویعلی (۷۵۳ و ۷۸۴)؛ ابن ابی شیبہ (۱۵/۳۲۳)؛ عقیلی در «الضعفاء» (۱/۱۵۱)؛ ابن عدی (۲/۴۶۲)؛ بیهقی در «دلائل النبوة» (۶/۴۳۳-۴۳۴) از طریق سفیان بن عیینة از علاء بن ابی العباس از ابوظفیل از بکر بن قرواش از سعد بن ابی وقاص به صورت مرفوع. حاکم آن را صحیح دانسته است و ذهبی با این گفته: «ما أبعدہ من الصحة وأنکره» گفته حاکم را رد کرده است. ذهبی در «المیزان» (۱/۳۴۷) در مورد بکر گفته است: «شناخته نمی‌شود و حدیثش منکر است».

غریب است و دو کلمه «الردهة» و «یحتدره» نیاز به بیان و توضیح دارد. در نتیجه شما می‌توانید هر یک از این دو کلمه را انتخاب کنید و آن را به اصل آن که عبارت است از فعل ماضی ثلاثی ارجاع دهید؛ در نتیجه می‌توان لفظ مورد نظر را انتخاب کرده و حدیث را به واسطه آن تخریج نمود.

ابوعبید القاسم بن سلام / کتابی را در زمینه غریب الحدیث به نگارش در آورده است؛ وی در این کتاب احادیث را با سند خود روایت کرده است. همچنین است ابراهیم حربی، ابن قتیبہ دینوری و خطابی؛ همگی این‌ها در زمینه غریب الحدیث، با اسانید خود حدیث روایت کرده‌اند. این کتاب‌ها منابع اصلی تلقی می‌شوند، زیرا با اسناد روایت کرده‌اند، اما مشکل این کتاب‌ها، ترتیب ماده لغوی است، زیرا بر اساس حروف الفبا مرتب نشده است؛ و به شکلی تقریباً تصادفی در کتاب جای گرفته است؛ اما وقتی این کتاب‌ها مورد تحقیق قرار گرفته و براساس چاپ‌های جدید تخریج شدند، برای آنها فهرست‌هایی قرار داده شد که برای طالب علم کار رجوع به هر یک از الفاظی را که مد نظر دارد، آسان نمود و محققان این کتاب‌ها به مرتب کردن مواد الفاظ و لغات این کتاب‌ها پرداخته‌اند. در نتیجه می‌دانیم که احتمال وجود چنین احادیثی در کتاب‌های غریب الحدیث وجود دارد، البته به شرطی که لفظ مورد نظر ما غریب و بیگانه باشد، اما در صورتی که آن لفظ مورد استفاده و استعمال باشد، معمولاً نمی‌توان در چنین کتاب‌هایی پیدایش کرد. همچنین در صورتی که آن لفظ غریب و بیگانه باشد، می‌توان به کتاب‌های لغت رجوع کرد؛ به ویژه اگر آن کتاب‌ها از جمله منابع اصلی تلقی شوند، مانند کتاب تهذیب اللغة، نوشته ازهری؛ و اگر بخواهیم در رابطه با ماده «حدر» در این کتاب جستجو کنیم، در باب راء، فصل حاء می‌توانیم آن را پیدا کنیم؛ زیرا روش مرتب نمودن معجم‌های لغت متفاوت از فهرست‌های احادیث است.

ازهری / در این کتاب، حدیث را با سند و متنش ذکر می‌کند و آن بخش از الفاظ حدیث را که نیازمند تبیین و توضیح است، توضیح می‌دهد؛ اما سایر کتاب‌های لغت، مانند کتاب «لسان العرب»، نوشته ابن منظور، جزو منابع اصلی تلقی نمی‌شود. اما ممکن است نیاز به تخریج حدیث از طریق آن باشد و این زمانی است که ندانیم چه کسی حدیث مورد نظر را تخریج نموده است؛ پس می‌توان لفظی از الفاظ غریب و بیگانه آن حدیث را انتخاب کرد و در صورت یافتن آن در کتاب لسان العرب، بدان مراجعه نمود و می‌توانید بگویید تخریج کننده این حدیث را پیدا نکردم، اما ابن منظور در کتاب «لسان العرب» در ماده فلان در جزء فلان و صفحه فلان آن را ذکر کرده است؛ تو با این کارت بیان داشته‌ای که این حدیث ذکر شده، اما تخریج کننده آن را نمی‌شناسی. این در رابطه با کتاب‌های غریب الحدیث و کتابهای لغت بود.

المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث:

یکی از مهم‌ترین عناوینی که در این رابطه به دانشجو و طالب علم کمک می‌کند، کتاب‌هایی است که در دوران معاصر تالیف شده و احادیث منابع و مصادر گوناگون را گردآوری نموده است، مانند کتاب: المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النبوی؛ کتابی که توسط گروهی از مستشرقین برای اغراض و اهدافی پست تالیف شده است؛ آنها از خلال آن و با مطالعه علوم اسلامی می‌خواهند به اسلام طعن وارد کنند؛ این است هدف اساسی مستشرقین؛ اگر چه برخی این هدف را ندارند، بلکه تنها در رابطه با خود این علم و میل به شناخت آن است که بحث و بررسی می‌نمایند؛ اما این عده بسیار اندک‌اند؛ اما اهداف اغلب مستشرقین ایراد طعن به اسلام است؛ از این رو این کتاب را تالیف کردند تا در رابطه با وظایفی که دارند و در راستای پژوهش‌های استشراقی ایشان به آنان کمک کند. می‌توان از طریق این کتاب و با دانستن هر یک از الفاظ حدیث، چه اول باشد چه آخر و چه وسط و چه غریب و بیگانه باشد و چه نباشد، به امر تخریج پرداخت.

اگر می‌خواهید از طریق این کتاب به کار تخریج بپردازید، بهتر است لفظ غریب و بیگانه‌ای را که کمتر استعمال می‌شود انتخاب کنید، زیرا معمولاً احادیثی که این الفاظ در آنها بکار رفته باشد، اندک است؛ پس می‌توانید با سرعت بیشتری به هدفتان برسید، زودتر از وقتی که لفظی را انتخاب نمایید که بیشتر مورد استفاده قرار می‌گیرد. زیرا احادیث وارده در این رابطه بسیار است.

در حقیقت شناخت این کتاب مهم است و باید نسبت به آن شناخت داشت، زیرا این کتاب متفاوت از کتاب‌های دیگر، از جمله مسانید، معاجم و غیره است که قبلاً در مورد آن سخن گفتم؛ شناخت آن کتاب‌ها غالباً آسان و راحت است و روش آنها نیز تا حدودی واضح و روشن می‌باشد. اما این کتاب و شیوه تخریج حدیث از آن، نیاز به توضیح دارد، در نتیجه تنها اشاره‌ای گذرا به این مطلب کفایت نمی‌کند.

می‌گوییم: مستشرقین احادیث کتاب‌های نه گانه را مرتب نموده‌اند؛ این کتاب‌ها شامل کتاب‌های شش گانه، یعنی: صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابوداود، سنن ترمذی، سنن نسائی و سنن ابن ماجه است که سه کتاب: مسند امام احمد، مؤطاً امام مالک و سنن دارمی را نیز بدان افزوده‌اند.

این کتاب‌های نه گانه را دیوان‌های مشهور سنت می‌دانند، این کتاب‌ها در بر دارنده تمامی احادیث می‌باشند، پس آنها به این احادیث تکیه کرده و آن را به چند جزء تقسیم نمودند؛

هر یک از الفاظ این احادیث را که در این نه کتاب وجود دارد، به ماضی ثلاثی بازگردانده و تصریف لغوی نموده‌اند و تحت هر تصریف، احادیثی را که لغت مورد نظر در آنها ذکر شده آورده‌اند. پس هر جا حدیثی را ذکر کرده‌اند، در کنارش نام هر یک از صاحبان این نه کتاب را که حدیث مورد نظر را تخریح نموده، ذکر می‌کنند.

ممکن است حدیثی را همگی ایشان تخریح نموده باشند و یا تنها برخی از ایشان تخریح کرده باشند. آنها مکان حدیث مورد نظر در کتاب‌های نه گانه، چه بسا جزء و صفحه و شماره حدیث و باب را نیز ذکر کرده‌اند. به عنوان مثال برای تخریح حدیث: «لا یقبل الله صلاةً بغير طهور ولا صدقةً من غلول»^۱، باید غریب‌ترین لفظ این حدیث را انتخاب کنیم، تا تعداد احادیثی که می‌خواهیم جستجو کنیم کمتر از سایرین باشد؛ غریب‌ترین لفظ موجود در این حدیث، «غلول» است که ماضی آن «غَلَّ» است؛ پس به جستجوی حرف اول این کلمه، یعنی حرف «غ» می‌پردازیم؛ به کتاب «المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث» رجوع می‌کنیم؛ این کتاب متشکل از هشت جلد است؛ جلد هشتم آن تقریباً در رابطه با اسامی مکان‌هاست و بر پشت هفت جلد دیگر، بر هر کدام در سمت راست دو کلمه درج شده است: کلمه سپس خطی کوچک سپس کلمه دیگر و منظور این است که این جلد با این کلمه شروع شده و با کلمه دوم پایان یافته است، مثلاً: «طعن - غمر» که بر روی جلد چهارم آن درج شده است؛ به این معنی که اولین کلمه این جلد، «طعن» و آخرین آن «غمر» است. پس ابتدا حروف، ط ع ن قرار داشته و سپس حرف‌های بعدی پشت سر هم ذکر می‌شوند، یعنی طاء (ظ)، عین (ع) و سپس غین (غ). غ م ر؛ تمامی این حروف در این جلد قرار گرفته‌اند. پس چنانچه لفظ مورد نظر شما ما بین این دو لفظ قرار می‌گیرد، می‌توانید به این جلد مراجعه نمایید و آن را بر حسب ترتیب ابجدی باز کنید.

طبیعتاً حدیث ما در ابتدای این جلد نخواهد بود، بلکه تقریباً در آخر قرار خواهد داشت؛ پس وقتی بطور مثال حرف «ع» را پیدا کردیم، کمی جلوتر می‌رویم تا حرف «غ» را پیدا کنیم و حرف «غ» در بر دارنده چندین کلمه است و تنها شامل «غَلَّ» نیست، بلکه غل، غلب و غیره را شامل می‌شود. سپس حرف «غ» و حرف بعد از آن را بررسی می‌کنیم؛ در کلمه مورد نظر ما، پس از «غ» حرف «ل» قرار دارد.

وقتی حرف دوم، یعنی حرف «ل» را پیدا کردیم، ممکن است کلماتی را پیدا کنیم که در حرف دوم با کلمه مورد نظر ما مشترک باشد، مانند کلمه غلب؛ در نتیجه به حرف سوم می‌نگریم. در کلمه مورد نظر ما در واقع دو تا «ل» وجود دارد، زیرا حرف مشدد عبارت از دو حرف است؛ پس باید ابتدا حرف «غ» سپس «ل» و پس از آن نیز «ل» را جستجو

نماییم، تا بتوانیم کلمه «غَلَّ» را پیدا کنیم؛ وقتی این کلمه را پیدا کردیم، خواهیم دید که آنها بر اساس تصریفات لغوی این کلمه را صرف نموده‌اند، در نتیجه «غَلَّ» می‌تواند فعل ماضی، می‌تواند فعل مضارع، می‌تواند فعل امر و نیز مصدر باشد و بر همین اساس و تحت هر تصریفی احادیثی که در بردارنده کلمه مورد نظر است، ذکر شده است.

در حدیث مذکور، کلمه «غلول» از حیث تصریف لغوی، مصدر محسوب می‌شود؛ پس وقتی کلمه «غَلَّ» را پیدا کردیم، نه به دنبال فعل ماضی آن خواهیم بود، نه مضارع و نه امر آن، بلکه به جستجوی مصدر این کلمه می‌پردازیم؛ آنجا می‌توانیم حدیث خود را پیدا کنیم و همراه آن احادیث دیگری نیز خواهیم دید که این کلمه به همین صورت مصدری در آنها بکار رفته است. ما حدیث مورد نظر خود را در برابر خویش خواهیم یافت، اما حدیث بصورت تمام و کمال ذکر نشده، بلکه تنها موضع شاهد ذکر شده است. پس وقتی حدیث یا لفظی را که دلالت دارد بر اینکه آن حدیث، حدیث مورد نظر ماست، پیدا کردیم، به کنار آن حدیث نگاه می‌کنیم؛ در آنجا کتاب‌هایی را که به تخریج آن حدیث پرداخته‌اند ذکر کرده‌اند؛ مثلاً: «م الطهارة ۵»، یعنی: این حدیث را مسلم در کتاب الطهارة، حدیث شماره ۵ تخریج نموده است.

شیوه آنها در ارجاع به این نه کتاب از قرار زیر است:

در برخی از این کتاب‌ها تنها به نام کتاب و شماره باب ارجاع می‌دهند.

در برخی به نام کتاب و شماره حدیث ارجاع می‌دهند.

در برخی نیز مطابق چاپ‌های آن کتاب‌ها به جزء و صفحه ارجاع می‌دهند.

در بیشتر این کتاب‌ها، به نام کتاب و شماره باب ارجاع می‌دهند؛ این شیوه در رابطه با کتاب‌های: صحیح بخاری، سنن ابوداود، سنن ترمذی، سنن نسائی، سنن ابن ماجه و سنن دارمی است.

در رابطه با صحیح مسلم و مؤطاً امام مالک، به نام کتاب و شماره حدیث در آن باب ارجاع می‌دهند.

در خصوص مسند امام احمد به شماره جزء و شماره صفحه آن جزء ارجاع می‌دهند.

چاپ‌هایی که امکان رجوع به آنها وجود دارد، چاپ‌هایی مشخص می‌باشند، البته شما می‌توانید چاپ‌های دیگر را نیز مورد استفاده قرار دهید، اما این کار شما را کمی خسته خواهد کرد. در مورد صحیح بخاری چاپ مناسب برای رجوع، چاپ السلفیه است که همراه با فتح الباری شرح صحیح البخاری می‌باشد. ابتدای این چاپ به تحقیق شیخ عبدالعزیز بن باز رسیده است؛ همچنین از کسانی که نصوص آن را بررسی نموده‌اند،

محب‌الدین خطیب است و احادیث آن را محمد فؤاد عبدالباقی شماره گذاری کرده است. این چاپ، همان چاپی است که برای رجوع مناسب است، زیرا کاملاً مطابق با «المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث» است. بطور مثال اگر در کتاب گفته باشد: (خ طهاره ۱۰)، یعنی: به کتاب صحیح بخاری، کتاب الطهاره، باب دهم مراجعه نمایید. وقتی این باب را باز نمایید، حدیث خود را در آن خواهی یافت.

آری! شماره حدیث را بطور مشخص تعیین نکرده است، اما یافتن حدیث مورد نظر در این حالت چندان دشوار نیست، زیرا معمولاً باب مورد نظر یا متشکل از یک، دو و سه حدیث است و تعداد احادیث باب آنقدر زیاد نیست که شما را با دشواری روبرو نماید و وقت زیادی از شما بگیرد.

همچنین است سنن ابوداود، ترمذی، نسائی، ابن ماجه و سنن دارمی؛ همگی همانند کتاب بخاری هستند و نام کتاب و شماره باب برای آنها ذکر شده است و شما می‌توانید حدیث خود را ذیل باب مورد نظر پیدا کنید.

اما ارجاعی که برای کتابهای المؤطاً امام مالک و صحیح مسلم ذکر شده، عبارت از نام کتاب و شماره حدیث آن کتاب است. در این ارجاع دیگر نیازی به این طرف و آن طرف رفتن نیست و حدیث مورد نظر شما با دقت مشخص شده است.

سؤال: چرا همین نوع ارجاع را که در خصوص صحیح مسلم و مؤطاً مالک آورده‌اند، در سایر کتابها رعایت نکرده‌اند؟

پاسخ: محمد فؤاد عبدالباقی تلاش کرد تا به همراه آنان کتابهای سنت را با معجم المفهرس هماهنگ نماید؛ ایشان توانست مواردی را نزدیک نماید و مواردی را که نتوانست بصورت حدودی نزدیک نمود.

در رابطه با صحیح مسلم و مؤطاً امام مالک، ایشان توانست با همکاری آنان احادیث را با این دقتی که اشاره کردیم تعیین کند.

ایشان در رابطه با سایر کتابها نیز تلاش کرد و صحیح بخاری را شماره گذاری نمود؛ همچنین پس از شیخ احمد شاکر، کار تحقیق سنن ترمذی را ادامه داد، زیرا احمد شاکر جلد اول و دوم سنن ترمذی را تحقیق کرد، سپس وفات یافت، آنگاه محمد فؤاد عبدالباقی جلد سوم آن را تحقیق نمود و ایشان نیز وفات یافت و پس از او ابراهیم عطوه عوض آمده و جلد چهارم و پنجم را کامل کرد.

در رابطه با سنن ترمذی می‌توان به این چاپ پنج جلدی رجوع کرد.

محمد فؤاد عبدالباقی به تحقیق سنن ابوداود نپرداخت، اما چاپی که کاملاً با المعجم المفهرس هماهنگ است، به تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید رسیده است؛ اما سایر چاپها ممکن است کمی شما را به زحمت بیندازد، مانند چاپی که به تحقیق عزت عبید دعاس رسیده است و گاهی برای پیدا کردن حدیث مورد نظر نیاز به پس و پیش کردن شماره بابها دارد. اگر فقط همین چاپ کتاب سنن ابوداود را در اختیار دارید و انسانی باحوصله هستید، باید بدانید که فقط در رابطه با شماره باب است که ممکن است اختلاف باشد، ولی نام کتاب یکی است؛ به عنوان مثال ممکن است ارجاع به این صورت باشد (الصلاة ۸۵)؛ این یعنی: کتاب الصلاة، باب هشتاد و پنجم. با مراجعه به چاپی که به تحقیق عزت عبید الدعاس رسیده است، حدیث مورد نظر را ذیل آن باب پیدا نمی کنید، اما با کمی پس و پیش کردن شماره بابها می توانید حدیث خود را پیدا کنید؛ چه بسا حدیث مورد نظر شما در باب نود و پنجم این چاپ قرار گرفته باشد.

اگر طالب علم تنها همین چاپ را در اختیار داشته باشد، ناگزیر از این بررسی است، اما در صورتی که چاپ تحقیق شده توسط محمد محیی الدین عبدالحمید را در اختیار دارد، می تواند به سادگی به آن رجوع نماید.

کتاب سنن نسائی مورد نظر، چاپی است که همراه با حاشیه سندی و تعلیقات سیوطی است؛ کار شماره گذاری و فهرست بندی این چاپ بر عهده عبدالفتاح ابوغده بوده است؛ این همان چاپی است که باید بدان رجوع نمود، زیرا با المعجم المفهرس هماهنگ است. کتاب سنن ابن ماجه را نیز شیخ محمد فؤاد عبدالباقی شماره گذاری نموده است تا اینکه از حیث نام کتاب و شماره باب با المعجم المفهرس هماهنگ و متناسب شود. محمد فؤاد عبدالباقی سنن دارمی را کار نکرده است، اما چاپی که با المعجم المفهرس مطابق است، همان چاپی است که به تحقیق عبدالله هاشم الیمانی رسیده است و این چاپ مشهور بوده و در میان طالبان علم رایج و متداول است. چاپ مناسب کتاب المؤطاً امام مالک برای رجوع، چاپی است که به تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی رسیده است.

در رابطه با مسند امام احمد نیز، چاپی که مد نظر است، چاپ قدیمی چاپخانه المیمنه است که در شش جلد تنظیم شده است؛ و در چاپخانه های بسیاری همچون المکتب الإسلامی، دار صادر بیروت و غیره به نمایش درآمده است. مهم این است که چاپ مورد نظر ما، شش جلدی، کامل و منحصر به فرد است؛ و هنگام بررسی المعجم المفهرس مناسب است که به این چاپ مراجعه شود؛ زیرا آنها شماره جزء و شماره صفحه این کتاب را به شما می دهند.

برخی از نکته‌هایی که هنگام استفاده از المعجم المفهرس باید بدانیم:

نکته اول:

الف) چه بسا مطابق لفظی از الفاظ حدیث به جستجوی حدیث مورد نظر خویش پردازید، اما آن حدیث را ذیل آن لفظ پیدا نکنید، در این صورت مناسب است که لفظ دیگری را انتخاب کنید و ناامید نشوید و سریعا نگوئید که این حدیث در این کتاب وجود ندارد؛ به مثال قبلی باز می‌گردیم: در حدیث «لا یقبل الله صلاهً بغير طهور ولا صدقةً من غلول»، فرض می‌کنیم که بر اساس لفظ «غَلَّ» به جستجوی این حدیث می‌پردازیم، اما آن را پیدا نمی‌کنیم؛ در این صورت می‌توان یکی دیگر از الفاظ این حدیث را انتخاب نمود، مثل لفظ «طهور» و آن را به اصل ماضی ثلاثی، یعنی: «طهر» باز می‌گردانیم و به همین صورت در رابطه با هر لفظی می‌توانیم چنین کنیم.

ب) ممکن است حدیث مورد نظر ما ذیل دو یا چند لفظ از الفاظ آن حدیث ذکر شده باشد؛ اگر حدیثی در «المعجم المفهرس» تکرار شده باشد، مناسب است -لازم نیست- که طالب علم بر تمامی آنها واقف باشد، زیرا ممکن است در یک جا بیش از جای دیگر ارجاع داده باشند.

چه بسا حدیث مورد نظر هم ذیل لفظ «غَلَّ» و هم ذیل لفظ «طهر» ذکر شده باشد؛ در این حالت ممکن است ارجاعی که ذیل لفظ «غَلَّ» ذکر شده بیشتر از ارجاعی باشد که ذیل لفظ «طهر» ذکر شده است؛ ممکن است ذیل لفظ اول به مسلم، ابوداود، ترمذی، نسائی و دیگران ارجاع داده باشد، اما ذیل لفظ دوم تنها به مسلم و امام احمد ارجاع داده باشد؛ در این صورت شما می‌توانید از هر دو موضع بهره ببرید، زیرا امام احمد در اولی و ترمذی و نسائی و در دومی ذکر نشده‌اند؛ پس ما از هر دو ارجاع بهره برده و می‌گوییم: این حدیث را مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی و امام احمد تخریج نموده‌اند. این روش ممکن است کمی طولانی شود، اما در صورتی که طالب علم نیاز به آن داشته باشد، باید با سعه صدر برخورد نماید.

نکته دوم:

الف) در رابطه با مسأله ارجاع، گاه مطابق لفظی از الفاظ حدیث به جستجوی آن برمی‌خیزیم و چون لفظ مورد نظر را پیدا کردیم، مشاهده می‌کنیم که ما را به الفاظ دیگری ارجاع می‌دهد و چه بسا حدیث مورد نظر تحت آن لفظ موجود باشد یا نباشد؛ مثال: ابودرداء رضی الله عنه در فضیلت طلب علم روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و سلم

فرمودند: «وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِمَا يَصْنَعُ»^۱ «فرشتگان بال-هایشان را برای طالب علم می‌گسترانند؛ زیرا کارش را که طلب علم است، می‌پسندند».

حال ما می‌خواهیم مطابق لفظ «عَلِمَ» به تخریج این حدیث پردازیم؛ در نتیجه به حرف ع ل م می‌رویم؛ وقتی المعجم المفهرس را باز می‌کنیم، در کنار کلمه «علم» می‌بینیم نوشته شده: رجوع کنید به فلان و فلان کلمه، و چهل و هشت کلمه را ذکر کرده است که همه ما را به آن ارجاع می‌دهند. این ارجاع، ارجاعی طولانی است و شما ناگزیر از پذیرش ارجاعات ایشان یا اعتماد به تلاش و کوشش شخصی خود هستید؛ در نتیجه کلمه‌ی دیگری غیر از کلمه‌ای که قبلاً برگزیدید، انتخاب می‌کنید، اما اعتماد به ارجاعات آنها به نظر تضمینی‌تر است؛ اما تمام الفاظی را که تو را به آنها ارجاع داده‌اند، بررسی نکن، بلکه در این کلمات نگاه کن که آیا در بین آنها کلمه‌ای که در حدیث ذکر شده وجود دارد یا نه؛ پس شروع به بررسی کن: اول، دوم، سوم ... تا اینکه در مورد دهم آن را پیدا کنی.

مثال: آورده است: «أَجْنَحَتْهَا»؛ و این کلمه در این حدیث وجود دارد؛ در نتیجه گمان غالب بر این است که حدیث مورد نظر ما تحت این کلمه باشد؛ ما همانند همیشه ماضی ثلاثی مجرد این کلمه را در می‌آوریم، ماضی آن می‌شود «جَنَحَ»، حال به تصریفات این کلمه نگاه کرده و کلمه «أَجْنَحَتْهَا» را پیدا می‌کنیم؛ با ملاحظه این کلمه و مطالب ذیل آن می‌توانیم حدیث مورد نظر خود و ارجاع آن را پیدا کنیم و حدیث را به واسطه آن تخریج نماییم.

ب) چه بسا حدیث مورد نظر خود را در ذیل کلمه‌ای که انتخاب نموده‌ایم، پیدا کنیم و مشاهده کنیم که آنها به الفاظ دیگری نیز ارجاع داده‌اند. حال با مشاهده این الفاظ در می‌یابیم که در ذیل برخی از آنها این حدیث ذکر شده است؛ در این صورت بهتر است که هر دو لفظ را نگاه و بررسی نماییم، زیرا ممکن است در جایی چیزی را پیدا کنیم که در جای دیگر وجود ندارد. به عنوان مثال ما کلمه «غَلَّ» را جستجو می‌کنیم و مشاهده می‌کنیم که در ذیل آن نوشته‌اند: به فلان و فلان کلمه مراجعه کن و از جمله کلمه «طهر» را ذکر کرده‌اند؛ در چنین حالتی بهتر است که به هر دو کلمه رجوع کنیم و این یکی از عیوبی است که بر این کتاب گرفته می‌شود.

۱- حسن است: به روایت ابوداود (۳۶۴۱)؛ ابن ماجه (۲۲۳)؛ دارمی (۱/۹۸)؛ ابن حبان (۸۸-موارد)؛ طحاوی در «مشکل الآثار» (۱/۴۲۹)؛ بیهقی در «الآداب» به شماره (۱۱۸۸)؛ خطیب در «الرحلة فی طلب العلم» (۷۷-۷۸)؛ بزار (۱۳۶-کشف)؛ بغوی در «شرح السنة» (۲۷۵-۲۷۶) و دیگران از حدیث ابودرداء رضی الله عنه.

نکته سوم:

این نکته در رابطه با صحابی است. مستشرقان در روایت حدیث، میان صحابه قائل به تفریق نیستند، بلکه متن حدیث است که برای آنها مهم است؛ به عنوان مثال اگر ما بخواهیم حدیث «من کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار»^۱ را تخریح نماییم، بهتر آن است که غریب‌ترین لفظ این حدیث را که کلمه «فلیتبوأ» است، انتخاب کنیم و آن را به اصل ماضی آن، یعنی کلمه «بوأ» بازگردانیم. با تخریح حدیث به این واسطه شاهد ارجاعات بسیاری به کتاب‌ها خواهیم بود، اما وقتی ارجاع مربوط به صحیح بخاری را باز می‌کنیم -در حالی که مقصود ما حدیث مغیره بن شعبه است- با حدیث زبیر بن عوام مواجه می‌شویم. در این مثال هدف من حدیث مغیره بن شعبه بود، اما آنها مرا به حدیث زبیر ارجاع دادند، زیرا آنها فقط به متن نگاه می‌کنند و چشم خود را از صحابی می‌بندند.

در کتاب «المعجم المفهرس» از این چیزها زیاد دیده می‌شود؛ در این صورت طالب علم باید زنگ باشد و به صحابی راوی حدیث نگاه کند، اگر او را یافت که خوب، و اگر نه به منبع دیگری رجوع کند تا بلکه بتواند حدیث مورد نظر خود را از طریق صحابی مد نظرش پیدا کند.

نکته چهارم:

گاه میان برخی از متونی که الفاظ مشترک دارند، قائل به تمییز و تفاوت نشده است. ما احادیثی داریم که برخی از الفاظ آنها با هم مشترک است، اما در المعجم المفهرس میان آنها تفاوت گزارده نشده است؛ مانند حدیث: «فلیتبوأ مقعده من النار» از احادیث: «مَنْ تَقَوْلَ عَلَيَّ مَا لَمْ أَقُلْهُ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»^۲ و «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»^۳ و «مَنْ ادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ فَلَيْسَ مِنَّا وَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» و غیره. وعید و مجازات مترتب بر هر سه فعل یکیست. وقتی لفظ «بوأ» را جستجو کرده و وارد «المعجم المفهرس» می‌شوید، تنها این مقدار را به شما می‌دهند: «فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»، سپس شما را به کتاب‌های گوناگون ارجاع می‌دهند و چون به آن کتاب‌ها مراجعه می‌کنی، شاهد حدیثی غیر از حدیثی که به دنبال آن هستی خواهی بود.

۱- این حدیث صحیح و متواتر است. گروهی از صحابه آن را روایت کرده‌اند، از جمله: ۱. علی بن ابی طالب رضی الله عنه: بخاری (۱۰۶)؛ مسلم (۱/۷)؛ احمد (۶۲۹-۶۳۰-۱۰۰۰-۱۰۰۱-۱۲۹۱)؛ ابن ابی شیبه (۶۲۹۷)؛ طیالسی (ص ۱۷)؛ ترمذی (۲۷۹۷)؛ ابن ماجه (۳۱)؛ ابویعلی (۵۱۳) و دیگران.

۲- صحیح است: به روایت ابن ماجه (۳۴) از حدیث ابوهریره ۱ و در شماره (۳۵) از حدیث ابوقتاده رضی الله عنه.

۳- قبلا تخریح آن گذشت، ص: ۵۸.

فواید این کتاب:

بدون تردید این کتاب موجب دستیابی آسان و سریع طالبان علم به احادیث است؛ در این کتاب نیازی نیست دانشجو حرف اول حدیث مورد نظر خویش و یا نام صحابی راوی آن حدیث را حفظ باشد و یا موضوع حدیث را بداند و مواردی از این قبیل. در گذشته جستجو در برخی از کتاب‌های حدیث و پیدا کردن حدیث مورد نظر کار بسیار دشواری بود؛ مثلاً پیدا کردن حدیث مورد نظر در کتابی چون مسند امام احمد، به ویژه مسانید اصحابی چون ابوهریره که زیاد روایت دارند، دشوار بود، اما با آمدن کتاب «المعجم المفهرس» دانشجو و طالب علم می‌تواند در مدت زمان کوتاهی حدیث مورد نظر خویش را در این کتاب و در مسند هر یک از اصحاب پیدا کند.

همچنین به وسیله این کتاب می‌توان در مورد یک موضوع عام و کلی، مانند «وتر» جستجو کرد؛ در این حالت، در صورتی که حدیث خاصی مد نظر شما نباشد، می‌توانید به لفظ «وتر» رجوع نمایید و تمام احادیثی را که در این رابطه وجود دارد، مشاهده کنید.

برخی از عیب‌ها و ایرادات این کتاب:

این کتاب اشکالات و ایراداتی نیز دارد که قبلاً ذکر کردیم، مانند:

عدم تفریق و جداسازی میان احادیث صحابه.

عدم تفریق میان احادیثی که لفظ مشترک دارند.

همچنین در ارجاع و انتساب لغوی یا تفریع لغوی نیز ایراداتی وجود دارد و این امر می‌تواند دانشجو را با مشکلاتی روبرو کند.

البته این مسأله‌ی ساده‌ای است، زیرا طالب علم باید به تمامی الفاظ مراجعه نماید.

علاوه بر این‌ها، هر دانشجویی قادر به ثبت و ضبط این تقسیم لغوی نیست، زیرا آنها مواد لغوی این کتاب را بر حسب تصریفات لغوی مرتب نموده‌اند، ابتدا ماضی، سپس مضارع، آنگاه فعل امر، سپس اسم فاعل، بعد از آن اسم مفعول، سپس مصدر و غیره را مرتب نموده‌اند. در نتیجه تمامی طالبان علم نسبت به این تصریفات لغوی آگاهی ندارند، البته به نظر می‌رسد که چنین تصریفات ناگزیر باید ذکر شود، زیرا اگر چنین روشی اعمال نشود، تمامی احادیث بدون ترتیب خواهد بود و این کار را طولانی خواهد کرد.

در هر حال این کتاب کتابی سودمند است و طالب علم باید متوجه عیب‌های آن بوده و از آن دوری نماید.

سوم: تخریج از طریق شناخت موضوع حدیث:

این شیوه، اصل و پایه است و علمای گذشته در بسیاری از احوال مطابق آن به کار تخریج می‌پرداختند؛ زیرا آنها کتاب‌هایی چون المعجم المفهرس، الجامع الصغیر، الجامع الکبیر و غیره را در اختیار نداشتند تا کار تخریج حدیث را برای آنها آسان نماید؛ در نتیجه معمولاً به شناخت موضوع حدیث اکتفا می‌کردند، زیرا اغلب کتاب‌های سنت بنا بر موضوعات فقهی و غیره تدوین شده‌اند. انتخاب این شیوه می‌طلبد که طالب علم درک و شناخت گسترده‌ای نسبت به احادیث داشته باشد و هر چه درک و شناخت او نسبت به احادیث بیشتر باشد، بهتر می‌تواند موضعی را که احادیث در آنجا ذکر شده به خاطر آورد و چون جای احادیث را بداند، می‌تواند کتاب‌هایی را که امکان ارجاع به آنها در این رابطه وجود دارد، مورد استفاده قرار دهد و این کتابها یا کتاب‌های عمومی هستند که در بردارنده باب‌های گوناگون و متعدد می‌باشند، یا پایین تر از این کتاب‌ها می‌باشند و یا کتاب‌های خاص و ویژه هستند و شایسته است که طالب علم به آنها رجوع نماید.

یکی از انواع کتاب‌های عمومی، کتاب‌های جوامع می‌باشد؛ مانند الجامع الصحیح، بخاری؛ الجامع الصحیح، مسلم و جامع ترمذی؛ این کتاب‌ها شامل ابواب فقهی و غیره می‌باشند و تمام ابواب دین، مانند ایمان، زهد، تفسیر، اشراط الساعة، توحید، الاعتصام بالسنة و سایر کتاب‌هایی را که مرتبط با کتاب‌ها و باب‌های فقهی نیستند، در بر می‌گیرد.

به این نوع از کتاب‌ها، جوامع می‌گویند، یعنی کتاب‌هایی که شامل تمامی ابواب دین می‌باشند؛ و طالب علم باید ابواب این کتاب‌ها و محتویات آنها را در خاطر داشته باشد و چون حدیثی برای وی ارائه شود، شروع به یافتن آن حدیث تحت کتاب‌هایی نماید که ممکن است حدیث مورد نظر ذیل آن واقع شده باشد، سپس هر یک از باب‌های آن کتاب را بررسی کند. به عنوان مثال: عروه بن زبیر از برادرش عبدالله بن زبیر روایت کرده که: زبیر بن عوام با مردی از انصار بر سر یکی از آبراه‌های حره نزاع کردند -منظور از آبراهه محلی است که از طریق آن آب را به مزارع می‌رسانند- آنها پیش پیامبر صلی الله علیه و سلم شکایت بردند و ایشان می‌خواست میان آنها صلح و آشتی برقرار نماید، پس فرمود: «اسْقِ، يَا زَبِيرُ ثُمَّ أَرْسِلِ الْمَاءَ إِلَى جَارِكَ» «ای زبیر، باغت را آبیاری کن و بعد از آن، آب را بگذار تا برای همسایه‌ات برود». آن مرد گفت: چون پسر عمویت هست چنین می‌گویی؟ پیامبر از این گفته آنچنان خشمگین شد که رنگ چهره‌اش قرمز شد، سپس فرمود: «اسْقِ يَا زَبِيرُ، ثُمَّ أَحْبِسِ الْمَاءَ حَتَّى يَبْلُغَ الْجَدْرَ ثُمَّ أَرْسِلِ الْمَاءَ إِلَى جَارِكَ»^۱ «ای زبیر تو زمینت را آبیاری کن، سپس آب را نگه دار تا به دیوارها برسد، سپس آب را برای همسایه‌ات رها کن»

۱- به روایت بخاری (۲۳۵۹، ۲۳۶۱، ۲۳۶۲، ۲۷۰۸، ۴۵۸۵)؛ و ابوداود (۳۶۳۷)؛ ترمذی (۱۳۶۳)؛ نشائی (۸/۲۳۸)؛ ابن ماجه (۲۴۸۰) و دیگران از حدیث عبدالله بن زبیر.

همچنین با نگاه به سنن نسائی در می‌یابیم که تکیه بر سنن کبری است و سنن کبری است که در بر دارنده بسیاری از کتاب‌ها است، تا جایی که شبیه به جوامع است و در آن کتاب تفسیر، کتاب فضائل و بسیاری از کتاب‌هایی وجود دارد که می‌توان آنها را مربوط به جوامع دانست، اگر چه که برخی از کتاب‌هایی که در جوامع است در آن وجود ندارد، اما تعداد این کتاب‌ها اندک است.

نکته:

لازم به ذکر است که لفظ «سنن» را نباید منحصر در کتاب‌هایی کرد که کتاب‌های موجود در آن فقط مربوط به ابواب فقهی است و این انحصار بخاطر برخی از کتاب‌ها، از جمله سنن ابوداود، نسائی و ابن ماجه است؛ اما با بررسی کتاب‌های دیگر این بخش خواهیم دید که آنها در برگیرنده بسیاری از کتاب‌های موجود در «جوامع» می‌باشند؛ مانند سنن سعید بن منصور یا سنن دارمی.

در سنن سعید بن منصور کتاب بزرگی به الزهد والرقائق اختصاص یافته است، همچنین کتاب بزرگی در مورد تفسیر دارد و کتاب‌های دیگر، اما برخی از آنها تا به امروز مفقود هستند. و هر کس سنن دارمی را مطالعه نماید، شاهد آن خواهد بود که این کتاب شامل بسیاری از کتاب‌هایی است که جزو کتاب‌های فقهی قلمداد نمی‌شوند. در هر حال، شایسته نیست که لفظ سنن منحصر در لفظ یا مفهوم معینی باشد، کاری که کتانی، صاحب الرسالة المستطرفة انجام داده است، زیرا کاری که او در تعریفش از سنن انجام داده، کار اشتباهی است، زیرا وی «سنن» را منحصر در کتاب‌هایی دانسته که تمرکز آنها بر ابواب فقهی است، حتی بالاتر از این، وی معتقد است که در کتاب‌های سنن تنها باید احادیث مرفوع وجود داشته باشد؛ اما آثار موقوف بر صحابه و نیز آثار مقطوع - که از تابعین نقل شده است - جز به تعداد خیلی کم در آن یافت نمی‌شود؛ البته این تعریف صحیح نیست، زیرا کتاب‌هایی چون سنن سعید بن منصور، سنن دارمی و سنن بیهقی در بردارنده آثار بسیاری می‌باشند.

از دیگر کتاب‌هایی که در این رابطه می‌توان به آنها رجوع نمود، «مستخرجات»^۱ است، چه این مستخرجات بر جوامع باشد چه مستخرجات بر سنن. تعداد کتاب‌های مستخرجات بسیار است، از جمله آنها می‌توان مستخرجاتی که بر صحیح بخاری نوشته شده را نام برد؛

۱- در اصطلاح محدثین، یعنی مؤلف کتابی از کتابهای حدیث را انتخاب کرده و احادیث آن کتاب را با اسناد خود می‌آورد که با طریق صاحب کتاب متفاوت است، ولی با او در شیخ یا مافوق شیخ موافقت می‌کند ولو اگر در یک صحابی باشد، یعنی اسناد مؤلف با اسناد صاحب کتاب بجز در شیخ یا مافوق شیخ مغایرت دارد. مترجم

مانند: مستخرج ابونعیم و مستخرج اسماعیلی؛ همچنین مستخرجاتی که بر صحیح مسلم نوشته شده، بیش از مستخرجاتی است که بر صحیح بخاری نوشته شده است، مانند مستخرج ابونعیم، مستخرج ابوعوانه و سایر مستخرجات.

بر کتاب‌های سنن نیز مستخرجاتی نوشته شده است، مانند مستخرج طوسی بر جامع ترمذی، یا سنن ترمذی؛ در این اواخر یک جزء از این کتاب به چاپ رسیده است. همچنین مستخرجات متعدد دیگری نیز وجود دارد، اما کمتر از مستخرجاتی هستند که بر صحیح بخاری و مسلم نگاشته شده‌اند.

از دیگر کتاب‌هایی که می‌توان در این رابطه به آنها رجوع نمود، کتاب‌های مجامیع است. مجامیع عبارت از کتاب‌هایی است که احادیث کتاب‌های متعدد را در یک کتاب گرد آورده‌اند، مانند «جامع الأصول» نوشته ابن اثیر؛ ایشان کتاب‌های شش گانه صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابوداود، ترمذی، نسائی و مؤطاً (بجای ابن ماجه) را جمع نموده است. میان مشرقی‌ها با مغربی‌ها در تعیین کتاب ششم از کتاب‌های شش گانه اختلاف است، مشرقی‌ها معتقدند که کتاب ششم، سنن ابن ماجه است، اما مغربی‌ها بر این باوراند که کتاب ششم، کتاب المؤطاً است؛ و از آنجا که ابن اثیر نیز مغربی است، مطابق باور مردم منطقه خود، کتاب ششم را مؤطاً امام مالک می‌داند.

از دیگر کتاب‌های مجامیع که می‌توان بر حسب ابواب و موضوعاتی که اشاره کردیم، بدان مراجعه نماییم، «مجمع الزوائد» و «جمع الفوائد من جامع الأصول ومجمع الزوائد» و غیره را می‌توان نام برد.

از دیگر کتاب‌هایی که شایسته است بدان‌ها رجوع شود، المصنفات^۱ است، مانند مصنف ابن ابی شیبیه و مصنف عبدالرزاق. همچنین «الموطآت»^۲ مانند مؤطا امام مالک. مطالب مذکور در خصوص کتاب‌هایی بود که در بردارنده بسیاری از ابواب و کتاب‌های دارای موضوع واحد می‌باشند. اما کتاب‌هایی نیز وجود دارد که مربوط به موضوعات خاصی است و طالب علم باید از آنها شناخت داشته باشد و هر چه شناخت بیشتری از این مراجع

۱- مصنفات: جمع مصنف است، و کتاب‌هایی هستند که همانند کتب جوامع بر اساس ابواب مرتب شده، ولی مشتمل بر حدیث موقوف (اقوال صحابه) و مقطوع (اقوال و فتاوی تابعین) نیز به همراه حدیث مرفوع (یعنی احادیث پیامبر صلی الله علیه و سلم) هستند. موضوع این کتابها بیشتر فقهی هستند، ولی موضوعات مهم دین از جمله باب عقاید و آداب نیز به آنها ملحق می‌شوند. مترجم

۲- در اصطلاح محدثین، کتابی است که احادیث آن بر اساس ابواب فقهی مرتب شده باشد و با مصنفات و سنن تفاوت چندانی ندارند. مترجم

داشته باشد، می‌تواند احادیث را از منابع گوناگون تخریج نماید، بیش از فرد دیگری که اطلاعات و شناختش از شناخت او کمتر است. به عنوان مثال حدیثی داریم با این متن: «ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء اصدق لهجة من ابي ذر»^۱ «آسمان سایه نکرد و زمین حمل نکرد کسی را راستگوتر از ابوذر». این حدیث در رابطه با فضیلت ابوذر رضی الله عنه است و می‌توان آن را ذیل کتاب فضائل الصحابة پیدا کرد.

اگر بخواهیم این حدیث را تخریج نماییم، باید به کتاب‌هایی که قبلاً ذکر کردیم مراجعه کنیم و ببینیم کدام یک از آنها در بر دارنده‌ی کتابی در فضایل صحابه است؛ بطور مثال در صحیح بخاری کتابی با عنوان فضائل یا مناقب صحابه وجود دارد؛ صحیح مسلم و جامع - یا سنن - ترمذی نیز چنین کتابی را دارند، اما در سنن ابوداود چنین کتابی نیست، زیرا همانطور که گفتم این کتاب معمولاً در بر دارنده کتاب‌های فقهی است. اما ابن ماجه در مقدمه سنن خود بابی را برای مناقب صحابه باز کرده است، اما در کتاب سنن صغری نسائی، بابی برای مناقب صحابه وجود ندارد، اما در کتاب سنن کبری کتاب مستقلی برای فضائل صحابه باز شده است و با همین عنوان نیز به چاپ رسیده است.

در کتاب مستدرک حاکم کتاب بزرگی در خصوص مناقب صحابه وجود دارد و غیره. ولی ما می‌خواهیم کتاب‌هایی را که تنها در رابطه با مناقب صحابه می‌باشند، تعیین نماییم؛ از جمله این کتاب‌ها، کتاب فضائل صحابه، نوشته امام احمد است که به عنوان کتابی مستقل در دو جلد به چاپ رسیده است؛ و طالب علم می‌تواند بطور مستقیم بدان مراجعه نماید تا این حدیث را از آن تخریج کند؛ همچنین است کتاب‌هایی که به شناساندن صحابه و نوشتن شرح حال آنها پرداخته‌اند، مانند «الاستیعاب»، نوشته ابن عبدالبر، ذیل شرح حال ابوذر. و ابن عبدالبر احادیث را با سند خود روایت می‌کرد، در نتیجه کتاب او مصدر و منبعی اصلی تلقی می‌شود.

همچنین کتاب «الطبقات» نوشته ابن سعد، که در آن تقریباً برای تمامی اصحاب شرح حال نوشته شده است؛ ایشان در ذیل شرح حال ابوذر، احادیثی را که در مناقب ایشان ذکر شده، آورده است؛ در نتیجه می‌توان برای تخریج این حدیث به آن مراجعه کرد. همچنین کتاب «معرفة الصحابة» نوشته ابونعیم اصبهانی که اگر شرح حال ابوذر را در آن کتاب باز کنیم، شاهد احادیثی خواهیم بود که در مناقب ایشان ذکر شده است.

۱- ضعیف است: به روایت ترمذی (۳۸۰۱)؛ ابن ماجه (۱۵۶) از حدیث عبدالله بن عمرو رضی الله عنه. در اسناد آن عثمان بن عمیر وجود دارد که ضعیف الحدیث است. نگا: الترقیب (۲/۱۳).

همچنین ممکن است این حدیث در کتاب «الحلیة» نوشته ابونعیم نیز ذکر شده باشد، زیرا ایشان شرح حال ابوذر را نوشته است و طبیعی است که احادیث وارد در مناقب ایشان در آن آمده باشد.

شناخت این منابع و مراجع می‌تواند طالب علم را در تخریج حدیث یاری نماید و مناسب است که این منابع حدیثی در ذهن طالب علم جمع باشد.

موارد مذکور در مورد این شیوه بود؛ شیوه‌ای که تمرکز آن بر شناخت اجزاء حدیثی مربوط به موضوعات معین است، مثلاً اگر بخواهیم به جستجوی حدیثی در خصوص قرائت در نماز بپردازیم، مانند حدیث: «إذا قرأ الإمام فأنصتوا»^۱، مناسب است که به کتاب «القرائة خلف الإمام» نوشته بخاری رجوع کنیم.

اگر بخواهیم حدیثی در رابطه با رفع یدین (بلند کردن دو دست) در نماز تخریج کنیم، خواهیم دید که بخاری کتابی با عنوان «جزء رفع الیدین فی الصلاة» تالیف کرده است.

اگر بخواهیم حدیثی در رابطه با فضایل قرآن تخریج کنیم، باید به کتاب‌هایی رجوع کنیم که در این رابطه تالیف شده‌اند که تعداد آنها بسیار است، از جمله: فضائل القرآن، نوشته ابوعبید قاسم بن سلام؛ فضائل القرآن، نوشته ابن شریس؛ فضائل القرآن، فریابی؛ فضائل القرآن، مستغفری و سایر کتاب‌هایی که در این زمینه تالیف شده‌اند. اما از کتاب‌های مهمی که شایسته است که طالب علم در بحث تخریج از طریق موضوع حدیث، از آنها غافل نباشد، کتاب‌های تخاریج است.

تعداد کتاب‌های تخاریج بسیار است، اما مهم‌ترین آنها کتاب‌های مشهوری چون: «نصب الرایة» می‌باشند که به تخریج احادیث «الهدایة» پرداخته است. کتاب «الهدایة» در فقه حنفی تالیف شده است و نویسنده آن مرغینانی است و زیلعی احادیث این کتاب را بطور گسترده و دقیق تخریج نموده است و نیز سایر احادیث مربوط به این موضوع را به این تخریج افزوده است، اگر چه که مرغینانی آنها را ذکر نکرده باشد و اگر چه که آن احادیث در تعارض و تضاد با آن حدیث باشد؛ ایشان بعد از تخریج حدیث، بابی با عنوان: «أحادیث الخصوم»، باز کرده است؛ یعنی: آن احادیثی که با حدیثی که مرغینانی ذکر کرده در تعارض است و آنها را نیز تخریج کرده است.

۱- به روایت مسلم (۲/۱۴ و ۱۵)؛ ابوداود (۹۷۲)؛ نسائی (۳/۴۱)؛ ابن ماجه (۸۴۷)؛ احمد (۴/۴۰۹)؛ رویانی در مسندش به شماره (۵۶۵) از حدیث ابوموسی اشعری رضی الله عنه.

در حقیقت این کتاب ایشان بسیار مهم و بسیار بدیع است؛ یکی از نکات بارز این کتاب که نشان از اهمیت آن دارد این است که این کتاب برای ما از کتاب‌های که مفقود شده‌اند، نصوصی را حفظ نموده است. ایشان گاهی حدیثی را با سندش از برخی کتاب‌هایی که مفقود شده‌اند نقل کرده است، مانند کتاب ابن مردویه؛ یا المسند الکبیر، ابویعلیٰ موصلی، یا آن بخش از مسند بزار که مفقود شده است، یا آن بخش از معجم کبیر طبرانی که مفقود است و سایر نصوصی که اصول آنها از بین رفته‌اند.

این کتاب بسیاری از این اصول را با اسانیدش برای ما حفظ نموده است، زیرا مولف این کتاب در غالب موارد احادیث را با ذکر متن و سند و بکارگیری صناعت حدیثی نقل کرده است بطوری که طالب علم از آن منتفع می‌شود؛ زیرا ایشان در رابطه با رجال احادیث سخن گفته و اقوالی را که پیرامون ایشان گفته شده بررسی می‌کند و برای احادیث حکم می‌دهد و نیز نصوصی را از برخی امامان از کتاب‌های دیگری نقل می‌کند که گاهی در دسترس طالب علم نیستند؛ مانند نقل از کتاب ابن دقیق العید و غیره.

در حقیقت این کتاب برای طالب علم گنج است؛ زیرا دانشجو با مشاهده احادیث مذکور در این کتاب، مصادر و منابع متعددی را که زیلعی به ایشان می‌دهد، در می‌یابد.

زیلعی و عراقی هم طراز یکدیگراند و احادیث دو کتاب را تخریج نموده‌اند، زیلعی احادیث کتاب «الهدایه» را تخریج کرده است و عراقی احادیث کتاب «إحیاء علوم الدین». آنها در این مسیر به یکدیگر کمک می‌کردند و اگر زیلعی حدیثی پیدا می‌کرد که عراقی در تخریج احادیث احیاء علوم الدین نیازمند آن است، به او می‌داد و اگر عراقی حدیثی می‌یافت که زیلعی در تخریج احادیث هدایه بدان نیاز پیدا می‌کند، آن را به او می‌داد. و اینگونه یکدیگر را یاری می‌کردند و شایسته است که علما و طالبان علم همیشه یکدیگر را بر خیر و خوبی یاری رسانند.

از دیگر کتاب‌هایی که می‌توان بدان رجوع کرد، کتاب «البدر المنیر» نوشته ابن ملقن و تلخیص آن «تلخیص الحبیر» نوشته حافظ ابن حجر است که موضوع آن شبیه کتاب «نصب الرایه» است. مؤلف این کتاب احادیث الشرح الکبیر، نوشته رافعی را تخریج نموده است و کتاب الشرح الکبیر، شرحی مختصر از کتاب الوجیز در فقه شافعی است؛ کتاب الوجیز، نوشته غزالی است و رافعی در کتاب «الشرح الکبیر» آن را شرح داده است و تعدادی از علما، از جمله ابن ملقن احادیث این کتاب را تخریج نموده‌اند.

کتاب البدر المنیر، از بهترین کتاب‌هایی است که به تخریج احادیث این کتاب پرداخته‌اند و حافظ ابن حجر در کتابش «التلخیص الحبیر» آن را مختصر نموده است. کتاب «التلخیص الحبیر» بطور کامل چاپ شده است، اما تا کنون فقط چند جلد از جلد‌های کتاب «البدر المنیر» چاپ شده و کاملاً چاپ نشده است، اما ان شاء الله در مسیر تکمیل شدن است.

از دیگر کتاب‌هایی که رجوع به آنها مناسب است، کتاب «إرواء الغلیل» نوشته شیخ ناصر الدین آلبانی است؛ شیخ در این کتاب احادیث کتاب «منار السبیل» در فقه حنبلی را تخریج نموده است.

احادیث کتاب‌های تمامی مذاهب تخریج شده، بجز مذهب حنبلی و مالکی؛ احادیث مذهب حنبلی را شیخ آلبانی در کتابش «إرواء الغلیل» تخریج نموده است، اما در مورد مذهب مالکی من چند رساله دانشگاهی دیدم که احادیث «المدونۃ» امام مالک و چه بسا غیر آن را تخریج نموده بودند؛ همچنین است کتاب «التمهید»، نوشته ابن عبدالبر که مثالی است برای تخریج المؤطاً امام مالک، اگر چه تخریج به معنایی که ما می‌خواهیم نیست، زیرا کتاب ابن عبدالبر، از جمله اصولی است که بدان مراجعه می‌شود.

در هر حال طالب علم باید با این کتاب‌های تخریج رابطه محکمی برقرار نماید، زیرا این کتاب‌ها موجب دسترسی او به احادیث در جایگاه‌هایی می‌شود که ممکن است حتی به ذهنش نیز خطور نکند؛ بویژه که علمای مؤلف این کتاب‌ها آنقدر نسبت به تخریج دانش و اطلاعات داشته‌اند که ما از آن برخوردار نیستیم؛ بطوری که اگر حدیثی برای یکی از آنها عرضه شود، چه بسا مکان‌هایی را که این حدیث در آنها ذکر شده را با قطع و یقین بیان نماید. برخی از آنها حدیث مورد نظر را در آن جایگاه‌ها به خاطر می‌آورند؛ دلیلش این است که یا برخی از این کتاب‌ها را حفظ نموده‌اند، یا آنقدر این کتاب‌ها را مطالعه نموده‌اند که از جایگاه احادیث مطلع هستند. برخی از آنها برای خود چیزهایی همچون فهرست درست کرده بودند. مثلاً شیخ آلبانی بیان می‌کرد که برای این احادیث کارت‌هایی را درست کرده بود و چون می‌خواست حدیثی از احادیث را تخریج نماید، به این کارت‌ها رجوع می‌کرد و برای انجام کارش از آنها استفاده می‌نمود؛ اینگونه تلاش‌ها چندین سال وقت علما را به خود اختصاص داده است و نباید از کنار آن ساده رد شد، و ما اکنون ثمره تلاش این علما را می‌چینیم؛ از الله متعال می‌خواهیم در این تلاش‌ها برکت نهد و آن را در میزان نیکی‌های آنها قرار دهد؛ زیرا الله متعال بر این کار قادر و توانا است.

از دیگر کتاب‌هایی که باید به آنها اشاره کرد، کتاب‌های شروح حدیث است. این نوع کتاب‌ها بر مبنای موضوعات مختلف مرتب گشته‌اند. در این کتاب‌ها تخریجات بسیار سودمند و مفیدی یافت می‌شود؛ از جمله این کتاب‌ها، کتاب فتح الباری است؛ به علاوه، این کتاب‌ها گاهی نصوصی را برای ما حفظ نموده‌اند که ریشه و اصل آنها از میان رفته است؛ بطو مثال حافظ ابن حجر در کتابش گاهی می‌گوید: این حدیث را اسماعیلی در مستخرج خود از طریق فلان تخریج نموده است و در آن زیادت فلانی نیز هست. کتاب مستخرج اسماعیلی هم اکنون جزو کتاب‌های مفقود است و حد اقل هیچ نسخه خطی‌ای برای آن نمی‌شناسیم.

حافظ ابن حجر گاهی از سایر کتاب‌های مفقود، مانند سنن سعید بن منصور که بخش اعظم آن مفقود است، نیز تخریج می‌نماید؛ کتاب ابن حجر برای ما نصوص بسیاری از کتاب سنن سعید بن منصور را حفظ نموده است و ما را در امر تخریج یاری نموده است؛ در نتیجه طالب علم باید همیشه رابطه‌اش با این کتاب محکم باشد.

از دیگر کتاب‌هایی که برای تخریج حدیث به این روش لازم به ذکر است، کتاب «کنز العمال» است؛ این کتاب در واقع به ترتیب و تنظیم کتاب «الجامع الکبیر» سیوطی پرداخته است؛ پس طالب علم باید به کتاب «کنز العمال بسیار توجه کند». بحث این کتاب را می‌گذاریم به بخش توضیح کتاب «الجامع الکبیر» سیوطی، تا رابطه کنز العمال با الجامع الکبیر را بیان نماییم *إن شاء الله*؛ اما نکته مهم این است که در کتاب کنز العمال احادیث بر اساس موضوعات، مرتب شده‌اند.

آخرین شیوه که مربوط به متن حدیث است:

با عبارتی نه چندان دقیق به آن اشاره کرده و می‌گویند: تخریج از طریق بررسی متن حدیث با صفات معین و مشخص.

الف) چه بسا با نگاه به متن حدیث، متوجه ویژگی‌ها و صفاتی شوی که برخی از منابعی را که ممکن است حدیث مورد نظر در آن باشد، به خاطر شما آورد، مثلا وقتی حدیثی را می‌بینی که منکر بودن آن واضح و روشن است، اولین چیزی که به ذهنت خطور می‌کند، رجوع به کتاب‌های موضوعات است، یعنی کتاب‌هایی که در مورد احادیث موضوع و جعلی منتسب به رسول خدا صلی الله علیه و سلم نوشته شده است. این وقتی است که متن حدیث، شما را به شگفت آورد و در آن نکارت پیدا کنید و انتظار داشته باشید که این حدیث از جمله احادیث موضوع و جعلی منتسب به پیامبر باشد. این ویژگی و صفت

موجب می‌شود که موضوعات دیگر یا کتاب‌های دیگری به ذهنتان خطور نماید که رجوع به آنها برای تخریح مناسب‌تر و بهتر است.

ب) یکی دیگر از ویژگی‌ها و صفاتی که ممکن است در متن حدیث وجود داشته باشد و شما را به یاد برخی از منابع و مراجع بیندازد، ذکر فردی مبهم در متن حدیث است؛ اگر چنین فردی در متن حدیث وجود داشته باشد، می‌توانید فوراً کتاب‌هایی را که در رابطه با افراد مبهم نوشته شده‌اند، به خاطر آورید.

مثال آن حدیث طلحه بن عبید الله رضی الله عنه است؛ حدیثی که بخاری و مسلم در کتاب‌های صحیح خود تخریح نموده‌اند؛ طلحه می‌گوید: «شخصی از اهالی نجد با موهایی آشفته بسوی رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد. زمزمه صدای او شنیده می‌شد ولی قابل فهم نبود تا اینکه نزدیک آمد. آنگاه متوجه شدیم که در باره اسلام می‌پرسد...»^۱

در این حدیث، کلمه «رجل: شخصی» مبهم است؛ و مبهم کسی را گویند که نامش ذکر نشده باشد. برخی از علما در راستای شناساندن این افراد مبهمی که در برخی از احادیث ذکر شده‌اند، کتاب‌هایی تالیف نموده‌اند.

آنها طرق مختلف این حدیث را جمع می‌کنند تا ببینند که آیا در برخی از این طرق می‌توانند نام فرد مبهم را پیدا کنند یا خیر؟ به عنوان مثال در حدیثی که ذکر کردیم، در طریق طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه نام فرد مبهم ذکر نشده است، اما در روایت این حدیث از طریق انس بن مالک رضی الله عنه، در پایانش آمده است: «مردی گفت: ای رسول خدا! من ضمام بن ثعلبه نماینده قومم بسوی شما هستم»^۲. پس دانستیم که این فرد مبهم ضمام بن ثعلبه است. و این است شیوه علما در مسیر تلاش برای شناختن فرد مبهم، به این صورت که طرق مختلف حدیث را جمع می‌کردند.

در این راستا گروهی از علما کتاب‌هایی تالیف نموده‌اند، مانند عبدالغنی بن سعید الأزدی، اما کتاب ایشان چاپ نشده است؛ از جمله کتاب‌هایی که در این رابطه به چاپ رسیده است، کتاب «الأسماء المبهمة فی الأنباء المحکمة» نوشته خطیب بغدادی است. خطیب بغدادی احادیث کتابش را با سند ذکر کرده است؛ پس به عنوان مثال اگر به حدیثی

۱- به روایت مالک (۱/۱۷۵)؛ بخاری (۴۶، ۱۸۹۱، ۲۶۷۸، ۶۹۵۶)؛ مسلم (۱/۲۴)؛ ابوداود (۱/۱۵۰، ۳/۲۱۷-۲۱۸)؛ نسائی (۱/۲۲۶-۲۲۸، ۴/۱۲۰-۱۲۱)؛ بزار (۹۳۳-البحر الزخار)؛ الشاشی در مسندش (۱۵-۱۷)، از حدیث طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه.

۲- این روایت را نسائی (۴/۱۲۳-۱۲۴) تخریح نموده است و در آن به نام ضمام بن ثعلبه رضی الله عنه تصریح شده است.

همانند حدیث مذکور بر خورد نماییم، در مراجعه به کتاب «الأسماء المبهمة»، نوشته خطیب بغدادی، تردید نخواهیم کرد؛ زیرا احتمال وجود حدیث در آن کتاب وجود دارد؛ همچنین است کتاب «غوامض الأسماء المبهمة»، نوشته ابن بشکوال؛ این کتاب نیز یک مصدر و منبع اصلی تلقی می‌شود، زیرا ابن بشکوال احادیث را با ذکر سندش روایت می‌کند، پس احتمال وجود حدیث در این کتاب وجود دارد و در واقع نیز وجود دارد؛ پس این دو کتاب از مصادر اصلی‌ای تلقی می‌شوند که شایسته است در این رابطه بدان مراجعه نمود.

البته در این رابطه کتاب‌های دیگری نیز وجود دارد که جزو مصادر اصلی نیست، اما کمک می‌کند؛ مانند کتاب «إيضاح الإشکال» نوشته: ابن طاهر مقدسی؛ ابن طاهر در این کتاب می‌کوشد تا راویان مبهم را روشن نماید و چه بسا در کلامش برخی احادیث تخریج شده باشند و ما از آن بهره ببریم یا حداقل به محقق برای تخریج حدیث کمک کند؛ اما ابن طاهر در این کتاب حدیث را با سندش روایت نمی‌کند.

یکی دیگر از این کتاب‌ها، کتاب «المستفاد من مبهمات المتن والإسناد»، نوشته ولی الدین ابوزرعه، فرزند حافظ عراقی است. ایشان در این کتاب، احادیث کتاب‌های قبلی را جمع کرده و مطابق موضوعات فقهی منظم نموده است. مناسب است که در چنین مواردی به این کتاب رجوع شود؛ بخصوص که این کتاب در دو جلد بزرگ تحقیق شده است و جوینده علم می‌تواند برای تخریج حدیث مورد نظر خویش از تلاش محقق این کتاب استفاده ببرد.

ج) چه بسا طالب علم می‌داند که در متن حدیث مورد نظر اختلاف است؛ گاه متن حدیث به یک صورت ذکر شده و گاه به صورتی دیگر و این امر به طالب علم چنین القا می‌کند که در متن مورد نظر علت وجود دارد؛ در چنین حالتی مناسب است که به کتاب‌های «العلل» مراجعه شود؛ مانند «العلل» نوشته ابن ابی حاتم؛ یا «العلل» نوشته دارقطنی؛ این کتاب‌ها از جمله مصادر اصلی تلقی می‌شوند که بدان رجوع شده و حدیث را از آن تخریج می‌نمایند.

به همین صورت اوصاف و ویژگی‌های متن می‌تواند متعدد و گوناگون بوده و بیش از این‌ها باشد و هر چه درک و شناخت طالب علم نسبت به کتاب‌های حدیث و منهج‌های مؤلفین این کتاب‌ها بیشتر باشد، وقت حدیثی بر او عرضه شود می‌تواند مستقیم به این کتاب‌ها مراجعه نماید تا ایشان را در این خصوص یاری نماید. شیوه‌های تخریجی که بیان نمودیم

و اصولاً به شیوه‌های مربوط به سند و شیوه‌های مربوط به متن تقسیم می‌شود و بطور مختصر هر یک را توضیح دادیم؛ همگی یک تصویر روشن از بهترین شیوه را برای طالب علم به نمایش می‌گذارد، شیوه‌ای که بهتر است برای تخریح احادیث انتخاب شود.

معرفی برخی از کتاب‌های حدیث:

پس از توضیحاتی که ارائه دادیم، مناسب می‌دانم تا بطور مختصر توضیحاتی پیرامون برخی از کتاب‌های مرتبط با این شیوه‌ها ارائه نمایم؛ به عنوان مثال: در مورد تخریح از طریق بررسی سند کتاب‌هایی را ذکر کردیم که مهم‌ترین آنها عبارت است از: مسند امام احمد، المعجم الکبیر امام طبرانی و تحفه الأشراف.

اول: مسند امام احمد:

خود امام احمد آنقدر معروف و شناخته است که نیازی به معرفی ندارد؛ ایشان بدون هیچ اختلافی، امام اهل سنت است؛ فکر نمی‌کنم هیچ طالب علمی امام احمد، موضع‌گیری‌های ایشان و جایگاه ایشان در صفوف اهل سنت را نشناسد.

ایشان کتاب مسند را تالیف کرد تا این کتاب منبع و امام مردم شود تا در زمان اختلاف به آن رجوع نمایند. ایشان نوشتن رأی و فتاوی را نمی‌پسندید و مردم را به چنگ زدن به قرآن و سنت تشویق می‌کرد، از این رو دانش آموزان خود را از نوشتن دیدگاه‌ها و اقوال خود نهی می‌کرد، همچنین از تدوین دیدگاه‌های علمایی که خودش معترف به فضل و برتری ایشان بوده و آنها را می‌ستود، مانند امام مالک نهی می‌نمود.

ایشان در این کتاب جز حدیث چیز دیگری نیاورده است؛ و هیچ‌گونه رأی و دیدگاه شخصی‌ای در آن دیده نمی‌شود؛ ایشان بسیار تلاش کرد تا در این کتاب تمام احادیثی را که امکان احتجاج بدان وجود دارد، گرد آورد، از احادیث صحیح، احادیث حسن و حتی آن دسته از احادیث ضعیفی که یا تعدد طرق، ضعف آنها را جبران می‌کند یا در زمان نیاز می‌توان بدان رجوع نمود؛ یعنی زمانی که فرد مضطر شود و در میان دوراهی پیروی از دیدگاه افراد و پیروی از حدیث ضعیفی که ضعف آن اندک است، قرار گیرد. امام احمد تمامی احادیثی را که از این قبیل هستند در این کتاب گرد آورده است و از دیدگاه خودش، تمامی احادیثی را که امکان احتجاج به آن وجود دارد گرد آورده است؛ از این رو وقتی در مورد حدیثی از احادیث از ایشان سؤال شد، گفت: اگر آن را در کتاب مسند یافتی که خوب، وگرنه حجت نیست.

مقصودش این بود که ایشان تمامی احادیثی را که می‌توان بدان احتجاج نمود، در کتاب مسند گرد آورده است. البته ایشان احادیثی را که بدان احتجاج نمی‌شود و اگر هم احتجاج شود در موارد خیلی نادر بدان احتجاج می‌شود نیز در این کتاب گرد آورده است. یکی از اصول امام احمد این است که در صورت عدم وجود حدیثی غیر از حدیث ضعیف پیرامون موضوع مورد نظر، می‌توان بدان احتجاج نمود.

این یکی از اصول معروف امام احمد است؛ برای تفصیل بیشتر به کتاب «إعلام الموقعین» نوشته ابن قیم مراجعه نمایید تا مقصود و منظور امام احمد را از این اصل دریابید. امام احمد کتاب خویش را بر اساس مسانید صحابه مرتب نمود؛ یعنی: تمامی احادیثی را که هر یک از اصحاب روایت کرده‌اند، در یک جا گردآوری نمود؛ مثلاً احادیث ابوبکر را در یک جا، احادیث عمر را در یکجا و به همین صورت احادیث سایر اصحاب. همانطور که قبلاً عرض کردیم، میان این احادیث هیچ‌گونه ارتباط و هماهنگی‌ای وجود ندارد، یک حدیث از یک باب و حدیث دیگر از بابی دیگر است و رابط میان آنها، همان صحابی‌ای است که آنها را روایت کرده است.

همچنین امام احمد غیر از این ترتیب، ترتیب دیگری را در کتابش رعایت نکرده که بتوان بدان اشاره نمود، نه ترتیب اسامی صحابه بر اساس حروف الفبا و نه ترتیب آن مطابق طرقي که از ایشان روایت شده است، مانند اینکه احادیث علقمه از ابن مسعود را در یک جا گرد آورده باشد، یا احادیث ابراهیم نخعی از علقمه از ابن مسعود را در یکجا گردآوری نموده باشد. ایشان چنین کاری نکرده است، اما امام مزی در کتاب «تحفة الأشراف» این ترتیب را رعایت نموده است که ما این شاء الله در ادامه بدان اشاره خواهیم کرد. در رابطه با مسند امام احمد به عنوان مثال حدیثی به روایت علقمه از ابن مسعود که مربوط به باب طهارت است، ذکر می‌شود و پس از آن حدیثی به روایت اسود بن قیس از ابن مسعود می‌آید که مربوط به ابواب نکاح است و پس از آن حدیثی به روایت مسروق از ابن مسعود ذکر می‌شود که مربوط به تفسیر است و غیره. در نتیجه نه ترتیب الفبایی اسامی صحابه رعایت شده، نه ترتیب طرقي که از آنها روایت شده و نه ترتیب احادیثی که روایت کرده‌اند؛ در نتیجه هم احادیث و هم طرق، پراکنده می‌باشند.

روش امام احمد در ترتیب مسند:

با بررسی این کتاب درمی‌یابیم که امام احمد مواردی را رعایت کرده است: ایشان ترتیب برتری و افضل بودن، قبیله‌ها، شهرها، نوع و جنس، یعنی مرد یا زن بودن را رعایت کرده است. ایشان کتابش را با عشره مبشره شروع کرده و ابتدا مسانید چهار خلیفه

راشد را ذکر نموده است؛ ابتدا ابوبکر، سپس عمر، سپس عثمان، سپس علی و در ادامه باقی عشره مبشره رضی الله عنهم اجمعین. پس از ذکر عشره مبشره، مسند عبدالرحمن بن ابی بکر صدیق رضی الله عنه را ذکر کرده است و سپس مسند سه تن از صحابه را آورده که معلوم نیست به چه خاطر اسامی ایشان را در این بخش از کتاب ذکر کرده است، این سه تن عبارتند از: زید بن خارجه، حارث بن خزیمه و سعد غلام ابوبکر صدیق رضی الله عنه؛ سپس مسند اهل بیت را ذکر کرده است.

مسند اهل بیت شامل مسند حسن، مسند حسین، مسند عقیل بن ابی طالب و برادرش جعفر و فرزندش عبدالله بن جعفر رضی الله عنه است. پس از آن مسند بنی هاشم را آورده است که شامل مسند عباس بن عبدالمطلب، مسند عبدالله بن عباس، مسند فضل بن عباس و غیره رضی الله عنهم اجمعین است. پس از آن مسند برخی از اصحاب معروف و مشهور، همچون عبدالله بن مسعود رضی الله عنه را آورده است. سپس ترتیب اسامی صحابه را بر اساس شهرها رعایت نموده است و ابتدا مسند مکی ها، یعنی اصحابی را آورده که در مکه بودند، سپس مسند مدنی ها، آنگاه مسند کوفی ها، بعد از آن مسند بصری ها، پس از آن مسند مصری ها، سپس مسند شامی ها؛ یعنی احادیث اصحابی را که در این سرزمین ها سکونت داشتند، در یکجا گرد آورده است. پس از آن ترتیب قبایله ای را رعایت نموده است؛ و مسند انصار را در یکجا گرد آورده است؛ پس از آن مسانید زنان را ذکر کرده و این آخرین بخش کتاب مسند است، اگر چه پس از مسانید زنان، مسانید چند تن از صحابه را ذکر کرده، اما تعداد آنها بسیار اندک است، همچون ابوذر و دیگران.

اشکالات علما بر روش امام احمد در ترتیب مسندش:

این ترتیب نتوانسته علما را راضی کند؛ به همین خاطر ذهبی اشاره دارد به اینکه اگر عبدالله بن امام احمد بخشی از وقت خویش را صرف مرتب کردن مسند پدرش می کرد، خیلی خوب و مناسب بود، زیرا این کتاب نیازمند ترتیب است.

در واقع، با وجود همین ترتیبی که سخت می توان برای آن ضابطه ای قائل شد، مسند صحابی نیز گاهی تقسیم می شود و بخشی از آن در جایی و بخشی دیگر در جایی دیگر، مثلاً چند صفحه و یا چند جلد بعد می آید.

همچنین گاهی احادیث برخی از اصحاب در مسانید برخی دیگر از اصحاب ذکر می شود، مثلاً یکی از احادیث عمرو بن عاص، در مسند ابوهریره رضی الله عنه آمده است.

خدمت علما به مسند امام احمد:

کتاب مسند احمد واقعا نیاز به تنظیم و ترتیب داشت، از این رو عده‌ای از علما به این کار همت گماردند؛ ما در ذیل به ذکر برخی از خدماتی می‌پردازیم که به مسند امام احمد شده است:

- حافظ ابن عساکر فهرستی از اصحابی را تنظیم نموده که در مسند امام احمد روایت دارند، این فهرست به زیور چاپ آراسته شده است. بر اساس اطلاعات این فهرست، تعداد اصحابی که در مسند از آنها نام برده شده، بیش از تعدادی است که در چاپ‌های کنونی مسند وجود دارد و اسامی برخی از اصحاب در چاپ‌های کنونی مسند موجود نیست؛ در نتیجه در این چاپ‌ها، از طرفی مسانید تعدادی از اصحاب موجود نیست و از سویی دیگر تعداد احادیث برخی از اصحابی که مسانید آنها موجود است، ناقص می‌باشد، به عنوان مثال در چاپ میمنیه مسند امام احمد که کامل‌ترین چاپ آن است، دوازده حدیث از مسند جابر بن عبدالله رضی الله عنه ساقط شده است؛ شاید احادیثی که از برخی دیگر از صحابه ساقط شده، بیش از این عدد باشد.

- از دیگر خدماتی که به کتاب مسند ارائه شده اقدام ابن محب بر ترتیب و تنظیم این کتاب است و به گمانم آن را بر اساس موضوعات فقهی مرتب نموده است.

- برخی نیز به ترتیب و تنظیم این کتاب و نوشتن شرح آن همت گماشته‌اند؛ و از آنجا که در شروح حدیث، بسیاری از احادیث سایر کتاب‌های حدیث نیز ذکر می‌شود و از طرفی کتاب مسند، کتاب بزرگی است، شرح مسند امام احمد شرحی شگفت‌انگیز و قطور است و یک موسوعه‌ی حدیثی تلقی می‌شود؛ شرح کتاب مسند، «الکواکب الدراری» نام دارد که هم اکنون در کتابخانه ظاهریه دمشق موجود است و یکی از علمای قرن نه آن را تالیف کرده است.

- تالیف کتاب جامع المسانید، توسط حافظ ابن کثیر؛ ایشان کتاب امام احمد را اصل و اساس قرار داده و باقی کتاب‌ها را بر آن عطف نمود و احادیثی را که در مسند امام احمد وجود ندارد به این کتاب افزود. وی مسانید را بر اساس حروف الفبا و بطور دقیق تنظیم نمود. اگر چه ایشان کارش را کامل نکرد، اما در همین بخش موجود نیز خیر فراوانی وجود دارد.

- ترتیب احادیث مسند احمد بر اساس ابواب فقهی، به ضمیمه سایر کتاب؛ مانند کاری که

هیثمی در «مجمع الزوائد» کرده است؛ ایشان آن دسته از احادیث این کتاب را که افزون بر احادیث کتاب‌های شش گانه است، جمع کرده و مطابق ابواب فقهی مرتب نموده است و پنج کتاب دیگر را نیز بدان افزوده است که عبارتند از: معجم‌های سه گانه طبرانی؛ یعنی: المعجم الكبير، المعجم الأوسط و المعجم الصغير؛ همچنین مسند بزار و ابویعلی. علاوه بر این هیثمی در کتابی مستقل، احادیثی را که امام احمد افزون بر کتاب‌های شش گانه آورده، گردآوری نموده است.

- یکی از خدمات بسیار خوبی که اخیراً به مسند امام احمد شده، تالیف کتاب «الفتح الربانی» نوشته ساعاتی است؛ ایشان پدر شیخ حسن البنا است. ساعاتی در این کتاب، مسند امام احمد را به خوبی بر مبنای ابواب فقهی مرتب کرده است؛ در نتیجه خواننده می‌تواند هر حدیثی را که معنای فقهی‌اش در یاد و خاطرش است، در این کتاب جستجو نماید. مؤلف کتاب «فتح الربانی»، احادیث مسند را مطابق روش مذکور مرتب کرده است، اما در تالیف این کتاب، بر چاپ میمنیه مسند امام احمد تکیه کرده است؛ و همان‌طور که عرض کردم، این چاپ، کامل‌ترین چاپ موجود از مسند است، اما آن‌گونه که اشاره کردیم، دارای نواقصی است، نواقصی که از فهرست حافظ ابن عساکر و نیز برخی از رساله‌های علمی‌ای که به نسخه‌های خطی مسند رجوع نموده‌اند، فهمیده می‌شود. ساعاتی در کتاب مذکور، تنها متن احادیث مسند امام احمد را ذکر می‌کند و سند آن را به پاورقی می‌برد و کاری شبیه به شرح این احادیث انجام می‌دهد؛ با این توضیح که وی سند را ذکر می‌کند و گاهی در رابطه با آن سخن می‌گوید؛ و اگر حدیث مورد نظر از زوائد امام احمد باشد، به ذکر کلام هیثمی در «مجمع الزوائد» نیز می‌پردازد و نیز برخی از کلمات غریب و بیگانه را توضیح می‌دهد.

- از دیگر خدماتی که به این کتاب ارائه شده، کتاب «المعجم المفهرس» است که قبلاً در مورد آن صحبت کردیم. کتاب «المعجم المفهرس» به طالبان علم کمک می‌کند تا هر چه بهتر از کتاب مسند امام احمد بهره‌مند شوند؛ آن هم تنها با شناخت و اطلاع از هریک از الفاظ احادیث آن کتاب.

- از خدمات دیگری که به این کتاب ارائه شده است و از بهترین و سریع‌ترین خدمات است، فهرست کردن احادیث مسند امام احمد بر مبنای اطراف احادیث و بر اساس حروف الفبا است؛ سه مورد از این فهرست‌ها عبارتند از:

۱- فهرستی که بسیونی زغلول وضع نموده است. ایشان احادیث مسند را بر مبنای حروف

الفبا تنظیم نموده است. اگر می‌خواهید حدیثی از احادیث را تخریج نمایید، اولین حرف آن حدیث را به یاد آورید، آنگاه کتاب حاضر را بر مبنای حرفی که حدیث با آن شروع می‌شود، باز نمایید؛ شماره جلد و صفحه آن کتاب را خواهید یافت.

البته از این فهرست بهتر نیز وجود دارد و آن عبارت است از:

۲- فهرستی که شیخ حمدی سلفی تنظیم نموده است و آن را «مرشد المحتر إلی ما فی مسند الإمام أحمد من الأحادیث والآثار» نامیده است.

این فهرست، بر خلاف فهرست قبلی در سه جلد تنظیم شده است و ویژگی آن این است که شما را با تمامی الفاظ حدیث پیوند می‌دهد؛ به عنوان مثال اگر حدیثی با عبارت «یا ایها الناس» شروع شود و به حرف الف و پس از آن «یاء» رجوع کنید تا این حدیث را پیدا کنید، آن را خواهید یافت؛ همچنین این کتاب مواردی را که این حدیث با لفظی جز آن وارد شده، ذکر کرده یا به آن ارجاع داده است؛ با عبارت: راجع، یا یساوی که به معنی راجع است؛ مثلاً می‌گوید: راجع: یا ایها الناس؛ پس شما به حرف «یاء» رجوع می‌کنید و چه بسا ارجاعاتی در جاهای گوناگون را نیز به شما ارائه دهد. این کار برای برقراری پیوند میان طرق حدیث سودمند است؛ زیرا ممکن است حدیثی را از یک طریق در جایی پیدا کنید و همان را در جایی دیگر و از طریقی دیگر بیابید؛ بویژه در مورد مسانید اصحابی که تعداد روایات آنها زیاد است؛ در این صورت شما باید میان تمام الفاظ حدیث ارتباط برقرار کنید.

در فهرست بسیونی زغلول شما فقط می‌توانید همان لفظی را که می‌خواهید پیدا کنید و باقی الفاظ آن حدیث را پیدا نخواهید کرد، مگر اینکه بخاطر داشته باشید یا اینکه کتاب را کاملاً ورق بزنید که البته این کار بطول می‌انجامد و این کار از طرق مناسب تخریج حدیث به شمار نمی‌رود، اما برخی این را نیز از طرق تخریج حدیث محسوب می‌کنند، به این صورت که فرد کتاب را باز کرده و از اول شروع به بررسی کند تا اینکه به حدیث مورد نظر خود برسد؛ از آنجا که این کار طبیعی است، نمی‌تواند جزو طرق تخریج حدیث باشد. منظور از طرق تخریج، راه‌هایی است که کلیدهای تعامل و بکارگیری و استفاده از این کتاب‌ها محسوب می‌شود.

برادرمان عبدالله بن ناصر الرحمانی که یکی از جویندگان علم از پاکستان است، فهرست دیگری را وضع نموده است؛ ویژگی این فهرست این است که شما را به تمامی چاپ‌های

موجود مسند در زمان تالیف این فهرست، ارجاع می‌دهد؛ هم به چاپ میمنیه که در شش جلد تنظیم شده؛ هم به چاپ آن که به تحقیق شیخ احمد شاکر رسیده است و هم به الفتح الربانی، نوشته ساعتی. بنده این کتاب را به دقت بررسی نکرده‌ام، اما گمان می‌کنم که ویژگی و مشخصه فهرست شیخ حمدی السلفی را نداشته باشد، از این رو بهتر است که طالب علم هم فهرست رحمانی و هم فهرست شیخ حمدی را داشته باشد تا از تلاشی که برای کتاب مسند شده بهره ببرد. در واقع این فهرست‌ها به طلبه کمک می‌کنند تا هر چه سریع‌تر حدیث مورد نظر خود در مسند را پیدا کند. در همین رابطه برخی روش‌های علمی و خوب دیگر نیز وجود دارد، مانند کتاب: اطراف المسند المعتلی بأطراف المسند الحنبلی، نوشته حافظ ابن حجر که بطور مختصر به آن اطراف المسند می‌گویند. حافظ ابن حجر در این کتاب، احادیث مسند را مطابق اطراف آن مرتب نموده است، یعنی همانند کاری که مزی در «تحفه الأشراف» نموده و ما این شاء الله در ادامه به بیان آن خواهیم پرداخت. پس توصیف این کتاب را می‌گذاریم هنگامی که در مورد کتاب «تحفه الأشراف» سخن گفتیم.

انواع احادیث موجود در مسند امام احمد:

لازم به ذکر است که کتاب مسند موجود در میان ما شامل سه نوع حدیث است:

اول: احادیثی که امام احمد روایت کرده است و مسند مورد نظر امام احمد متشکل از بخش اعظم این نوع احادیث است.

دوم: زواید عبدالله فرزند امام احمد بر مسند پدرش؛ این بخش شامل احادیثی است که عبدالله بر مسند افزوده است.

سوم: زیاداتی که قطیعی - احمد بن جعفر بن حمدان قطیعی - به روایت از عبدالله بن امام احمد به کتاب مسند افزوده است. اگر چه تعداد آنها اندک است، اما در مسند موجود است برای تمییز و شناسایی این سه گونه‌ی روایت از یکدیگر می‌توان به صورت زیر عمل کرد: به ابتدای اسناد روایت نگا می‌کنیم؛ هر اسنادی که با عبارت: حدثنا عبدالله قال حدثنا أبي شروع شود؛ گوینده حدثنا عبدالله، احمد بن جعفر بن حمدان القطیعی است. و گوینده‌ی: حدثنا أبي، عبدالله است و پدرش امام احمد است. حال اگر در اسناد اینگونه آمده بود: حدثنا عبدالله قال حدثنا أبي؛ باید دانست که غالب این‌گونه احادیث، از احادیث اصلی مسند می‌باشند. اما اگر بگوید: حدثنا عبدالله قال: حدثنا فلان، و شیخی غیر از پدرش را نام ببرد، چنین حدیثی از زوائد عبدالله بر مسند پدرش امام احمد شمرده می‌شود. و اگر

بگوید: حدثنا فلان، اما نام عبدالله بن امام احمد را نبرد، چنین حدیثی از زوائد قطیعی محسوب می‌شود.

با این روش می‌توان این سه گونه حدیث را از یکدیگر باز شناخت. لازم به ذکر است در صورتی که اسناد حدیث عبارت باشد از: حدثنا عبدالله قال حدثنا أبی؛ گاهی به معنای این نیست که آن حدیث جزو مسند امام احمد است، زیرا عبدالله بن امام احمد اجتهاد کرده و برخی از احادیثی را که از پدرش اخذ نموده اما از احادیث مسند نیست، بدان افزوده است. و چه بسا آن احادیث از اصل مسند باشد، اما از جمله احادیثی باشد که امام احمد به دور کردن آن از مسند فرمان داده، اما همچنان در آن باقی مانده است. به عنوان مثال: یکی از احادیثی که امام احمد در اصل مسند روایت کرده، از قرار زیر است: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «يُهْلِكُ النَّاسَ هَذَا الْحَيُّ مِنْ قُرَيْشٍ»: «این گروه از قریش امت مرا هلاک می‌کنند» اصحاب گفتند: به ما چه دستور می‌دهید؟ فرمود: «لَوْ أَنَّ النَّاسَ اعْتَزَلُوهُمْ»: «ای کاش! مردم از آنها کناره‌گیری می‌کردند»^۱. امام احمد دستور داد که این حدیث از مسند برداشته شود. اینکه امام دستور داد تا حدیث مذکور از این کتاب برداشته شود، به معنای ناصحیح بودن حدیث نیست، بلکه حدیث صحیح است، ترس امام احمد از این بود که برداشت نادرست مردم از این حدیث، در میان ایشان شر به پا کند؛ زیرا می‌توانستند این حدیث از احادیثی باشد که خوارج یا معتزلی‌ها که معتقد به خروج علیه امامان جور هستند، بدان تمسک جویند. در نتیجه امام احمد دستور داد تا این حدیث را از مسندش دور نمایند تا اینگونه گمان نشود که امام احمد چنین دیدگاهی را داشته است. اما به حمد الله اشکالی که امام احمد از آن می‌ترسید، بر حدیث مذکور وارد نیست؛ زیرا اعتزال به معنی خروج علیه امام و یا جنگیدن نیست؛ این یک چیز است و آن چیز دیگر.

اعتزال یعنی مشارکت نکردن در ظلم و ستم آنها و یاری آنها بر باطلشان؛ این است مفهوم اعتزال. پس بهتر آن است که مفهوم صحیح برای مردم تبیین شود، نه اینکه حدیث کنار نهاده شود، زیرا ممکن است برخی گمان کنند امام احمد قایل به ضعف این حدیث است، در حالی که حدیث، حدیثی صحیح است.

خلاصه:

در هر حال منظور این است که امام احمد دستور داد تا برخی از احادیثی که هم اکنون در مسند موجود است، از آن کنار نهاده شود. در نتیجه ضرورتاً تمامی احادیث موجود در

۱- نگا: مسند (۲/۳۰۱)؛ شیخ احمد شاکر می‌گوید: اسناد آن صحیح است و بر صحت این حدیث اتفاق است و بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند.

مسند که در آن عبدالله گفته است: «حدثنا أبا»، جزو احادیث مسند نیست. همچنین احادیثی وجود دارد که عبدالله در تعقیب آن نوشته است: وجدت بخط أبی؛ یعنی: عبدالله احادیثی از دست خط پدرش را که در اصل مسندی که از پدرش شنیده، نبوده‌اند، به مسند افزوده است. زیرا او و برادرش صالح و پسر عمویش حنبل بن اسحاق سه نفری هستند که امام احمد مسندش را بر آنان قرائت نمود. دلیل اینکه ایشان مسند را بر همین سه تن قرائت نمود این است که در فتنه خلق قرآن امام احمد با آزار و اذیت فراوانی مواجه شد؛ یکی از شکنجه‌هایی که امام برای طولانی مدت دچارش شد، چیزی است که امروزه بدان «ممنوعیت سیاسی» می‌گویند؛ یعنی از ایشان خواسته شد که با هیچ کس رفت و آمد نداشته باشد و از خانه‌اش بیرون نشود. امام احمد نیز فرمان ولی امر وقت را پذیرفت و از درس‌ها و حلقه‌های علم جدا شد و پس از آن، هیچ یک از کسانی که می‌خواستند از ایشان حدیث بشنوند، نتوانستند به این خواسته برسند، مگر اهل خانواده ایشان؛ زیرا به باور ایشان اهل بیتش مشمول آن ممنوعیت نبودند، زیرا عاقلانه نیست که انسان از برخورد و رفت و آمد با خانواده‌اش باز داشته شود.

اهل بیت ایشان، همین سه تنی بودند که علم را از ایشان فرا گرفتند، یعنی: پسرش عبدالله، صالح و پسر عمویش حنبل بن اسحاق که او را عموی خویش می‌نامید در حالی که پسر عمویش بود. این سه تن، مسند را از ایشان دریافتند؛ به همین خاطر است که خروجی این مسند تنگ است، یعنی روایات آن متعدد نیست؛ و هم اکنون، مسند امام احمد تنها از طریق پسرش عبدالله و به روایت قطعی از عبدالله موجود است؛ عبدالله نیز این کتاب را بطور کامل از پدرش شنیده است. و آنجا که می‌گوید: وجدت بخط أبی، یعنی: حدیث مورد نظر را از پدرش شنیده است، بلکه بطریق وجاده^۱ دریافت نموده و وارد مسند کرده است. احادیثی در مسند امام احمد وجود دارد که پس از خط خوردگی توسط امام احمد، از زیر خط خوردگی، نقل شده است؛ زیرا فسخ و ملغی نمودن احادیث توسط آنان با فسخ و ملغی کردن آن توسط ما تفاوت دارد، آنها برای ملغی نشان دادن احادیث، خطی بر روی آنها می‌کشیدند و حدیث را پاک نمی‌کردند - کاری که ما در این زمان انجام می‌دهیم - پس حدیث از زیر خط خوردگی نوشته می‌شد. این مطلب را

۱- وجاده، مصدری است جعلی و مؤلّد از وَجَدَ که فقط محدثین آن را بکار برده‌اند و به معنی دریافت علم از اوراق و برگها بدون شنیدن و اجازه و مناو له می‌باشد. به این صورت که شخصی حدیثی را بخط شیخی می‌بیند که او آن شیخ را ملاقات کرده و خط او را بخوبی می‌شناسد؛ یا اینکه آن شیخ را ملاقات نکرده اما از روی دلایلی مطمئن است که این خط از همان شیخ است و همچنین در کتاب‌های مشهور که نسبت آنها به مؤلفین آنها جای بحث نیست احادیثی را دیده است که در تمام این صورت‌ها روایت این احادیث از این شیوخ صحیح است اما باید در عبارت روایت حتماً به این مسائل تصریح کند؛ مثلاً «وجدت بخط فلان أو بخط یغلب علی ظنی انه خط فلان». مترجم. به نقل از کتاب «کلید حدیث شناسی».

بدین خاطر گفتم که در دفاع از مسند در برابر احادیث موضوعی که در آن وجود دارد، بدان استناد کنم.

آیا در کتاب مسند احمد احادیث موضوع نیز وجود دارد؟

علما در این رابطه با یکدیگر اختلاف دارند؛ ابن جوزی در کتاب «الموضوعات» حدود نه حدیث و یا بیشتر را ذکر کرده و معتقد است که این روایات موضوع هستند؛ در حالی که این احادیث در مسند احمد نیز ذکر شده‌اند. هدف ابن جوزی به چالش کشاندن احادیث مسند نبوده است، بلکه ایشان در کتاب «الموضوعات» احادیثی را ذکر کرده که از دید او موضوع می‌باشند و از جمله‌ی این احادیث، برخی از احادیث مسند می‌باشد، مانند حدیثی که می‌گوید: «قَدْ رَأَيْتُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ حَبْوًا» «عبدالرحمن بن عوف را دیدم که سینه خیز به بهشت می‌رود» زیرا مالش او را به خود مشغول داشت. و عبدالرحمن صاحب مال بود.^۱

ابن جوزی این حدیث را موضوع دانسته است و در مورد آن گفته است: ممکن است صوفی‌ها و انسان‌های نادان به این حدیث شاد شوند. و در مورد متن آن نیز بگونه‌ای صحبت کرده که دلالت بر دیدگاه او مبنی بر موضوع بودن این روایت دارد. ایشان همچنین احادیث دیگری نیز نقل کرده و حکم به وضعی و جعلی بودن آنها داده است، مانند حدیث ابن عباس رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و سلم که فرمودند: «يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ يَصْبِغُونَ بِالسَّوَادِ كَحَوَاصِلِ الْحَمَامِ لَا يَرِيحُونَ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ»^۲ «در آخرالزمان اقوامی پیدا می‌شوند که موهای سفیدشان را با رنگ مشکی مانند چینه دان کبوتر (سیاه) می‌سازند. بوی بهشت به مشام این افراد نمی‌رسد». این حدیث از احادیث مسند است و ابن جوزی در «الموضوعات» آن را ذکر کرده و حکم به وضع آن داده است.

۱- منکر است: احمد (۶/۱۱۵)؛ طبرانی در الکبیر (۲۶۴)؛ ابونعیم در الحلیة (۱/۹۸)؛ عبد بن حمید در مسندش، چنانکه در «القول المسدد» (ص: ۲۴) آمده، از حدیث عایشه ل آن را تخریب نموده‌اند و ابن جوزی در «الموضوعات» (۲/۱۳) از امام احمد آورده که گفت: «این حدیث کذب و منکر است و عماره احادیث مناکیر را روایت می‌کند».

۲- این حدیث صحیح است؛ ابوداود (۴۲۱۲)؛ نسائی (۸/۱۳۸) از طریق عبدالکریم، از سعید بن جبیر، از ابن عباس بصورت مرفوع آن را روایت کرده است. و ابن جوزی در «الموضوعات» (۳/۵۵) می‌گوید: «این حدیث از رسول الله صلی الله علیه و سلم به صحت نرسیده است و عبدالکریم بن ابی مخارق ابو امیه بصری متهم است» سپس به نقل اقوال برخی از علما پیرامون جرح این راوی پرداخته است. من می‌گوییم: ابن جوزی در حکمی که در خصوص این حدیث و این راوی ذکر کرده، اشتباه نموده است، زیرا این حدیث از روایت عبدالکریم جزری که ثقة و مورد اعتماد است ثابت و محفوظ است. نگا: القول المسدد، ابن حجر (ص: ۳۹) و الترغیب والترهیب، منذری (۳/۴۸).

پس از ابن جوزی، عراقی آمد. وی معتقد بود که در کتاب مسند چند حدیث موضوع وجود دارد؛ ایشان بود که این قضیه را علم کرد؛ وی برخی از این احادیث موضوع را که ابن جوزی آورده بود، ذکر کرده و احادیث دیگری نیز بر آن تعداد افزود و حکم به وضع آنها داد که تعداد این روایات حدود سیزده حدیث است. پس از آن حافظ ابن حجر آمده و در پی دفاع از احادیث مسند یا بطور کلی، دفاع از مسند برآمد؛ ایشان در این رابطه کتاب «القول المسدد فی الذب عن المسند للإمام أحمد» را تالیف نموده و این احادیث و سایر احادیثی را که امکان جعلی و وضعی خواندنشان وجود دارد، در آن ذکر نمود، سپس به تخریج این احادیث پرداخته و طرق آن را جمع نمود و با زبان دفاع از مسند امام احمد، در مورد آن روایات شروع به سخن کرد.

علماء در رابطه با احادیث کتاب مسند سه نوع موضع‌گیری دارند:

گروهی معتقدند که تمامی احادیث مسند، یا صحیح هستند و یا حسن؛ یعنی قابل احتجاج می‌باشند؛ این قول ابوموسی مدینی است و شخصی به نام مغلطای نیز بر این باور است و به عبارت ابوموسی تمسک نموده است. گویا سیوطی نیز چنین باوری دارد، زیرا وی در کتاب «الجامع الکبیر» خود - که بعداً در موردش صحبت خواهیم کرد - احادیث را به سه قسم تقسیم کرده است:

اول: احادیث کتاب‌هایی که تنها انتساب حدیث به آنها، بیانگر صحت آن است؛ یعنی صرف ذکر آن کتاب به عنوان مصدر حدیث، بیانگر صحیح بودن حدیث است؛ مانند صحیح بخاری و مسلم، صحیح ابن خزیمه، صحیح ابن حبان و کتاب‌های دیگری که مجموعاً ایشان نام یازده کتاب را ذکر کرده است.

دوم: کتاب‌هایی که در بردارنده احادیث صحیح و غیر آن می‌باشند و از آن جمله، مسند امام احمد را نام برده است و در مورد آن گفته: «زیرا احادیث ضعیف آن نزدیک به حسن است و تمامی احادیث آن کتاب مقبول است». گویا ایشان به باور و اعتقادی مایل است که تمامی احادیث مسند را داخل در دایره‌ی قبول می‌داند.

این دیدگاه کاملاً با دیدگاه عراقی و هم‌رأیان وی در تقابل است؛ آنها می‌گویند: این دیدگاه صحیح نیست، بلکه مسند امام احمد حتی در بردارنده احادیث موضوع و نیز احادیث ضعیف بسیاری است؛ همچنین این کتاب در بردارنده تمامی احادیث صحیح نیست، بلکه احادیث صحیحی وجود دارد که در این کتاب ذکر نشده است؛ مانند حدیث: «كُنْتُ لَكَ كَأَبِي زَرْعٍ لَأُمَّ زَرْعٍ» «من برای تو مانند ابوزرع برای ام زرع هستم». حدیث

ام زرع، حدیثی طولانی است. در این حدیث، عایشه رضی الله عنها ماجرای ۱۱ زنی را می‌گوید که دور هم جمع شده بودند و هر کدام از آنها صفات شوهران خویش را ذکر می‌کردند؛ یکی از آنها که به او ام زرع می‌گفتند شگفتی و اعجاب خود را نسبت به شوهرش که او را طلاق داده بود، بیان می‌کند و بر آن تاسف و حسرت می‌خورد و پیامبر صلی الله علیه و سلم به عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «كُنْتُ لَكَ كَأَبِي زَرْعٍ لَأُمَّ زَرْعٍ» «من برای تو مانند ابوزرع برای ام زرع هستم». این حدیث را امام احمد در مسند خود روایت نکرده است، بلکه از احادیثی است که بخاری در صحیح خود روایت نموده است.^۱ این بود دیدگاه حافظ عراقی.

سوم: مسند امام احمد شامل بسیاری از احادیث صحیح و حسن است و نیز در بردارنده احادیث ضعیفی است که ضعف احتمالی دارند و امام احمد آنها را در کتاب خویش آورده است، زیرا علمای آن زمان عادت داشتند چنین احادیثی را که در بر دارنده نکارت نبود و فرد جاعل یا دروغگو تنها راوی آن نبود، ذکر می‌کردند. این‌ها احادیثی هستند که در صورت نیاز به آن در برابر دیدگاه برخی از علما، قابل اعمال می‌باشند و به همین جهت نیز ذکر می‌شوند؛ در نتیجه هیچ سرزنش و نکوهشی متوجه امام احمد نیست.

دیدگاه علمایی که تمامی احادیث مسند را دایر میان صحیح و حسن می‌دانند، درست نیست؛ بلکه این کتاب هم در بر دارنده احادیث صحیح، هم حسن و هم آن دسته از احادیث ضعیفی است که ضعف آنها قابل جبران است. اما در این کتاب هیچ حدیث موضوعی وجود ندارد.

از طرفداران این دیدگاه می‌توان شیخ الاسلام ابن تیمیه و حافظ ابن حجر را نام برد و به گمانم ذهبی نیز همچین باوری دارد. این علما در رابطه با احادیث موضوعی که در جعلی بودن آنها اختلافی نیست جبهه گرفته و پاسخ داده‌اند؛ احادیثی چون حدیث فضل عسقلان و فضل مرو و فضل کثیب الاحمر و سایر احادیثی که در جعلی بودن آنها اختلافی نیست. مخالفان می‌گویند: پس تکلیف این احادیث چیست؟

این علما مختصر، اما خیلی خوب و زیبا پاسخ این سؤالات را داده‌اند؛ اگر چه که این

۱- بخاری (۵۱۸۹)؛ مسلم (۲۴۸۸/۹۲)؛ ترمذی در «الشمائل» (۲۵۴)؛ نسائی در «عشرة النساء» (۲۵۲-۲۵۶)؛ ابویعلی (۴۷۰۳۱۹-۴۷۰۱)؛ ابن ابی عاصم در «السنن» (۱۲۳۸)؛ طبرانی در «الکبیر» (جلد: ۲۳، ۲۶۵-۲۷۴)؛ السهمی در «تاریخ جرجان» (ص: ۸۳)؛ رافعی در «أخبار قزوين» (۱/۳۵۱-۳۵۳)؛ بغوی در «شرح السنن» (۲۳۴۰)؛ خطیب در «تاریخ بغداد» (۵/۲۸۲، ۵/۲۴۵-۲۴۶) و دیگران از حدیث عایشه رضی الله عنها.

مسئله نیاز به تحقیق دقیق دارد. آنها می‌گویند: این احادیث موضوع بر موارد زیر حمل می‌شوند:

اول: برخی از این احادیث از زیادات قطعی یا از زیادات عبدالله بن امام احمد می‌باشند. احادیث موضوعی که در کتاب مسند به روایت عبدالله از پدرش آمده یا از همان دست احادیثی است که عبدالله به مسند افزوده است، زیرا یا آن را از نوشته‌های پدر پیدا و نقل کرده یا از خط او نقل نموده است و از جمله احادیث مسند نیست؛ یا سایر تاویلاتی که منجر به پیوستن این احادیث به مسند شده است.

اما در اصل مسندی که مد نظر امام احمد بود، حدیث موضوع وجود ندارد. اما چنانکه قبلاً گفتم، این دیدگاه می‌طلبد پژوهشگر، تمامی احادیث موصوف به وضع مسند را بررسی نماید و نگاه کند آیا در آن حدیثی وجود دارد که عبدالله از پدرش روایت کرده باشد، اما خط خورده نباشد و عبدالله آن را از خط پدرش نقل نکرده باشد و از زیادات عبدالله و نیز قطعی نباشد؟ آیا چیزی از این دست وجود دارد تا بتوان آن را مورد بررسی قرار داد؟ این چیزی است که نیاز به پاسخگویی دارد.

اما حافظ ابن حجر -همچنانکه گفتم- تمامی احادیث موصوف به وضع این کتاب را گرد آورد و شروع به دفاع از آن نمود و این دفاع گاهی بسیار زیبا و عالی است و در نهایت خوبی و دقت قرار دارد و گاه احتمال دیدگاه‌های گوناگون را دارد و گاه نیز حافظ ابن حجر در این دفاعیات تساهل نموده است.

در این خصوص در ذیل چند مثال ذکر می‌کنم:

ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «یکون فی آخر الزمان أقوام یصبغون بالسواد کحواصل الحمام لا یریحون رائحة الجنة»^۱ «در آخر الزمان اقوامی پیدا می‌شوند که موهای سفیدشان را با رنگ مشکی مانند چینه دان کبوتر (سیاه) می‌سازند. بوی بهشت به مشام این افراد نمی‌رسد». ابن جوزی می‌گوید: این

۱- این حدیث صحیح است؛ ابوداود (۴۲۱۲)؛ نسائی (۸/۱۳۸) از طریق عبدالکریم، از سعید بن جبیر، از ابن عباس بصورت مرفوع آن را روایت کرده است. و ابن جوزی در «الموضوعات» (۳/۵۵) می‌گوید: «این حدیث از رسول الله به صحت نرسیده است و عبدالکریم بن ابی مخارق ابو امیه بصری متهم است» سپس به نقل اقوال برخی از علما پیرامون جرح این راوی پرداخته است. من می‌گویم: ابن جوزی در حکمی که در خصوص این حدیث و این راوی ذکر کرده، اشتباه نموده است، زیرا این حدیث از روایت عبدالکریم جزری که ثقة و مورد اعتماد است ثابت و محفوظ است. نگا: القول المسدد، ابن حجر (ص: ۳۹) و الترغیب والترهیب، منذری (۳/۴۸).

موضوع است؛ اما حافظ ابن حجر به دفاع از آن پرداخته است؛ خلاصه دفاعیات ایشان از قرار زیر است: عاملی که ابن جوزی را بر آن داشت تا حکم به وضع این حدیث بدهد، وجود فردی در اسناد روایت به نام عبدالکریم است. ابن جوزی می‌گوید: این عبدالکریم، عبدالکریم بن ابی مخارق است که راوی ضعیفی می‌باشد؛ گویا ابن جوزی میان متن و ضعف راوی پیوند و رابطه برقرار نموده و حکم به وضع حدیث داده است، گویا ایشان از متن حدیث راضی نیست.

در مقام دفاع از این روایت می‌توان گفت: اگر بالفرض قبول کنیم که این عبدالکریم، همان پسر ابومخارق است، شایسته نیست که حکم به وضع حدیث دهیم، زیرا هیچ کس این فرد را در گروه جاعلان حدیث قرار نداده است، بلکه این فرد بخاطر سوء حفظ خویش تضعیف شده است و برخی از علما بر این اساس که این فرد ثقه است، از او روایت کرده‌اند، مانند امام مالک. پس وی از شیوخ امام مالک است. این بر فرض قبول هویت این شخص به نام عبدالکریم بن ابی المخارق بود. ولی باید دانست که ابن جوزی اشتباه کرده و این فرد، عبدالکریم جزری است، این فرد ثقه است و در نتیجه حدیث مذکور صحیح الإسناد است. می‌توان از طریق شاگردانی که از این فرد روایت کرده‌اند دانست که او عبدالکریم جزری ثقه است، زیرا عبدالکریم جزری و عبدالکریم بن ابی المخارق در برخی از اساتید و شاگردان با یکدیگر مشترک هستند.

می‌توان با بررسی اساتید و شاگردان، هویت راویان همنام را که بدون ذکر نسبت در سند حدیث ذکر می‌شوند، از یکدیگر تمییز داد. به عنوان مثال عبدالکریم مذکور در این اسناد، از شیخی روایت می‌کند که هم راویان ضعیف و هم ثقه از او روایت می‌کنند، هم جزری از او روایت می‌کند و هم ابن ابی المخارق؛ نام این شیخ سعید بن جبیر است؛ اما شاگرد راوی که به گمانم عبید الله بن عمر رقی است تنها از عبدالکریم جزری روایت می‌کند، نه از عبدالکریم بن ابی المخارق. در نتیجه این عبدالکریم ثقه است نه ضعیف.

مطلبی که این نتیجه را روشن‌تر می‌کند این است که پس از تخریب این حدیث، در برخی از طرق آن شاهد نام عبدالکریم جزری بودم، نه ابن ابی المخارق؛ این مطلب در برخی از روایات این حدیث در سنن ابوداود، در کتاب الآداب بیهقی و در کتاب السنه بغوی آمده است. با این تفصیل ایراد بر طرف شد و اشتباه ابن جوزی در توصیف این حدیث به جعلی بودن و وضع روشن شد. پس این حدیث صحیح بوده و از احادیثی است که بر حرمت رنگ کردن مو با رنگ سیاه دلالت دارد. (این مثالی از دفاع دقیق حافظ ابن حجر بود). اما در رابطه با دفاع ایشان از احادیثی که احتمال دیدگاه‌های گوناگون را دارند، می‌توان دفاع

ایشان از حدیث عبدالرحمن بن عوف را ذکر کرد، حدیثی که می‌گوید: عبدالرحمن بن عوف بخاطر مالش سینه خیز وارد بهشت خواهد شد. حافظ ابن حجر تلاش کرده تا برخی از طرق مختلف این حدیث را گرد آورد و بیان دارد که بطور یقین این حدیث جزو احادیث موضوع نیست، اما این سؤال باقی است که آیا می‌توان این حدیث را در زمره احادیث مقبول قرار داد یا خیر؟

این یک دیدگاه است، اما حتی با دفاع حافظ ابن حجر از این حدیث و برداشتن این روایت از درجه وضع نیز می‌توان مخالفت نمود.

اما تنها در مورد نوع سوم از دفاعیات ابن حجر است که می‌توان بطور یقین با او مخالفت کرد:

یکی از احادیثی که امام احمد در مسندش تخریب نموده است، حدیث عبدالله بن عمر رضی الله عنه در خصوص ماجرای هاروت و ماروت است. داستانش طولانی است؛ خلاصه- اش این است که پس از تعجب فرشتگان از اشتباهات انسان‌ها، خداوند هاروت و ماروت را که دو فرشته بودند از آسمان به زمین آورد تا در آن فتنه به پا کنند... تا پایان حدیث. در این روایت آمده است که این دو فرشته با زنی زنا کردند و شراب خوردند و کارهای دیگری که در این حدیث آمده است و اینکه این زن مسخ شده و همان ستاره زهره‌ای است که ما اکنون مشاهده می‌کنیم.

این حدیث از احادیثی است که از نظر ظاهر سندی که امام احمد تخریب کرده می‌تواند دیدگاه‌های مختلف و متفاوتی در مورد آن وجود داشته باشد، اما بطور قطع حکم به جعلی و موضوع بودن آن داده نمی‌شود، اما آیا حکم به ضعیف بودن آن داده می‌شود یا خیر؟ دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد، اما بعد از بررسی دقیق این روایت و گردآوری طرق آن مشخص شد که این روایت از بنی اسرائیل اخذ شده است و حافظ ابن کثیر در تفسیرش و در کتاب البدایة والنهایة بدان تصریح کرده است؛ پس این حدیث از احادیث بنی اسرائیل است، اما برخی از راویان به اشتباه آن را قول پیامبر می‌دانند.

پس می‌گوییم: انتساب این حدیث به رسول الله صلی الله علیه و سلم، نادرست است و این حدیث از احادیث موضوع است، اما آیا این حدیث از احادیثی است که صحابه روایت کرده‌اند؟ در پاسخ می‌گوییم: بله سندش صحیح است و عبدالله بن عمر یا عبد الله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه آن را از کعب الاحبار روایت کرده‌اند و از اسرائیلیات است. پس مشخص شد که حافظ ابن حجر حتی اگر دفاع نماید، می‌توان با مخالفت کرد.

دوم: معجم طبرانی:

طبرانی سه معجم تالیف کرده است: کبیر، اوسط و صغیر. اما شیوه ایشان در تالیف معجم کبیر متفاوت است از شیوه تالیف معجم اوسط و صغیر؛ زیرا ایشان معجم کبیر را بر اساس بالاترین راوی، یعنی صحابی تنظیم کرده است، اما معجم اوسط و صغیر را بر اساس نزدیک‌ترین راوی به خویش، یعنی شیخ و استادش تنظیم کرده است. ما اکنون می‌خواهیم تنها در مورد معجم کبیر سخن بگوییم نه معجم اوسط و صغیر.

المعجم الکبیر:

این کتاب یک موسوعه حدیثی است، زیرا در بر دارنده‌ی بخش بزرگی از احادیث نبوی است، تا جایی که می‌گویند: این کتاب حاوی حدود هشتاد هزار حدیث است. برخی هم می‌گویند: حاوی حدود شصت هزار حدیث است. البته این تعداد با ذکر موارد تکراری و نیز آثار است. ما نمی‌توانیم بطور قطع تعداد احادیث معجم کبیر امام طبرانی را تعیین کنیم، زیرا نسخه موجود این کتاب همیشه ناقص بوده و هست، پس تعداد احادیث آن را نمی‌دانیم؛ ولی معلوم و مشخص است که تعداد احادیث مرفوع مسند امام احمد بیش از احادیث مرفوع معجم طبرانی است؛ زیرا مسند امام احمد بزرگ‌ترین موسوعه‌ی حدیثی است که به ذکر احادیث مرفوع می‌پردازد. اما اگر طریق‌های گوناگون احادیث و نیز آثار صحابه و چیزهایی را که در رابطه با اوصاف و اخلاق و وفات ایشان آمده و نیز چیزهای دیگری را که می‌توان حدیث بر شمارد بدان بیفزاییم، تعداد احادیث طبرانی بیشتر است.

اما اکنون سخن در رابطه با احادیث مرفوع است؛ در این خصوص تعداد احادیث مسند بیشتر است، زیرا احادیث مسند امام احمد با موارد تکراری حدود چهل هزار حدیث است و بدون موارد تکراری حدود سی هزار حدیث است و این تعداد واقعا زیاد است.

شیوه طبرانی در «المعجم الکبیر»:

طبرانی در المعجم الکبیر، صحابه را به دو بخش تقسیم کرده است:

بخش اصحابی که از پیامبر صلی الله علیه و سلم حدیث روایت نموده‌اند و بخش اصحابی که از پیامبر صلی الله علیه و سلم حدیث روایت نکرده‌اند.

اما نیت ایشان از آوردن بخش اصحابی که از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت نکرده‌اند چیست و ذکر آنها چه فایده‌ای دارد؟

همچنان که قبلا نیز عرض کردیم، این کتاب، معجم صحابه است و مسند نیست؛ وی با

تالیف این کتاب می‌خواهد صحابه پیامبر را به مردم بشناساند، چه آنانی که از ایشان روایت کرده‌اند، چه آنانی که از ایشان روایت نکرده‌اند. ایشان در معرفی اصحابی که از پیامبر حدیث روایت نکرده‌اند، از کتاب‌های سیر، مغازی و غیره کمک گرفته است.

ایشان اصحابی را که از پیامبر صلی الله علیه و سلم حدیث روایت کرده‌اند نیز به دو قسم تقسیم کرده است: اصحابی که زیاد روایت کرده‌اند و اصحابی که کم روایت کرده‌اند.

ایشان غالبا تنها تعداد کمی از احادیث اصحابی را که روایات زیادی دارند، ذکر کرده است. و چه بسا از برخی از آنها هیچ حدیثی تخریج ننموده است؛ دلیلش این است که ایشان برای این عده از صحابه مسانید خاصی را تنظیم نموده است؛ به عنوان مثال، ایشان در این کتاب از ابوهریره رضی الله عنه که احادیث زیادی دارد، هیچ حدیثی نیاورده است؛ دلیلش نیز این است که وی برای ایشان یک مسند خاص و ویژه تنظیم نموده است. مثال اصحابی که زیاد روایت کرده‌اند اما طبرانی تنها اندکی از روایات آنها را در معجم کبیر آورده، انس بن مالک رضی الله عنه است که طبرانی تقریبا چهل حدیث از احادیث ایشان را آورده است. ایشان همانطور که در مقدمه نیز گفته است، قصد ذکر تمام احادیث انس را نداشته است.

با این وجود گاهی تمام احادیث برخی از اصحابی را که زیاد روایت کرده‌اند، ذکر کرده است؛ مانند عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر و عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهم اجمعین. وقتی به مسانید آنها مراجعه نماییم در می‌یابیم که طبرانی احادیث و آثاری را که از طریق آنها ذکر شده، بطور کامل بیان نموده است، اما قاعده عمومی ایشان در این کتاب، این است که زیاد به ذکر احادیث راویانی که روایات زیادی دارند، نمی‌پردازد.

در رابطه با اصحابی که روایات کمی نقل کرده‌اند، طبرانی تلاش کرده که تمام احادیث آنها را ذکر نماید.

ایشان تمامی اصحاب (هم آنانی را که زیاد روایت نموده‌اند و هم آنانی را که کم روایت نموده‌اند) بر اساس حروف الفبا و به ترتیب زیر ذکر کرده است:

اول: همانند امام احمد - در کتاب مسند - از عشره مبشره شروع نموده است - و این یعنی خروج از ترتیب الفبایی؛ ایشان در این خصوص برتری اصحاب را مد نظر قرار داده و از خلفای راشدین شروع کرده است و سپس بر اساس حروف الفبا اصحاب را ذکر کرده است؛

لازم به ذکر است که ایشان در این ترتیب بندی تنها حرف اول را مد نظر داشته است، از این رو انس را پیش از ابی ذکر کرده است، در حالی که مطابق ترتیب الفبایی، باید ابی بر انس مقدم می‌شد. ایشان پس از فارغ شدن از این تنظیم و ترتیب و رسیدن به حرف «یاء» اصحابی را ذکر کرده که با کنیه‌های خود معروف و مشهور هستند، مانند ابوهریره و ابوذر و دیگران. پس از آن، زنان را ذکر کرده و ابتدا از دختران و سپس زنان پیامبر صلی الله علیه و سلم شروع کرده است و در ادامه سایر اصحاب زن را بر اساس حروف الفبا مرتب نموده است و در این مورد نیز تنها ترتیب بر اساس حرف اول را مراعات کرده است.

در ادامه آن دسته از اصحاب زنی را ذکر کرده که با کنیه خویش معروف و مشهور هستند و در پایان برخی از اصحاب زن مبهم را ذکر کرده است، آنانی که با نام‌شان معرفی نشده‌اند، بلکه به عنوان زنی از صحابه معرفی شده‌اند. این در رابطه با ترتیب کلی و عام آن بود.

در رابطه با ذکر احادیث، ایشان غالباً احادیث را بدون ترتیب ذکر می‌کرد، مگر در رابطه با آن دسته از اصحابی که روایات زیادی داشته و شاگردان زیادی داشتند و هر یک از این شاگردان نیز احادیث زیادی داشتند؛ ایشان گاهی احادیث این گروه از اصحاب را بر اساس شاگردان آنها تنظیم می‌کند؛ مانند کاری که در مسند عبدالله ابن عباس رضی الله عنه انجام داده و احادیث عکرمه از ابن عباس را در جایی و احادیث سعید بن جبیر از ابن عباس را در جایی دیگر قرار داده است و به همین ترتیب. و چه بسا احادیث موجود در مسند یک صحابی را بر اساس موضوع آن تنظیم می‌کند، مانند کاری که در مسند اسامه بن زید انجام داده، آنجا که برخی از احادیث ایشان را آورده و سپس گفته است: «باب ماجاء فی المرأة السوء و أنها فتنة و مضرة علی زوجها» سپس از ایشان احادیثی را در این رابطه ذکر کرده است و سپس گفته است: «باب» و احادیثی را ذکر کرده است و سپس گفته است: «باب فی الصرف» و برخی از احادیث مربوط به ربا را در آن آورده است و به همین ترتیب.

این در رابطه با ترتیب کلی ایشان در المعجم الکبیر بود. ایشان هنگام شروع به نوشتن مسند هر صحابی، ابتدا نام کامل و نسب و کنیه و اوصاف و اخلاق آن صحابی را بیان می‌کند و اینکه آیا سر و ریشش را رنگ می‌کرد یا نه؟ کوتاه قد بود یا بلند قد؟ چاق بود یا لاغر؟ در احادیث مربوط به فضایل صحابه در رابطه با او فضیلتی ذکر شده است یا خیر؟ در غزوه‌ای شرکت کرده است یا خیر؟ اگر شرکت کرده، نام آن جنگ چه بوده و چه کرده است؟ و دیگر چیزهایی که به شرح حال صحابی مربوط است. سپس احادیث آن صحابی را ذکر می‌کند. از این رو گفتیم: این کتاب، معجم است، یعنی به معرفی صحابه پرداخته است. وی تمام این موارد را در تعریف اصحاب، با ذکر سند نقل می‌کند، در نتیجه هر

سندی حدیث محسوب می‌شود، حتی اگر بطور مثال از یونس بن بکار نقل می‌کند که معاذ بن جبل در سال ۸۰ هجری وفات یافت، این نیز حدیث محسوب می‌شود؛ با اینکه می‌دانیم، این مطلب قول یکی از راویان متاخر است، اما حدیث شمرده شده و از جمله احادیث المعجم الکبیر طبرانی است. از این رو می‌توانیم بگوییم: این کتاب مسند نیست، زیرا با مسانید تفاوت دارد؛ زیرا در مسانید احادیث مرفوع از پیامبر صلی الله علیه و سلم نقل می‌شود اما در این کتاب هم احادیث مرفوع و هم غیر مرفوع ذکر شده است. به علاوه در مسانید به معرفی صحابه نمی‌پردازند در حالی که در این کتاب اصحاب آنگونه که ذکر کردم، تعریف شده‌اند. تفاوت‌های دیگری نیز وجود دارد که آنچه گفتیم، مهم‌ترین آنها می‌باشد.

این کتاب مورد توجه و اهتمام برخی علما قرار گرفته است؛ یکی از مهم‌ترین آنها کاریست که هیثمی در مجمع الزوائد انجام داده است؛ ایشان احادیث زاید بر کتب شش‌گانه، یعنی صحیحین و سنن اربعه را که در شش کتاب معاجم سه‌گانه امام طبرانی، مسند امام احمد، مسند بزار و مسند ابویعلی آمده را در این کتاب گرد آورده است.

سوم: تحفه الأشراف:

تحفه الأشراف نوشته امام مزی است؛ ایشان اطراف کتاب‌های شش‌گانه و برخی از ملحقات آن را در این کتاب گرد آورده است؛ این کتاب در موضوع اطراف تالیف شده است، پس ابتدا باید موضوع را بشناسیم تا بتوانیم این اثر را خدمت شما معرفی نماییم و بیان کنیم که این کتاب چه خدمتی را به ما ارائه نموده است.

أطراف الحديث:

منظور از طرف الحديث، جزئی از متن حدیث است که دلالت بر بقیه‌ی آن دارد، یا معنای حدیث ذکر شده و دلالت بر آن دارد؛ مثلاً: عبارت «إنما الأعمال بالنیات»^۱، طرف الحديث است که دلالت بر تمام این حدیث دارد؛ یعنی بر: «إنما الأعمال بالنیات وإنما لكل امرئ ما نوى...» تا پایان حدیث دلالت دارد. یا معنای حدیث ذکر شده و دلالت بر تمام متن حدیث می‌کند، مانند: «حدیث عرنیین»؛ ملاحظه می‌کنیم که در اینجا جزئی از حدیث را ذکر نکرده است، بلکه معنایی را آورده که دلالت بر حدیث دارد. مفاد حدیث عرنیین از این قرار است که گروهی به مدینه آمدند و پیامبر صلی الله علیه و سلم آنان را مورد اکرام

۱- به روایت بخاری (۱، ۶۶۸۹)؛ مسلم (۱۹۰۷)؛ ابوداود (۲۱۸۶)؛ ترمذی (۱۶۴۷)؛ نسائی (۱/۵۸-۶۰)؛ ابن ماجه (۴۲۲۷)؛ احمد، شماره: (۱۶۸، ۳۰۰)؛ حمیدی (۲۸)؛ مالک (۹۸۳- روایت محمد بن حسن)؛ ابن خزیمه (۱۴۲) و دیگران، از حدیث عمر بن خطاب رضی الله عنه.

قرار داد و آنان را راهنمایی کرد تا از ادرار شتر بنوشند و از بیماری‌ای که داشتند شفا پیدا کردند. ۱ پس از این همه نیکی که پیامبر صلی الله علیه و سلم در حق آنان نمود، آنان شتر صدقه را دزدیده و چشم چوپانان را از حدقه درآوردند. پیامبر صلی الله علیه و سلم عده‌ای را به دنبال آنها فرستاد، آنها را گرفته و همانطور که چشمان چوپانان را درآوردند، چشمان آنها را درآورد؛ یعنی آهن داغ را وارد چشمان آنها کرده و اینگونه آنان را مجازات نمود.

خلاصه اینکه ایشان در تعبیر معنای این حدیث از لفظ «حدیث عرنیین» استفاده کرده است. در نتیجه گاهی جزئی از حدیث را که دلالت بر بقیه‌ی آن دارد ذکر می‌کند و گاه معنی حدیث را که دلالت بر تمام حدیث دارد، ذکر می‌کند. این است منظور از اطراف.

مقصود این کتاب:

هدف و مقصود این‌گونه کتاب‌ها، متن نیست، بلکه مقصود و هدف آنها اسانید است. وقتی علما این‌گونه کتاب‌ها را تالیف می‌نمودند، تلاش داشتند که اسناد را بطور کامل ذکر نمایند و آنکه اسناد را بطور کامل ذکر نمی‌کرد، در واقع اندیشه اطراف را حذف کرده بود و کتابش ارزشی نداشت و فایده‌ای برای آن تصور نمی‌شد؛ از این دست، کتاب‌هایی وجود دارد، مانند کتاب «ذخائر الموارث» نوشته نابلسی که ارزش علمی آن قابل قیاس با کتاب تحفة الأشراف نیست، زیرا ارزش کتاب‌های اطراف در توجه آنها به اسانید است، در حالی که کتاب ذخائر الموارث، اسانید را مختصر نموده و از ارزش علمی آن کاسته شده است.

اندیشه اطراف، تمرکز بر اسانید است، اما برای اینکه گفته شود منظور از این اسناد، حدیث معینی است و از آنجا که منظور و مقصود، متن حدیث نیست، بخشی از حدیث ذکر شده و دلالت بر باقی آن دارد.

بکارگیری شیوه اطراف توسط علمای گذشته:

علمای گذشته عادت داشتند که از چنین روشی برای مذاکره و گفتگو یا برای دریافت احادیثی که محدث نسبت به دوست و یا شیخش از آن اطلاع ندارد، استفاده نمایند. در نتیجه دو نفر گرد هم آمده و یکی از آنها به دیگری می‌گفت: در فلان باب چه احادیثی در اختیار داری؟ دیگری می‌گفت: فلان و فلان حدیث، حدیث عرنیین و حدیث «انما الأعمال بالنیات»؛ سپس به ذکر احادیثی می‌پرداخت که در آن باب در اختیار داشت؛ حال اگر سائل نیز آن احادیث را می‌دانست، دیگر ادامه نمی‌داد و اگر نمی‌دانست، در مجلس مذاکره و گفتگو با ذکر اسناد، آنها را بیان می‌کرد. طرف دیگر نیز چنین می‌کرد.

چه بسا هدف آنها از ذکر بخشی از احادیث، به یاد آوردن تمام حدیث بود، پس یکی به دیگری می‌گفت: در فلان باب چه احادیثی را در خاطر داری؟ و دیگری می‌گفت: فلان و فلان و فلان حدیث را حفظ دارم و تنها جزئی از متن هر یک از این احادیث را ذکر می‌کرد؛ این کار کمک می‌کرد تا احادیثی را که حفظ داشتند به خاطر آورند.

این روش و عادت همیشگی علما بود. ابوزرعه به عبدالله بن امام احمد گفت: پدرت هفتصد هزار حدیث حفظ است. عبدالله گفت: تو از کجا می‌دانی؟ ابوزرعه گفت: ابواب این احادیث را با او مذاکره نمودیم.

البته هفتصد هزار حدیث، به شمول احادیث تکراری، آثار موقوف بر صحابه و آثار مقطوع بر تابعین و ... می‌باشد؛ از این رو می‌گفتند: محدث بدون اطراف، مانند مرد بدون اطراف است، یعنی مانند مردی است که دست و پا ندارد و این بر اهمیت اطراف دلالت دارد. اطراف را رؤوس الأحادیث نیز می‌نامیدند.

اولین کسی که در مورد اطراف حدیث دست به تالیف زد چه کسی بود؟

اولین کسانی که در این زمینه دست به تالیف زدند، خلف واسطی و ابومسعود دمشقی بودند و هر دوی آنها هم‌عصر یکدیگر بودند، یکی از آنها در سال ۴۰۰ هـ وفات یافته است و دیگری در سال ۴۰۱ هـ هر دوی این‌ها نیز در رابطه با اطراف صحیحین، یعنی بخاری و مسلم تالیف دارند؛ اما مشخص نیست که کدام یک زودتر دست به چنین کاری زده است. امام مزی در نوشتن اطراف صحیح بخاری و صحیح مسلم به تلاش‌های این دو تکیه نمود. پس از این دو، ابن عساکر گام در این میدان نهاد و چون مشاهده کرد که خلف واسطی و ابومسعود دمشقی پیش از او در رابطه با اطراف صحیح بخاری و مسلم فعالیت نموده‌اند، وی اطراف سنن چهارگانه را به نگارش درآورد، یعنی: سنن ابوداود، ترمذی، نسائی و ابن ماجه. همچنین ابن طاهر مقدسی در رابطه با اطراف کتاب‌های شش‌گانه دست به تالیف زد.

مزی و کتابش تحفه الأشراف:

مزی، تلاش‌های ابن عساکر، خلف واسطی و ابومسعود دمشقی را در کتاب «تحفه الأشراف» گردآورد و چیزهایی نیز بر آن افزود و آن را مرتب کرده و تصحیح کرد و کتاب به این شکل، به صورت مقبول درآمد. مشخص است که مزی از تلاش ابن طاهر مقدسی اطلاعی نداشته است، زیرا مطلقاً به آن اشاره نکرده است، بلکه به تلاش‌های علمای دیگر اشاره نموده است. مزی این کتاب‌ها را با یکدیگر پیوند نمود و تکمله و مواردی اضافی را نیز بدان افزود.

این تکمله‌ها بر ابن عساکر زده شده است؛ از این رو در اثنای کلامش می‌بینیم که چون - تکمله‌ای را ذکر می‌کند- قبل از آن حرف «کاف» را قرار می‌دهد؛ معنی این حرف در کتاب تحفة الأشراف این است که این بخش از تکمله‌های مزی بر ابن عساکر است.

گاه نیز مواردی اضافی را می‌افزاید و قبل آن حرف «ز» را قرار می‌دهد. یعنی این بخش از زیاداتی است که مزی بر ابن عساکر افزوده است.

اندیشه کتاب مذکور، بر مرتب کردن احادیث بر اساس اطراف استوار است و هدفش در آن جمع و گردآوری اسانید یک حدیث چه از یک کتاب و چه از کتاب‌های شش‌گانه، به صورت یک جا و در یک موضع است. این مسئله برای محدثین خیلی مهم است؛ زیرا با توجه به اسناد است که می‌توان حکم به صحت و یا عدم صحت متن داد و این همان چیزی است که از طریق آن می‌توان علل احادیث را کشف نمود.

از این رو برخی از محدثین معتقد به برتری صحیح مسلم بر صحیح بخاری هستند و این بدین معنی نیست که صحیح مسلم صحیح‌تر است، همچنین به این معنی نیست که صحیح بخاری جایگاه و منزلت پایین‌تری دارد، بلکه می‌گویند: در صحیح مسلم رشته و بافت احادیث بهتر از بافت و رشته احادیث در صحیح بخاری است؛ زیرا مسلم هر حدیث را با تمامی طرق آن در یک جا جمع کرده است، بر خلاف بخاری که احادیث را در مواضع گوناگون ذکر کرده است.

آنها می‌گویند: صحیح مسلم از حیث ساختار حدیثی بهتر است، زیرا مسلم حدیث را در برابرت آشکار می‌نماید؛ با این روش ما می‌توانیم ببینیم که اگر در یکی از طرق فلان حدیث راوی‌ای وجود دارد که در مورد آن بحث است، در طریق دیگر این اشکال برطرف شده است و به این شکل، شک و تردید ما مبنی بر امکان وجود ضعف در فلان حدیث، برطرف می‌شود. یا ممکن است در برخی از طرق حدیث شاهد علت قادحه باشیم که با وجود سایر طرق این علت برطرف می‌شود، یا سایر طرق این علت را می‌پوشاند و غیره. پس وجود اسانید در یکجا و یک موضع از این بابت حائز اهمیت است.

چگونگی ترتیب این کتاب توسط مزی:

مزی کتاب خود را بر مبنای مسانید صحابه تنظیم نموده است و به عنوان مثال، احادیث ابوهریره رضی الله عنه را در یک جا و احادیث عایشه رضی الله عنها را در جایی دیگر قرار داده و در مورد سایر راویان نیز همین ترتیب را رعایت کرده است.

سپس این احادیث را بر مبنای روایانی که از اصحاب روایت کرده‌اند، مرتب نموده است؛ پس اگر صحابی از آنانی باشد که روایات زیادی دارند، احادیث او را بر حسب کسانی که از او روایت کرده‌اند، مرتب می‌نماید؛ به عنوان مثال: تعداد احادیث ابوهریره ۱ در کتاب «تحفه الأشراف» حدود ۳۶۰۰ حدیث است؛ یعنی مجموع روایات ابوهریره رضی الله عنه در کتاب‌های شش گانه حدود سه هزار و ششصد حدیث است.

پس اگر کسی بخواهد برای اطلاع از اسانید یکی از احادیث ابوهریره رضی الله عنه در کتاب‌های شش گانه، به کتاب «تحفه الأشراف» مراجعه کند، مانند حدیث «کلمتان خفیفتان علی اللسان...»^۱، چه بسا خسته شود و از جستجو در این کتاب دست بکشد، زیرا نمی‌داند که این حدیث در کجای مسند ابوهریره قرار دارد، ابتدا، وسط و یا آخر آن؟ در نتیجه مجبور است تمام احادیث ایشان را جستجو نماید و این کار تلاش و وقت زیادی را از او می‌گیرد.

اما شما به مجرد اطلاع از بخشی از اسناد حدیث، می‌توانید خدمات متعددی دریافت کنید؛ پس اگر بتوانید نام راوی‌ای را که از ابوهریره روایت کرده پیدا کنید، مثلاً راوی سعید بن مسیب باشد، در این صورت بجای جستجو در ۳۶۰۰ حدیث، بطور مثال تنها در پانصد حدیث جستجو می‌نمایید و این‌گونه دایره جستجو را تنگ می‌کنید.

با فرض اینکه روایات سعید بن مسیب از ابوهریره در کتاب‌های شش‌گانه ۵۰۰ حدیث باشد، سایر روایات از ابوهریره، از جمله روایات سلیمان بن یسار یا سلمان اغر، یا روایات ابوسلمه بن عبدالرحمن یا سایر روایات کنار گذاشته می‌شود و تنها مرویات سعید بن مسیب از ابوهریره مورد بررسی قرار می‌گیرد.

البته لازم به ذکر است که این ۵۰۰ حدیثی که سعید بن مسیب از ابوهریره روایت کرده تمامی روایات سعید بن مسیب نیست، زیرا سعید بن مسیب از تعدادی دیگر از صحابه نیز روایت دارد و این‌ها فقط احادیثی است که از ابوهریره روایت کرده است.

حال اگر برای پژوهشگر، بررسی ۵۰۰ حدیث سخت است، می‌تواند با ارائه یک خدمت

۱- به روایت بخاری (۶۴۰۴)؛ مسلم (۲۶۹۴)؛ ترمذی (۳۴۶۷)؛ نسائی در «عمل الیوم واللیله» (۸۳۰) و ابن ماجه (۳۸۰۶) از حدیث ابوهریره رضی الله عنه؛ کامل حدیث از این قرار است: «كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ، حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ»: «دو کلمه وجود دارد که بر زبان، سبک، ولی در ترازوی اعمال، سنگین، و نزد خداوند، محبوب اند: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ».

اسنادی، از خدمات دیگری بهره‌مند شود؛ اگر او بتواند کسی را که از سعید بن مسیب روایت کرده، تعیین نماید، می‌تواند دوباره دایره بررسی را تنگ نماید و بطور مثال بجای پژوهش در ۵۰۰ حدیث، در ۲۰۰ حدیث به جستجو بپردازد. و اگر فرض کنیم که آنکه از سعید بن مسیب روایت کرده، محمد بن مسلم بن شهاب زهري است، دیگر لازم نیست که در ۳۶۰۰ یا ۵۰۰ حدیث به جستجو بپردازیم، بلکه می‌توان تنها در ۲۰۰ حدیث به جستجو پرداخت، یعنی احادیثی که زهري از سعید بن مسیب از ابوهریره روایت کرده است. البته این ۲۰۰ حدیث، تمام احادیث زهري نیست، زیرا زهري از شیوخ و اساتید متعددی روایت کرده است و این تنها احادیث زهري از سعید بن مسیب از ابوهریره است.

ممکن است ۲۰۰ حدیث نیز برای ما زیاد باشد و جستجو در این تعداد سخت باشد، حال اگر بتوانیم کسی را که از زهري روایت کرده شناسایی کنیم، می‌توانیم دایره جستجو را خیلی تنگ‌تر نماییم؛ به عنوان مثال اگر کسی که از زهري روایت کرده، سفیان بن عیینه باشد، می‌توانیم دایره جستجو را تا بیست یا سی یا پنجاه حدیث کاهش دهیم. و بجای جستجو در ۳۶۰۰ یا ۵۰۰ یا ۲۰۰ حدیث در تعداد معقولی به جستجو بپردازیم.

این درجه، درجه چهارم است؛ صحابی، ابوهریره است، تابعی سعید بن مسیب است، کسی که از او روایت کرده زهري است و کسی که از زهري روایت کرده سفیان بن عیینه است که در درجه چهارم قرار دارد؛ این آخرین درجه‌ای است که مزى به ترتیب راویان پرداخته است و بیش از چهار درجه ترتیب ننموده است؛ زیرا پس از درجه چهارم، اسانید زیاد می‌شود و دیگر در ترتیب بندی، فایده‌ای وجود ندارد، بلکه چه بسا مقاصد بسیار بزرگی را از دست بدهید و چه بسا این حدیث از طرق متعدد از سفیان بن عیینه روایت شده باشد و شما آن را تنها از برخی طرق تخریب نمایید و ندانید که این حدیث سفیان بن عیینه از طرق دیگری نیز روایت شده است؛ پس بعد از آن دیگر فایده‌ای در ترتیب وجود ندارد. اما مزى در همین حال نیز ترتیب خاصی را رعایت کرده است که در موارد زیر خلاصه می‌شود:

اگر احادیث سفیان بن عیینه که از زهري و زهري از سعید بن مسیب و سعید بن مسیب از ابوهریره روایت کرده‌اند، ۵۰ حدیث باشد، این ۵۰ حدیث ممکن است به این صورت باشد که برخی از آنها در کتاب‌های ششگانه آمده باشد، برخی در پنج کتاب از شش کتاب، برخی در چهار، برخی در سه، برخی در دو و برخی در یک کتاب آمده باشد. مزى حدیثی را که در شش کتاب آمده بر حدیثی که در پنج کتاب ذکر شده مقدم نموده است و حدیثی را که در پنج کتاب آمده بر حدیثی که در چهار کتاب آمده مقدم نموده و به همین شکل تا پایان مرتب نموده است. به همین خاطر در پایان مسند راوی پایین، مثلاً

سفیان بن عیینه، روایت را تنها به یکی از کتاب‌های شش‌گانه منتسب نموده است.

حال اگر تعداد ارجاعات یکی باشد، اما گوناگون باشند، کدام یک مقدم است؟ به عبارت دیگر اگر چند حدیث داشته باشیم که همگی آنها را پنج تن از صاحبان کتاب‌های شش‌گانه روایت نموده باشند، اما برخی از آنها را مثلا بخاری و ابوداود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه روایت کرده باشند و برخی دیگر را مسلم و ابوداود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه؛ کدام یک از این دو مقدم می‌شوند؟ روایتی که در بخاری، ابوداود، نسائی، ترمذی و ابن ماجه آمده بر روایتی که در مسلم، ابوداود، ترمذی، نسائی و ابن ماجه آمده مقدم است، زیرا بخاری بر مسلم مقدم است.

همچنین اگر روایتی را مسلم، ابوداود، نسائی و ابن ماجه روایت کرده باشند و حدیث دیگری را مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه روایت کرده باشند، حدیثی که مسلم و ابوداود و نسائی و ابن ماجه روایت کرده‌اند بر حدیثی که مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه روایت کرده‌اند، مقدم است.

ایشان صاحبان کتاب‌های شش‌گانه را آنگونه که شایسته است، مقدم می‌دارد؛ ترتیب صاحبان کتاب‌های شش‌گانه از این قرار است: ابتدا بخاری، سپس مسلم، ابوداود، ترمذی، نسائی و سپس ابن ماجه.

مزی چگونه صاحبان مسانید، از صحابه و تابعین و دیگران را مرتب نموده است؟ پاسخ: بر اساس حروف الفبا.

مزی چگونه این کتاب را تقسیم نموده است؟ مزی کتاب تحفه الأشراف را به دو بخش تقسیم کرده است: بخش مسانید و بخش مراسیل.

بخش مسانید:

منظور از آن احادیثی است که صحابه روایت کرده‌اند؛ پس چنانچه راوی از مردان و یا زنان صحابی باشد، در قسم مسانید قرار می‌گیرد.

بخش مراسیل:

اگر راوی، پایین تر از صحابی باشد، مثلا از تابعین یا بعد از آنها باشد، مزی آنها را در بخش مراسیل قرار می‌دهد.

آنگونه که به ذهن متبادر می‌شود، مراسیل مخصوص تابعین نیست، بلکه گاه شامل اقوال علما در رابطه با رجال حدیث می‌شود؛ مانند آنچه در مقدمه صحیح مسلم یا در علل ترمذی آمده و به نقل اقوال علما در رابطه با جرح و تعدیل راویان پرداخته‌اند، مانند سخن عبدالله بن مبارک در رابطه با عبّاد بن کثیر در مقدمه صحیح مسلم.

همچنین مراسیل می‌تواند شامل قول یکی از این امامان باشد، که این می‌تواند تشویق به انجام فضیلت و یا مانند آن باشد، مانند آنچه که مسلم تقریباً در آخر کتاب الصلاة آورده است، آنجا که به ذکر دقیق طرق گوناگون یک حدیث می‌پردازد و چون در تخریج آن متحمل سختی و مشقت می‌شود، با سندش از یحیی بن ابی کثیر نقل می‌کند که گفت: «لا یتستاع العلم براحه الجسد» وقتی مسلم در تخریج طرق آن حدیث با سختی و دشواری مواجه شد و پس از همه آن سختی‌ها، کار تخریج آن حدیث را به پایان برد، احساس حلاوت و شیرینی کرد و گفت: «العلم لا یتستاع براحه الجدی، لا بد للعلم من تعب»: «علم به راحتی بدست نمی‌آید، بلکه برای کسب علم باید خستگی چشید»؛ این مقوله‌ی یحیی بن کثیر می‌تواند حکمت، ضرب المثل و یا غیره باشد.

در نتیجه مراسیل می‌توانند مراسیل به معنای واقعی باشند، مانند حدیثی که یک تابعی از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت می‌کند؛ این همان مرسل اصطلاحی است؛ و نیز می‌تواند مقوله‌ای از یک امام باشد، مانند امام احمد یا یحیی بن معین یا عبدالله بن مبارک یا سفیان ثوری، یا یحیی بن ابی کثیر و یا سایر امامان؛ مزی هر مقوله و گفته‌ای را چه مربوط به رجال و راویان باشد، یا حکمت و یا قول باشد در بخش مراسیل قرار داده است. مزی این اقوال را بر حسب گوینده آنها مرتب نموده است؛ اگر تابعی آن را از پیامبر ج روایت کرده باشد، آن را در بخش نام تابعی قرار می‌دهد؛ مثلاً اگر تابعی مورد نظر، حسن بصری باشد، آن را در بخش «حاء» قرار می‌دهد و اگر یحیی بن ابی کثیر باشد، آن را در حرف «یاء» قرار می‌دهد؛ وقتی یحیی بن ابی کثیر می‌گوید: «لا یتستاع العلم براحه الجسد»^۱ باید به حرف «یاء» رجوع کرد؛ این مقوله را می‌توان در آنجا پیدا کرد.

اما بخش مسانید به نسبت بخش مراسیل هم احادیث بیشتری دارد و هم فایده بیشتری.

مزی بخش اسانید را به دو قسم تقسیم نموده است: قسم مربوط به مردان و قسم مربوط به زنان. ایشان قسم مردان را مقدم نموده است و آن را بر اساس ترتیب معینی ذکر کرده است. - که بعداً در مورد آن سخن خواهیم گفت - سپس به قسم زنان پرداخته است و آن

را بر همان اساس مرتب نموده است. سپس به بخش مراسیل پرداخته و آن را نیز به مردان و زنان تقسیم نموده و هم برای قسم مردان و هم زنان ترتیب معینی را اتخاذ کرده است.

ترتیب معین مزی از این قرار است: ایشان در قسم مردان ابتدا از کسانی شروع می‌کند که با نام خود معروف هستند؛ مثلاً عمر بن خطاب با نامش معروف است؛ پس او را در بخش حرف «ع» ذکر می‌کند، زیرا ایشان صحابه را بر اساس حروف تقسیم نموده است؛ عبدالله بن عباس را نیز در بخش حرف «ع» ذکر می‌کند، حال کدام یک مقدم است: عمر بن خطاب یا عبدالله بن عباس؟ عبدالله بن عباس مقدم است، زیرا بعد از «ع» حرف «ب» آمده است و این مقدم است بر اسمی که حرف اول آن «ع» و حرف دوم آن «م» است؛ این در مورد اصحابی بود که با نام خویش معروف هستند. بعد از آن به اصحابی می‌پردازد که با کنیه خود معروف و شناخته می‌باشند؛ ایشان در این بخش غالباً یکی از دو مورد ذیل را ذکر می‌کند: یا صحابی‌ای که نامش شناخته و معروف نیست و با کنیه خود معروف است؛ یا صحابی‌ای که با کنیه خود مشهور است، اما نامش شناخته است، ولی در نامش اختلاف است، مانند ابوهریره که حدود سی قول در تعیین نام ایشان وجود دارد، از این رو مشکل است که مزی او را مثلاً عبدالرحمن بن صخر دوسی بداند، زیرا برخی از مردم ممکن است ایشان را با نام دیگری بشناسند؛ از این رو ایشان صحابی را با عنوانی ذکر کرده که با آن مشهور و معروف است و جای هیچ ابهامی نیست. گاه برخی از صحابه هم با نام و هم با کنیه خود معروف و مشهور هستند، مانند ابوذر جندب بن جناده، در حرف «ج» که ممکن است آن را در بخش کنیه‌ها قرار دهد، زیرا کنیه او آنقدر مشهور است که ممکن است بر نامش نیز غالب باشد، اما غالباً در صورتی که نام صحابی معروف و معین باشد و اختلافی در آن نباشد، شما را به نامش ارجاع می‌دهد؛ به این صورت که اگر به قسم کنیه‌ها رجوع کنید و حرف «ذال» و اسم «ابو ذر» را پیدا کنید، می‌بینید که می‌گوید: ابو ذر جندب بن جناده؛ منظورش این است که به حرف «جیم» مراجعه کنید، زیرا در این بخش - یعنی بخش کنیه‌ها - احادیث او را نخواهید یافت، بلکه در حرف «جیم» آن را پیدا خواهید کرد.

این در رابطه با بخش کنیه‌ها بود.

وی بعد از قسم کنیه‌ها، قسم راویان مبهم را ذکر کرده است؛ منظور از مبهم‌ها، راویانی هستند که نامشان شناخته و معروف نیست و حدیث به این صورت ذکر می‌شود: یکی از تابعین می‌گوید: «حدثنی رجل من الصحابة»، یا «رجل من أصحاب النبی»، یا «رجل قد

صحاب النبی»؛ یا «رجل» قال: سمعت رسول الله يقول كذا؛ و مجرد اینکه می‌گوید: سمعت رسول الله يقول كذا، دلالت بر این دارد که این شخص صحابی است.

مهم این است که اگر راوی صحابی باشد و نامش معروف نباشد، در قسم راویان مبهم ذکر می‌شود و این راویان مبهم بر اساس نام راویانی که از آنها نقل کرده‌اند، از تابعین مرتب می‌شود، مثلاً اگر کسی که از مبهم روایت کرده است سعید بن جبیر باشد، احادیث آن فرد مبهم در حرف «س» قرار می‌گیرد و اگر محمد بن سیرین باشد در حرف «م» و اگر حسن بصری باشد در حرف «ح» و به همین ترتیب.

مزی در بخش زنان نیز دقیقاً همین ترتیب را رعایت کرده است، یعنی ابتدا زنانی که با نامشان معروف‌اند، سپس آنانی که با کنیه خود معروف‌اند و آنگاه زنان مبهم را ذکر کرده است.

وی در بخش مراسیل نیز همین ترتیب را رعایت کرده است و ابتدا از مردانی نام برده که به نام معروف و شناخته شده‌اند، سپس مردانی که به کنیه شناخته شده‌اند، سپس راویان مرد مبهم و پس از آن در مورد زنان نیز همین ترتیب را رعایت کرده است.

وی در بخش مردان، به عنوان مثال وقتی به راوی‌ای می‌رسد که به نام مشهور و معروف است، اگر آن راوی از جمله کسانی باشد که روایات زیادی دارند، احادیثش بر اساس نام کسانی که از او روایت کرده‌اند مرتب می‌شود و اگر از کسانی باشد که روایت کمی دارند، بر اساس تخریج‌گران؛ یعنی اگر تعداد احادیث یک صحابی ده حدیث باشد، مزی این تعداد را اندک محسوب نموده و نیازی به مرتب نمودن آن مطابق تابعینی که از صحابی روایت نموده‌اند نمی‌بیند، از این رو این ده حدیث بر اساس تخریج‌گران آن مرتب می‌شوند، یعنی روایتی که در هر شش کتاب آمده بر روایتی که در پنج کتاب آمده، مقدم است؛ روایتی که در پنج کتاب آمده بر روایتی که در چهار کتاب آمده، مقدم است، روایتی که در چهار کتاب آمده بر روایتی که در سه کتاب آمده مقدم است، روایتی که در سه کتاب آمده بر روایتی که در دو کتاب آمده بر روایتی که در دو کتاب آمده مقدم است و روایتی که در دو کتاب آمده بر روایتی که در یک کتاب آمده مقدم است و اگر تعداد آنها برابر باشد، کتابی مقدم می‌شود که حق دار تر است، ابتدا بخاری، سپس مسلم، سپس ابوداود، سپس ترمذی، سپس نسائی و سپس ابن ماجه.

این در صورتی است که صحابی روایات کمی داشته باشد، اما در صورتی که صحابی از کسانی باشد که روایات زیادی دارند، مثلاً تعداد احادیث او بیست و یا بیشتر باشد، مزی او

را در این دسته جای داده و در چنین حالی، احادیثش را بر اساس تابعینی که از او روایت کرده‌اند مرتب می‌نماید.

پس چنانچه چند تابعی از این صحابی روایت کرده باشند، مثلاً: حسن بصری، محمد بن سیرین، سعید بن جبیر، یحیی بن ابی‌کثیر؛ در چنین حالی، مزی این تابعین را در روایت از آن صحابی بر اساس حروف الفبا مرتب می‌نماید، گویا وی آن صحابی -مثلاً ابوهریره- را همچون گوهری گرانبها می‌داند؛ و روایاتی را که از ایشان شده به بخش زنان و سپس بخش مردان تقسیم می‌کند؛ آنگاه مردان را نیز اینگونه تقسیم می‌نماید: آنانی که با نام خود معروف هستند، سپس آنانی که با کنیه خود معروف هستند سپس افراد مبهم. آنگاه در مورد زنان نیز چنین ترتیبی را رعایت می‌کند.

پس اگر راوی‌ای به نام ابوسلمه بن عبدالرحمن از ابوهریره روایت کند، مزی او را در بخش کنیه‌ها و در حرف «س» قرار می‌دهد؛ اگر حفصه بنت سیرین از ابوهریره روایت کرده باشد، آن را در بخش زنان، حرف (حاء) قرار می‌دهد و هر قسمی بر اساس حروف مرتب شده است؛ اگر یک راوی مبهم از ابوهریره روایت کرده باشد، روایتش در آخر و قبل از بخش زنان قرار دارد.

همانند همین چیزهایی را که در مورد ابوهریره گفتیم، در مورد راوی‌ای که از ایشان روایت کرده نیز می‌توانیم بگوییم؛ مثلاً به ابوصالح ذکوان السمان مراجعه می‌کنیم و می‌بینیم تعداد احادیث او از ابوهریره حدود ۵۰۰ حدیث است و این تعداد، زیاد است؛ در نتیجه کسانی که از ابوصالح ذکوان السمان روایت کرده‌اند، همان‌گونه تقسیم‌بندی می‌شوند؛ گویا شما ابوصالح ذکوان السمان را به منزله ابوهریره یا تحفه‌الاشراف قرار داده‌اید؛ پس اصل تقسیم همان است اما بر حسب کم یا زیاد بودن متفاوت است.

حال می‌خواهیم مسند ابوهریره و کسانی را که از ایشان روایت کرده‌اند، به تصویر بکشیم: یک از این راویان ابراهیم بن اسماعیل است، مزی این شخص را در حرف «الف» قرار داده است؛ یکی دیگر از این راویان دینار ابو عبدالله است که مزی او را در حرف «د» قرار داده است؛ از دیگر راویان ذکوان ابوصالح السمان است؛ تعداد احادیث ذکوان از ابوهریره ۵۸۸ حدیث است که تعداد زیادی است؛ اگر بخواهیم به احادیث ابوهریره مراجعه کنیم، ۳۶۰۰ حدیث است، که خیلی زیاد است، به احادیث ابوصالح السمان مراجعه می‌کنیم، این هم زیاد است و ۵۸۸ حدیث است، ما دنبال کسی می‌گردیم که دایره پژوهش را برای ما تنگ نماید و حدیث مورد نظر خویش را پیدا کنیم؛ پس به کسانی مراجعه می‌کنیم که از

ذکوان السمان روایت کرده‌اند، این افراد نیز به همان ترتیب مرتب شده‌اند؛ پس ابتدا روایت ابراهیم بن ابی میمون از ذکوان از ابوهریره آمده، سپس بکیر، سپس حبیب، سپس حکیم، بعد از آن دوید، پس از آن رجاء، بعدی زید و در نهایت مسلمه. در همین ترتیب به روایت سلیمان اعمش از ذکوان ابوصالح از ابوهریره می‌رسیم؛ تعداد احادیث سلیمان اعمش از ذکوان ۲۲۴ حدیث است و این تعداد زیاد است و وقت زیادی را از پژوهشگر می‌گیرد؛ به همین خاطر مزی راویانی را که از سلیمان اعمش از ذکوان از ابوهریره روایت کرده‌اند، بر حسب حروف مرتب نموده است؛ با بررسی این مورد می‌بینیم که مزی روایت ابراهیم بن طهمان از سلیمان از ذکوان از ابوهریره را ابتدا ذکر کرده و بعد از آن روایات اسباط بن محمد، اسماعیل بن زکریا و جابر بن نوح و این راویان، راویان درجه چهارم محسوب می‌شوند.

درجه چهارم آخرین درجه‌ای است که مزی به دسته‌بندی آن پرداخته است و بعد از این درجه، حتی اگر تعداد احادیث یکی از راویان درجه چهار خیلی زیاد هم باشد، دیگر درجه بندی ننموده است؛ همانند احادیث ابومعاویه الضریر از سلیمان از ذکوان از ابوهریره که به عنوان یک راوی درجه چهار، ۵۲ حدیث با همین اسناد دارد. ۵۲ حدیث زیاد است و نیاز به مرتب کردن دارد، اما آیا مزی چنین کرده است؟ خیر، اما به این صورت آن را مرتب کرده است: اولین حدیث از احادیث ابومعاویه از اعمش از ابوصالح از ابوهریره، این حدیث رسول خدا است: «صَلَاةُ الرَّجُلِ فِي جَمَاعَةٍ تَزِيدُ عَلَى صَلَاتِهِ فِي بَيْتِهِ وَصَلَاتِهِ فِي سَوْقِهِ بَضْعًا وَعَشْرِينَ دَرَجَةً»^۱ «نماز انسان به صورت جماعت بر نمازی که در بازار و خانه‌اش می‌خواند، بیست و چند درجه برتری دارد»

این حدیث را مزی با «خ، م، د، ت، ق» رمزگذاری کرده است؛ یعنی: (خ) بخاری، (م) مسلم، (د) ابوداود، (ت) ترمذی، (ق) ابن ماجه قزوینی آن را تخریج کرده‌اند. حدیث بعدی وی را ینگونه رمزگذاری کرده است (م، د، ت، س، ق)، یعنی: این حدیث را پنج نفر روایت کرده‌اند، روایت قبلی را نیز پنج نفر تخریج کرده بودند که رمز آن چنین بود: «خ، م، د، ت، ق» و رمز این روایت چنین است: (م، د، ت، س، ق)؛ حدیث اول بخاطر وجود بخاری در میان تخریج کنندگان بر دومی مقدم شده است و در باقی احادیث نیز همین ترتیب را رعایت کرده است. حدیث بعدی عبارت است از: «مَنْ تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءِ، ثُمَّ أَتَى الْجُمُعَةَ، فَاسْتَمَعَ وَأَنْصَتَ...»^۲ «کسی که به خوبی وضو بگیرد و سپس برای نماز جمعه

۱- به روایت بخاری (۶۴۷)؛ مسلم (۶۴۹)؛ ابوداود (۵۵۹)؛ ترمذی (۶۰۳)؛ ابن ماجه (۷۷۴، ۷۸۶، ۷۸۷) و مالک (۱/۳۳) و دیگران از حدیث ابوهریره رضی الله عنه.

۲- به روایت مسلم (۸۵۷)؛ ابوداود (۱۰۵۰)؛ ترمذی (۴۹۸) و ابن ماجه (۱۰۹۰) از حدیث ابوهریره رضی الله عنه.

(به مسجد) برود و به خطبه‌ی جمعه گوش دهد و ساکت باشد...» تا پایان حدیث. این حدیث را «م، د، ت، ق» تخریج نموده‌اند و پس از حدیث قبلی که (م، د، ت، س، ق) آن را تخریج نموده بودند واقع شده است. چون تعداد کسانی که آن را تخریج نموده‌اند، از روایت قبلی کمتر است، قبلی پنج و این روایت چهار تخریج‌گر دارند؛ پس این است اندیشه ترتیب و تنظیم به نسبت این صحابه و کسانی که از آنان روایت کرده‌اند و آنانی که از این راویان روایت کرده‌اند. طالب علم می‌تواند به این اکتفا نماید و در خلال استفاده از کتاب التحفه ترتیب و تنظیم دقیق آن برایش روشن خواهد شد.

مثالی تفصیلی از موارد مذکور:

اگر حدیثی داشته باشیم که راوی آن ابوذر باشد، شاهد آن خواهیم بود که مزی آن حدیث را در بخش کنیه‌ها آورده است، زیرا شهرت این صحابی به کنیه‌اش بیش از شهرتش به نامش می‌باشد؛ مسند ابوذر در جلد نهم کتاب تحفه الأشراف قرار دارد. کل این کتاب ۱۳ جلد است که صاحبان اسامی در جلد نه به پایان آمده‌اند و صاحبان کنیه‌ها شروع شده‌اند؛ صاحبان اسامی نزدیک به نه و نیم جلد را به خود اختصاص داده‌اند. روی هر یک از جلدهای این کتاب متضمن اسامی افرادی است که در این جلد از آنها روایت شده است؛ به عنوان مثال بر روی جلد نه نوشته شده است: ناجیه ابوهریره، یعنی اولین اسم موجود بر روی این جلد ناجیه است، یعنی حرف «ن» و آخرین اسم ابوهریره است، یعنی کنیه و حرف «ه». یعنی اسامی مابین حرف «ن» از اسامی تا حرف «ه» از کنیه‌ها در این جلد موجود است، پس اسم یزید در این جلد قرار دارد، زیرا بعد از حرف «ن» و قبل از کنیه‌ها جای می‌گیرد. همچنین ابوذر نیز در همین جلد قرار دارد، زیرا «ذ» قبل از «ه» است. و تمامی جلدهای این کتاب به همین نحو می‌باشند.

وقتی به عنوان مثال به این جلد مراجعه نماییم در می‌یابیم که محقق -خدا خیرش دهد- در ابتدای آن فهرستی از اصحاب مذکور در این جلد و سپس کسانی که از آنان روایت کرده‌اند و به همین ترتیب، ارائه داده است.

شما از خلال این فهرست می‌توانید به سرعت، همانند شاهینی که شکارش را پیدا می‌کند، حدیث مورد نظر خود را پیدا کنید؛ این در صورتی است که به خوبی از ترتیب آن اطلاع داشته باشید، پس به سرعت می‌توانید حدیث خود را پیدا کنید. اگر از فهرست استفاده نکنید، باز این امکان برای شما وجود دارد که مطابق همان ترتیبی که در «التحفه» قرار دارد به جستجو بپردازید و با اطلاع از ترتیبی که مزی در این کتاب رعایت کرده، حدیث مورد نظر خود را پیدا کنید.

هم اکنون حدیث ابوذر رضی الله عنه در برابر ما قرار دارد و ما می‌خواهیم این کلامی را که مزی در التحفه ذکر کرده شناخته و منظور آن را دریابیم؟ و این همان ثمره‌ای است که در صورت رسیدن به صحابی به آن خواهیم رسید. شماره‌های احادیث در کتاب التحفه بصورت تسلسلی و پشت سر هم ذکر شده - که کار محقق این کتاب است - و حدیث مورد نظر ما در شماره یازده هزار و نهصد و سی و نه (۱۱۹۳۹) کتاب «تحفه الأشراف» قرار دارد.

مزی ابتدائاً و پیش از ذکر حدیث تخریج اجمالی این حدیث را اینگونه ذکر می‌کند: «م، د، ت، س، ق»، یعنی این حدیث را: مسلم، ابوداود، ترمذی، نسائی و ابن ماجه تخریج نموده‌اند. سپس متن حدیث ابوذر را ذکر کرده و لفظ «قال رسول الله صلى الله عليه وسلم» را ذکر نمی‌کند تا کتاب طولانی نشود؛ مزی در این کتاب تا آنجا که ممکن است، به اختصار روی آورده است. لفظ حدیثی که مزی ذکر کرده از قرار زیر است: «إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ يُصَلِّي فَإِنَّهُ يَسْتُرُهُ إِذَا كَانَ بَيْنَ يَدَيْهِ مِثْلُ آخِرَةِ الرَّحْلِ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَ يَدَيْهِ مِثْلُ آخِرَةِ الرَّحْلِ فَإِنَّهُ يَقْطَعُ صَلَاتَهُ الْحِمَارُ وَالْمَرْأَةُ وَالْكَلْبُ الْأَسْوَدُ»^۱، آوردن کلمه «الحدیث» به این معنی است که این حدیث ادامه‌ای دارد و اگر لفظ «الحدیث» ذکر نشود، یعنی حدیث به اتمام رسیده است. ادامه این حدیث به این صورت است که وقتی از پیامبر در مورد سگ سیاه پرسیده می‌شود، ایشان می‌گویند: «الْكَلْبُ الْأَسْوَدُ شَيْطَانٌ». مزی پس از ذکر حدیث و بیان تخریج اجمالی آن حال به بیان تخریج تفصیلی آن می‌پردازد. وی می‌گوید: «م فی الصلاة»، یعنی مسلم در کتاب الصلاة. مزی به ذکر نام کتاب اکتفا کرده و نام باب را ذکر نمی‌کند؛ اما محقق این کتاب این خدمت را به این کتاب ارائه نموده و در میان دو پرانتز نام باب را نیز ذکر کرده است و هر جا چیزی اضافه کرده، در میان دو پرانتز قرار داده است تا اینکه کلام او از کلام مزی قابل شناسایی باشد. در میان دو پرانتز نه تنها عنوان باب ذکر شده، بلکه خود حدیث نیز دقیقاً تعیین شده است. پس این حدیث را امام مسلم در صحیح خود در کتاب الصلاة در باب شماره پنجاه، حدیث دوم آن باب ذکر کرده است. سپس سند روایت را بطور کامل برای شما ذکر می‌کند، بطوری که اهل اصطلاح آن را درک می‌کنند. وی می‌گوید: مسلم فی الصلاة - فی هذا الموضع - عن شیخه شیبان بن فروخ. اولین کسی که ذکر می‌کند، شیخ مسلم از سلیمان بن مغیره است. سپس توقف نموده و فعلاً اسناد را کامل نمی‌کند، زیرا پس از آن شما را با آن پیوند خواهد داد. سپس می‌گوید: وأخرجه مسلم أيضاً؛ اما نام کتاب را ذکر نمی‌کند که منظورش همان کتاب، یعنی کتاب الصلاة است و همان باب شماره پنجاه، اما حدیث اول آن باب از دو شیخش یعنی ابوبکر بن ابی شیبه و زهیر بن حرب. اما چرا مزی این انتساب را پیش از این انجام

۱- به روایت مسلم (۵۱۰)؛ ابن ابی شیبه (۱/۲۷۶)؛ احمد (۵/۱۵۱) و دیگران از حدیث عبدالله بن صامت از ابوذر رضی الله عنه.

نداد؟ هدف وی از این کار مرتب نمودن طرق است؛ ترتیب طرق او را بر آن داشته تا چیزی را که باید مؤخر واقع شود، مقدم نموده و چیزی را که حقیقتاً مقدم نمودن است مؤخر نماید؛ این حدیث را مسلم در اینجا از ابوبکر بن ابی شیبه و زهیر بن حرب تخریج کرده است که (کلاهما) یعنی هر دوی اینها شیوخ مسلم هستند؛ ضمیر «هما» برمی‌گردد به زهیر و ابوبکر بن ابی شیبه که این دو از اسماعیل بن علیّه روایت کرده‌اند و اسماعیل آن را از یونس بن عبید روایت کرده است و چون به یونس بن عبید می‌رسد، همانند زمانی که به سلیمان بن مغیره رسید، توقف میکند. ظاهراً در اینجا محقق باید خطی می‌کشید در حالی که چنین نکرده است، زیرا این کلام همچنان ادامه دارد.

همچنین این حدیث را مسلم در کتاب الصلاة، باب پنجاه، شماره دو تخریج کرده است، اما چگونه این حدیث دوم است، در حالی که قبلاً نیز ذکر شده است؟ این حدیث دوم است، زیرا حدیث دوم از دو طریق روایت شده است، یعنی مسلم در یک جا آن را از دو طریق روایت کرده است؛ در اینجا از شیخش محمد بن مثنی و شیخ دیگرش محمد بن بشار روایت کرده و این دو از شیخ خود غندر روایت کرده‌اند و غندر در اینجا آن را از شعبه روایت کرده است.

مناسب بود در اینجا خطی گذاشته می‌شد، زیرا کلام همچنان ادامه دارد؛ پس الآن در سه جا توقف شده است: سلیمان بن مغیره، یونس بن عبید و شعبه. در ادامه به این‌ها بر خواهیم گشت.

در همانجا مسلم حدیث مذکور را از شیخش اسحاق بن ابراهیم و او از شیخش وهب بن جریر و وهب بن جریر از پدرش جریر بن حازم روایت کرده‌اند. در اینجا باز توقف نموده و کلام همچنان ادامه دارد. در همانجا مسلم از شیخش اسحاق و او از شیخش معتمر بن سلیمان و معتمر بن سلیمان از سلم بن ابی ذیال روایت کرده‌اند و در اینجا توقف نموده و کلام همچنان ادامه دارد. همچنین در همانجا مسلم آن را از شیخش یوسف بن حماد المعنی - کلمه المعنی را توضیح خواهیم داد - و یوسف از زیاد بن عبدالله بکائی و زیاد از شیخش عاصم احوال روایت کرده‌اند و در اینجا ضمیر به کسانی که به آنها اشاره کردیم باز می‌گردد؛ زیرا مزی می‌خواهد به شیوه‌ای که اهالی این فن می‌دانند کار را مختصر نماید و مجبور نباشد اسناد را بطور تمام و کمال ذکر کند، بلکه می‌خواهد همه‌ی آنها را یکجا به راوی‌ای که در آن با یکدیگر مشترک هستند، وصل نماید. اولین فرد سلیمان بن مغیره است، دوم یونس بن عبید، سوم شعبه، چهارم جریر بن حازم، پنجم سلم بن ابی ذیال و ششم عاصم الأحوال؛ تمام این شش نفر را می‌توان مانند جوی‌هایی تصور نمود که به یکجا

ختم می‌شوند و فردی که به او وصل می‌شوند، حمید بن هلال است، یعنی همه آنها از یک شیخ به نام حمید بن هلال روایت کرده‌اند.

حمید بن هلال این روایت را از راوی‌ای به نام عبدالله بن صامت روایت کرده است و عبدالله بن صامت آن را از ابوذر روایت کرده است، زیرا کلام پیش از آن دلالت دارد بر اینکه این حدیث از روایت حمید بن هلال از عبدالله بن صامت از ابوذر است.

سپس مزی شروع به ذکر احادیثی می‌کند که حمید بن هلال از عبدالله بن صامت از ابوذر روایت کرده‌اند.

حال می‌دانیم که تمامی این اسانید به حمید بن هلال از عبدالله بن صامت از ابوذر ختم می‌شود. مزی بعد از ذکر نام حمید بن هلال گفته است «به»، یعنی: هم سند و هم متن حدیث؛ یعنی: حمید بن هلال از عبدالله بن صامت از ابوذر و ابوذر از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده که ایشان این کلام را فرمود.

ایشان اینگونه تخریج این حدیث را از صحیح مسلم به پایان می‌برد و شروع به تخریج آن از سنن ابوداود می‌کند؛ وی می‌گوید: (د)، حرف (د)، یعنی سنن ابوداود. از عبارت میان دو پرانتز که کار محقق این کتاب است و برای تسهیل بیشتر کار چنین نموده، چشم می‌پوشیم. فرض می‌کنیم که به کتاب بدون تحقیق - تحفه مراجعه کرده‌ایم، در می‌یابیم که منظور از ضمیر ه در کلمه «فیه» کتاب الصلاة است؛ پس ابوداود این حدیث را در کتاب الصلاة، باب شماره ۱۱۱، حدیث اول تخریج نموده است. ابوداود حدیث مذکور را از شیخ حفص بن عمر روایت کرده است و حفص بن عمر نیز آن را از شعبه. مزی بعد از نام شعبه می‌گوید: «به»؛ برای دانستن معنای این کلمه باید ببینیم آیا قبلا نام شعبه ذکر شده یا نه، اگر ذکر شده باشد که مسأله حل است؛ در رابطه با این روایت باید گفت: بله ذکر شده، در نتیجه شعبه این روایت را از حمید بن هلال نقل کرده است. اما اگر فرض کنیم که قبلا شعبه ذکر نشده باشد، آیا امکان آن وجود دارد که مزی تنها به ذکر این کلام اکتفا کند؟ پاسخ: خیر؛ زیرا مزی می‌خواهد توضیح دهد؛ و اگر نام شعبه پیش از این موجود نمی‌بود، می‌گفت: عن شعبه عن حمید بن هلال به؛ و باید نام راوی‌ای که شعبه از او روایت کرده مشخص شود و وی تنها بخاطر این نام راوی را ذکر نکرد که قبلا نامش ذکر شده بود، پس در اینجا کلمه «به» یعنی: از حمید بن هلال از عبدالله بن صامت از ابوذر با همان متن مذکور. و منظور از (۱۱۱) این است که ابوداود آن را در همان باب قبلی و همان حدیث قبلی از عبدالسلام بن مطهر - که شیخ ابوداود است - و محمد بن هلال روایت کرده است.

مزی، پس از آن می‌گوید: «ت»، یعنی ترمذی: «فیه»، یعنی در همان کتاب الصلاة.

در حقیقت محقق این کتاب روش معینی دارد؛ وی به باب مورد نظر نگاه می‌کند، اگر در آن باب بیش از یک حدیث بود: دو یا سه و یا بیشتر؛ دو نقطه گذاشته و سپس شماره حدیث را می‌آورد و اگر آن باب تنها در بر دارنده یک حدیث بود، فقط شماره باب را ذکر می‌کند، زیرا این باب تنها یک حدیث دارد؛ در اینجا شماره باب مورد نظر، (۱۳۷) است.

ترمذی این روایت را از شیخش احمد بن منیع روایت کرده و احمد بن منیع آن را از شیخش هشیم و هشیم از یونس بن عبید و منصور بن زاذان و هر دو از حمید بن هلال روایت کرده‌اند.

نکته: نام یونس بن عبید قبلاً ذکر شده، اما چرا مزی همانند مورد قبلی، از کلمه «به» استفاده نکرد؟

پاسخ: زیرا ایشان در اینجا نام یونس بن عبید را همراه با نام منصور بن زاذان آورده است و چون چنین کرده ضرورتاً باید میان این دو پیوند برقرار شود، از این رو گفت: کلاهما عن حمید بن هلال بمعناه. منظور مزی از عبارت «بمعناه» این است که حمید بن هلال آن را از عبدالله بن صامت از ابوذر از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت می‌کند، اما عین این لفظ را روایت نکرده است، بلکه لفظش متفاوت بوده اما معنای آن یکی است. ایشان لفظ را ذکر نمی‌کند؛ زیرا این کتاب، کتاب اسانید است نه متون، از این رو کتاب «الأطراف» نامیده شده است. در نتیجه ایشان این لفظ را بکار برد، زیرا متن چندان مورد نظرش نیست؛ اگر چه که گاهی به برخی تفاوت‌ها اشاره دارد.

کلمه «بمعناه» متفاوت است از کلمه «بمثله»، زیرا کلمه «بمثله» یعنی: همانند و مساوی با آن، اما در صورتی که بگوید «بمعناه»، یعنی لفظ متفاوت بوده و معنی یکی است. سپس می‌گوید: «حسن صحیح»، مزی در اینجا حکم ترمذی بر این حدیث را ذکر می‌کند؛ یعنی: ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن صحیح است.

پس از آن حرف «س» را ذکر می‌کند که به معنی نسائی است؛ «فیه» یعنی در همان کتاب الصلاة. و (۱:۱۷۴)، یعنی: باب: ۱۷۴، حدیث اول. از شیخش عمرو بن علی و عمرو بن علی از شیخش یزید بن زریع و یزید بن زریع از یونس نحوه. یونس در اینجا همان

یونس بن عبید است که از حمید بن هلال روایت می‌کند و حمید بن هلال از عبدالله بن صامت و او از ابوذر روایت می‌کند. کلمه «نحوه» در اینجا متفاوت است از کلمه «بمعناه» و نیز متفاوت است از «بمثله»؛ مثله، یعنی الفاظ آنها یکی است، اما «نحوه» یعنی اختلاف اندکی در الفاظ وجود دارد، اما معنی یک است؛ همین اختلاف اندک باعث شده که بگویند: «نحوه»، اما در صورتی که معنی یکی باشد ولی اختلاف الفاظ زیاد باشد می‌گویند: «بمعناه» و این است مراد و منظور از این تعبیرها.

سپس می‌گویند: «ق»، یعنی ابن ماجه قزوینی؛ «فیه»، یعنی در کتاب الصلاة، باب (۷۷)، حدیث ششم این باب از شیخش بندار که همان محمد بن بشار است و در اینجا لقب او یعنی بندار را ذکر کرده است. عن بندار عن غندر به. ما قبلنا نام غندر را داشتیم، پس می‌شود: از غندر از شعبه از حمید بن هلال از عبدالله بن صامت از ابوذر. وقتی لفظ «به» ذکر شود، به راوی نگاه می‌کنیم، اگر قبلنا نام راوی ذکر شده باشد، آن اسناد را کامل می‌کنیم. مزی در ادامه می‌گوید: «وفی الصيد»، معنی این عبارت این است که ابن ماجه این روایت را در کتاب الصيد تخریج نموده است، در باب چهارم، حدیث دوم از شیخش عمرو بن عبدالله، از وکیع، از سلیمان بن مغیره بخشی از آن را: سألت عن کلب. سلیمان بن مغیره این روایت را از حمید بن هلال روایت کرده است، اما حدیث را بصورت کامل نیاورده است، زیرا این حدیث مربوط به کتاب الصلاة است و این روایت در کتاب الصيد آمده است، در نتیجه در مورد چیزی سؤال می‌کند که مربوط به سگ است؛ می‌گویند: در مورد سگ پرسیدم، فرمود: «الکلب الأسود شیطان» و در کتاب صید تنها همین معنی آمده است.

این همان چیزی است که ما از کتاب «تحفه الأشراف» می‌خواهیم؛ ما در اینجا تمامی اسانید حدیث مورد نظر خود را که در کتاب‌های ششگانه ذکر شده، یکجا مشاهده نمودیم، اما وقتی گفت: ابوداود یا مسلم عن یوسف بن حماد المعنی عن زیاد بن عبدالله بکائی، وقتی لفظ «المعنی» مقرون به روایت دیگری بیاید، یعنی: معنای این روایت این است که همان معنای راویان دیگری است که حدیث او مقرون به حدیث آنها شده است، اما وقتی تمامی این راویان در کنار یکدیگر می‌آیند، سخت است که به شما بگوییم: این لفظ همان لفظ فلانی است، اما لفظ فلانی چنین و چنان است، بلکه تنها می‌گوییم: این لفظ تنها از آن فلانی است، اما لفظ فلانی که در اینجا یوسف بن حماد است، به معنی آمده است، یعنی تمام لفظی را که ذکر کردم، او ذکر نکرده است. این معنای کلمه معنی است.

یک نکته دیگر نیز وجود دارد و آن اینکه نام محمد بن کثیر عبدی در میان دو پُرانتز ذکر شده است و این کار را محقق انجام داده است و محقق نیز آن را از حافظ ابن حجر گرفته

است. حافظ ابن حجر به کتاب تحفه الأشراف رجوع نمود و متوجه شد که پیش از ایشان تلاش‌ها و کوشش‌هایی برای خدمت به این کتاب صورت گرفته است؛ به عنوان مثال مغلطای یکی از کسانی است که به این کتاب خدمت کرده است، وی حنفی مذهب بود. خداوند متعال در قلب این مرد محبتی کاشته بود که او را وادار می‌داشت تا به بررسی کتاب‌های امامان همت‌گمارد و خلل‌های موجود در کتاب‌های آنها را پر کند. یکی از کتاب‌هایی که مغلطای بدان خدمت نمود، کتاب تحفه الأشراف، نوشته مزنی بود؛ وی به این کتاب رجوع نمود و برخی از نواقص و ایرادات آن را برطرف کرد، اما بخش اعظم نواقص این کتاب مربوط بود به بخش کتاب «السنن الکبریٰ»، نوشته نسائی.

مطالعه و بررسی کتاب السنن الکبریٰ، بسیاری از علمای گذشته را با سختی و مشکل مواجه می‌نمود، از این رو خود مزنی چیزهایی در تکمله ابن عساکر بر السنن الکبریٰ افزود که از دید ابن عساکر مغفول مانده بود؛ در نتیجه نه ابن عساکر توانست کار تحقیق و برطرف نمودن خلل‌های السنن الکبریٰ را تکمیل نماید و نه مزنی در التحفه الأشراف توانست چنین کند. مزنی پس از به پایان بردن کتاب التحفه و فارغ شدن از آن، یک سری از روایات سنن کبریٰ نسائی را دید و چون در آن روایات بررسی کرد، احادیث زائد و طرق زائدی را پیدا کرد که بهتر بود آن را وارد کتاب می‌نمود، اما وارد نمودن این احادیث به کتابی که دقیقاً مرتب شده است، کار را سخت می‌کرد و او را مجبور می‌نمود که این کتاب را دوباره پاک نویسد تا اینکه هر چیزی در جای مناسب خود قرار گیرد، با خود گفت که چه کار کند؟ در نتیجه آن را در کتابی مستقل قرار داده و نامش را «لحق الأطراف» نامید و چیزهایی را که از او مغفول مانده بود، در این کتاب ذکر کرد.

مغلطای از کتاب «لحق الأطراف» اطلاعی نداشت، اما ابن کثیر این کتاب را در اختیار داشت، زیرا ابن کثیر شوهر دختر شیخ مزنی بود، از این رو وی نسخه‌ی موجود در نزد شیخ خود را گرفته و به حاشیه نسخه نسخه‌ی تحفه الأشراف خود پیوست داد.

پس از آن حافظ عراقی آمد، وی کتاب تحفه الأشراف را به شاگردان خود تدریس می‌کرد و در رفع نواقص کتاب مزنی، مطالبی را توضیح می‌داد.

پس از او فرزندش ولی الدین ابوزرعه آمد و تلاش پدرش را به علاوه اضافات خویش در رفع نواقص کتاب تحفه الأشراف، در کتابی موسوم به «الإطراف بأوهام الأطراف» گرد آورد؛ کتاب مذکور، کتابی کوچک است که به چاپ رسیده است.

پس از وی حافظ ابن حجر آمد، ایشان وقتی شروع به نوشتن شرح صحیح بخاری نمود،

بسیار نیازمند کتاب تحفه الأشراف بود، زیرا بخاری در مواضع گوناگونی، احادیث را قطع می‌کند و در این حالت امام ابن حجر دو راه بیشتر ندارد: یا اینکه برای هر حدیثی تمامی کتاب بخاری را ورق بزند و کتاب را از اول تا آخرش مطالعه نماید، تا شاید آن مواضع را پیدا کند که البته این کار بسیار سخت و وقت گیر است، زیرا مجبور است کتاب را بارها تکرار نماید که این کار بسیار طاقت فرسا است. یا اینکه از کتاب تحفه الأشراف استفاده کند؛ مگر اینکه وی حافظ کتاب بخاری باشد که به نظر اینگونه نبوده است، اما با استفاده از کتاب تحفه الأشراف، گویی ایشان بخاری را همچون سوره فاتحه حفظ است، از این رو این کتاب، دست راست ایشان در شرح کتاب صحیح بخاری بود و چون ابن حجر مشغول شرح صحیح بخاری می‌شد، برخی از مطالبی را که از دید مزی از صحیح بخاری یا سایر کتاب‌هایی که کتاب التحفه در بر دارد، مغفول مانده بود، تکمیل می‌کرد؛ ایشان این استدراکات را با استدراکات شیخش ولی الدین ابوزرعه و استدراکات شیخش، یعنی عراقی جمع کرد - زیرا هم عراقی و هم پسرش شیوخ ابن حجر بودند - و این مطالب را در کنار مطالبی که در «لحق الأطراف» مزی آمده بود و آنچه مغلطای نوشته بود در یک کتاب گرد آورد و نامش را «النکت الظراف علی تحفه الأشراف» نامید.

کتاب النکت الظراف بهترین کتابی است که در رابطه با استدراکات کتاب مزی تالیف شده است؛ از این رو، محقق این کتاب که خداوند خیرش دهد، این کتاب را تحت کتاب تحفه الأشراف ذکر کرده است؛ و هر جا مزی حدیثی آورده و ابن حجر برای آن حدیث تکمله و رفع نقص دارد، مطالب ابن حجر را ذیل آن حدیث قرار داده است.

حال برمی‌گردیم به ذکر نام محمد بن کثیر عبدی که توسط محقق در میان دو پرنسز ذکر شده بود: جریان از این قرار است که مسلم این حدیث را در اینجا از شیخش عبدالسلام بن مطهر و نیز از محمد بن کثیر عبدی تخریج نموده است؛ محمد بن کثیر عبدی شیخ مسلم و راوی این روایت است که از دید مزی مغفول مانده است و ابن حجر این نقص را بر طرف کرده است و محقق نیز این مطلب را در سر جای خود در میان دو پرنسز ذکر کرده است تا اینکه کلام مزی کامل و تمام باشد.

ترسیم درختی اسناد برای این حدیث می‌تواند در کشیدن تصویر طرقی که مزی ذکر کرده ما را یاری نماید؛ همانطور که دانستیم راوی این حدیث ابوذر رضی الله عنه است و عبدالله بن صامت آن را از ابوذر روایت کرده است و حمید بن هلال آن را از عبدالله روایت کرده است و ما قبلاً عرض کردیم که حمید بن هلال بسان محل برخورد رودهاست و تخریج‌گر این حدیث نامیده می‌شود. پس تخریج‌گر حدیث، راوی‌ای است که اسانید حول

آن می‌چرخد و گاهی اصل حدیث گفته می‌شود. این حدیث را هفت نفر از این راوی روایت کرده‌اند که عبارتند از: سلیمان بن مغیره، یونس بن عبید، شعبه، جریر بن حازم، سلم بن ذیال، عاصم الأحول و منصور بن زاذان.

با رجوع به سلیمان بن مغیره درمی‌یابیم که شیبان بن فروخ کسی است که از او روایت کرده است و این را مسلم روایت کرده است؛ از یونس بن عبید اسماعیل بن علیه، سپس هشیم بن بشیر و نیز یزید بن زریع روایت کرده‌اند؛ همچنین برای سلیمان بن مغیره طریق دیگر یا صحیح‌تر بگوییم: طرق دیگری نیز وجود دارد.

خلاصه مطالب قبلی:

از طریق مطالب مختصر مذکور به روش کلی امام مزی در ترتیب احادیث کتاب تحفه الأشراف پی بردیم؛ دانستیم که ایشان احادیث را بر اساس مسانید صحابه مرتب نموده است، نه بطور تصادفی، بلکه ترتیب ایشان بسیار دقیق و مطابق با اسانید است؛ ایشان صحابه را از غیر صحابه جدا نموده و صحابه را در بخشی و غیر صحابه، از تابعین و دیگران را در بخشی دیگر قرار داده است.

ایشان در هر بخشی -مثلا در بخش صحابه- مرد یا زن بودن راوی را مد نظر قرار می‌دهد؛ آنگاه مردها را اول قرار داده و زن‌ها را بعد از مردها قرار می‌دهد؛ سپس هم در بخش زن‌ها و هم مردها؛ آنها را بر حسب نام، یا کنیه و یا افراد مبهم مرتب می‌کند. صاحبان اسامی را ابتدا ذکر کرده و آنها را بر اساس حروف الفبا بطور دقیق مرتب نموده است، حرف اول، دوم، سوم و غیره. بلکه حتی اسم اول، دوم و سوم و غیره را نیز ذکر کرده است؛ وی چنین کاری را در بخش کنیه‌ها نیز انجام داده است و هر اسمی را که بعد از «ابو» یا «أم» قرار گرفته، بر اساس حروف الفبا تنظیم می‌نماید.

افراد مبهم را نیز بر اساس کسانی که از آنها روایت می‌کنند، مرتب نموده است؛ مثلا اگر کسی که از راوی مبهم روایت نموده، نامش «سعید» باشد، آن را در حرف «س» که بعدش «ع» و بعدش «ی» باشد قرار داده است و چنانچه نام راوی حسن باشد، آن را در بخشی که حرف اول آن «ح» بعدش «س» و بعدش «ن» است قرار داده است.

گاه کسی که از راوی مبهم روایت کرده، فرد مبهم دیگری است؛ در اینجا نیز تفاوتی ندارد و ایشان بر اساس نام راوی‌ای که از مبهم دوم روایت کرده، آن را تنظیم می‌نماید، اما اینها را در بخش دیگری قرار می‌دهد؛ به این معنی که ایشان بطور مثال هر دو مبهم را می‌آورد

و کسانی را که از آنها روایت کرده‌اند، بر اساس حروف الفبا تنظیم می‌نماید، از الف تا یاء. پس از آن صاحبان کنیه‌ها را ذکر کرده و چون از صاحبان کنیه‌ها فارغ شد، آن افراد مبهمی را که از این مبهم‌ها روایت کرده‌اند ذکر می‌کند و پس از آن نوبت به زنان می‌رسد. و روایات مبهم از مبهم را بر اساس راوی‌ای که از مبهم دوم نقل کرده مرتب می‌کند؛ وی در بخش زنان نیز چنین ترتیبی را رعایت کرده است.

در بخش مراسیل نیز هر گاه اسنادی به این شکل وجود داشته باشد، آن را به همین ترتیب مرتب می‌نماید.

اگر جوینده علم می‌خواهد حدیثی را تخریج نماید، به او توصیه می‌کنم که برای آن حدیث، درخت اسنایدی را به این صورت ترسیم نماید تا بتواند ترتیب طرق و ترتیب تخریج کنندگان را بنا بر آنچه که در برابرش ترسیم شده مرتب نماید؛ در صورتی که در حدیث اختلافی وجود داشته باشد، این ترسیم به جوینده علم کمک می‌کند.

اختلاف یکی از علت‌های قاده است؛ در نتیجه جوینده علم باید این اختلاف را بررسی نماید؛ یا یکی را ترجیح می‌دهد و یا آنها را با هم هماهنگ می‌کند و یا اینکه حدیث مضطرب درمی‌آید و فرد توقف می‌کند.

نکته‌ای در خصوص جستجو در نسخه تحقیق شده‌ی تحفه‌ الأشراف:

مزی گاه - و به ویژه در کتابی چون صحیح بخاری - برخی از کتاب‌های بزرگ را در غالب چند کتاب ارائه می‌دهد؛ مثلا کتاب الصلاة را در غالب چند کتاب درمی‌آورد. وی ابتدا کتاب الصلاة را قرار می‌دهد، سپس کتاب الجمعة، بعد از آن کتاب العیدین، سپس کتاب التهجید، بعد از آن کتاب الوتر و به همین ترتیب؛ در حالی که همه‌ی این کتاب‌ها در صحیح بخاری در واقع ابواب کتاب الصلاة محسوب می‌شوند. اما محقق تحفه‌ الأشراف تمامی این کتاب‌ها را داخل در کتاب الصلاة می‌داند، از این رو تعداد بابهای کتاب الصلاة نزد مزی کمتر از تعداد بابهای کتاب الصلاة نزد محقق تحفه‌ الأشراف است.

تعداد باب‌های کتاب الصلاة در صحیح بخاری نزد محقق، ۵۴۷ باب است و این تعداد زیاد ابواب کار مزی را خوب و بهتر نشان می‌دهد. به عنوان مثال اگر حدیثی در باب جمعه در کتاب الصلاة از صحیح بخاری باشد، مزی در تخریج آن می‌گوید: «خ فی الجمعة»، یعنی بخاری در کتاب الجمعة آن را روایت کرده است. و پس از آن محقق کتاب تحفه‌ الأشراف در میان دو پیرانتز نوشته است (الصلاة ۳۰۰)، یعنی: حدیث شماره سصد از کتاب الصلاة

در صحیح بخاری. با استفاده از «الکشاف» که محقق در پایان این کتاب قرار داده است می‌توانیم به آسانی حدیث مورد نظر خود را در کتاب الصلاة پیدا کنیم؛ از این رو چه بسا شاهد آن هستیم که مثلاً مزی در مورد حدیث می‌گوید: «خ فی الجمعة» و محقق در میان دو پرانتز می‌گوید: (الصلاة/۳۱۵)؛ یعنی: باب شماره سیصد و پانزده. نتیجه اینکه مزی آن کتاب را کتاب الجمعة می‌نامد، اما محقق آن را کتاب الصلاة می‌نامد؛ اما پس از دانستن علت، دیگر این نامگذاری اثری ندارد، زیرا مزی کتاب الصلاة را به چند کتاب تقسیم کرده است و این حدیث در کتاب الجمعة قرار دارد که در حقیقت یکی از بابهای کتاب الصلاة است.

مثالی برای مورد قبلی:

برای روشن شدن مطلب مثالی را می‌آوریم. مزی کتاب الصلاة را با باب «کیف بدأت الصلاة فی الإسرائ» شروع کرده است، سپس ابواب را پی در پی ذکر کرده تا اینکه به باب ۸۹ رسیده است؛ پس از باب ۸۹ می‌گوید: أبواب ستره المصلی؛ ایشان أبواب ستره المصلی را یک کتاب مستقل دانسته است؛ از این رو ابواب کتاب الصلاة نزد مزی در باب ۸۹ به پایان رسیده است بجای اینکه در باب ۵۴۷ به پایان برسد؛ سپس شماره گذاری جدیدی را آغاز می‌کند.

این درحالی است که اگر مزی گفته باشد: ستره المصلی، محقق در میان دو پرانتز آورده است (الصلاة/۹۰) و با رجوع به باب شماره ۹۰ در نزد او در کشاف در می‌یابیم که می‌گوید: باب ستره الإمام ستره لمن خلفه.

به همین ترتیب پس از آن، کتاب مواقیت الصلاة و فضلها را ذکر کرده است؛ این نزد مزی کتابی مستقل است، در حالی که محقق آن را داخل ابواب نماز دانسته است. و این تا پایان ابواب نماز ادامه دارد.

از این رو ما به ارجاع موجود نگاه می‌کنیم؛ اگر مزی به کتابی ارجاع داده بود و محقق در میان دو پرانتز تنها شماره به ما داده بود و نامی مخالف با نام مزی را ذکر نکرده بود، در این صورت کتابی که مزی ذکر کرده، همان کتابی است که محقق ذکر کرده است. اشکال زمانی ایجاد می‌شود که ارجاع مزی با ارجاع محقق متفاوت باشد. می‌توانیم با جمع نمودن شماره باب کتاب جدید مزی با آخرین شماره باب کتاب سابق، به شماره‌ای که محقق ذکر کرده برسیم، شماره‌ای که در صحیح بخاری موجود است.

مثلاً باب شماره یک از ابواب «ستره المصلی»، نودمین باب کتاب الصلاة محسوب می‌شود،

باب شماره دو آن، باب نود و یکم کتاب الصلاة است و به همین صورت ادامه دارد تا به شماره بابی برسیم که محقق در میان دو پیرانتز ذکر کرده است.

اگر مزی و محقق در نامگذاری با یکدیگر اتفاق داشته باشند و مزی بطور مثال بگوید: و ترمذی آن را در الطهارة تخریج نموده است، محقق فقط شماره باب را به ما داده و نامی خلاف نامی که مزی ذکر کرده را ذکر نمی‌کند؛ در نتیجه نامی که مد نظر مزی و نیز محقق است، یکی است (الطهارة-الطهارة) اما شماره‌ای که در میان دو پیرانتز قرار گرفته، شماره باب است.

اگر سنن ترمذی را باز کردی اما این شماره را در آن ندیدی یا حدیث مورد نظر را تحت شماره‌ای که محقق شما را بدان راهنمایی کرده پیدا نکردی؛ در این حالت و در حالت قبلی می‌توانی به کتاب «الکشاف» مراجعه نمایی.

«الکشاف» عبارت از فهرست کتاب‌ها و باب‌های تمامی کتاب‌های تحفه الأشراف با ذکر نام است؛ در نتیجه شما نیازمند نام حقیقی باب هستید، زیرا همانطور که از خلال مثال قبلی مشاهده کردیم، وی نام کتاب و شماره باب را برای ما ذکر کرد، اما نام باب را ذکر نکرد و اگر نام باب را ذکر می‌کرد بهتر بود و ما دیگر نیازمند کتاب الکشاف نبودیم، اما چنانچه نام ابواب را نیز می‌خواست ذکر کند، برای کتاب تحفه الأشراف که در ۱۳ جلد تنظیم شده، بیست جلد نیز کفایت نمی‌کرد و حجم آن خیلی بیشتر می‌شد؛ زیرا گاهی برخی نام-ها دو خط جای می‌گیرند. و در هر جایی ممکن است این نام حداقل شش یا هفت خط جای بگیرد و در هر حدیثی این عدد بیشتر می‌شود، در نتیجه بدون تردید حجم کتاب زیاد خواهد شد، از این رو او به ذکر شماره اکتفا نموده و نام باب را ذکر نکرد؛ این در خصوص محقق بود؛ اما مزی هیچ نام و شماره‌ای را ذکر نمی‌کند، بلکه فقط نام کتاب را به شما می‌دهد؛ حال باید در این کتاب به جستجو پرداخت و چه بسا تعداد ابواب کتاب بسیار باشد و شما را وا دارد تا وقت بیشتری صرف کنید تا حدیث مورد نظر خود را پیدا کنید. در ابتدای کتاب الکشاف عن أحادیث تحفه الأشراف یا عن أبواب ومراجع تحفه الأشراف، در همان صفحه اول، پس از ذکر عنوان، اسامی کتاب‌ها را ذکر کرده و می‌گوید: فهرس صحیح البخاری، فهرس صحیح المسلم، فهرس سنن أبی داود، فهرس کتاب المراسیل لأبی داود، فهرس جامع الترمذی، تا باقی کتاب‌هایی که در بر گرفته است، آنگاه در کنار هر نامی شماره صفحه را نیز ذکر می‌کند و اینگونه به سرعت هر چه بیشتر می‌توان فهرست هر کتاب را پیدا کرد. به عنوان مثال اگر فهرست جامع ترمذی را بخواهی، می‌گوید: دویست و بیست و هفت؛ سریع صفحه دویست و بیست و هفت را باز کرده و

فهرست ترمذی را می‌بینیم. اگر همین‌طوری کتاب را ورق بزنید تا به فهرست مورد نظر خود برسید و به صفحه اول مراجعه نکنید وقت بیشتری از شما گرفته می‌شود.

شروع فهرست صحیح بخاری، در همان ابتدای صفحه و پس از ذکر عنوان صحیح بخاری قرار گرفته است؛ در این فهرست نام هر کتاب به همراه شماره صفحه ذکر شده است، مثلاً کتاب التهجید در صفحه بیست و یک قرار دارد، پس به صفحه بیست و یک مراجعه کرده و کتاب تهجد را در آن مشاهده می‌کنیم، اما ایشان کتاب التهجید را بابتی از باب‌های کتاب الصلاة دانسته است؛ و این مهم نیست، مادامی که محقق شماره باب را به شما داده است و این شماره گذاری با نسخه شما که همان فتح الباری است، متفاوت است. فرض می‌کنم او شماره ۴۸۸ را به شما داده و گفته است: کتاب الصلاة، أربعمائه وثمانیه وثمانین؛ اما در نسخه شما شماره این باب وجود ندارد یا شما شروع می‌کنید به بررسی شماره‌های پس از ۸۹ تا اینکه به ۴۸۸ برسید و این وقت زیادی را از شما می‌گیرد. اما وقتی کشاف را باز کنید، به شما می‌گوید که باب ۴۸۸ همان باب قیام النبی باللیل و نومه است، که با دانستن نام باب متوجه خواهید شد که مسلماً مزی به شما می‌گوید: التهجید. و محقق به شما گفته است: الصلاة و شماره باب را به شما داده است و شما اینگونه دانستید که این باب در رابطه با قیام پیامبر است؛ شما می‌توانید از طریق فهرست فتح الباری یا هر یک از چاپ‌های صحیح بخاری، کتاب التهجید، باب قیام النبی را مشاهده نمایید و اینگونه دریابید که این باب همان بابتی است که حدیث مورد نظر شما در آن قرار دارد. محقق این کتاب که خداوند جزای خیرش دهد، مطالبی را به این کتاب افزوده است که یاریگر جوینده علم می‌باشد، از جمله در فهرست و در درون کتاب در کنار نام تابعی‌ای که از صحابی بطور مستقیم روایت کرده، یک ستاره گذاشته و در کنار نام راوی‌ای که از تابعی روایت کرده، دو ستاره گذاشته و در کنار نام راوی‌ای که از او روایت کرده و راوی چهارم شمرده می‌شود، سه ستاره گذاشته است تا تو را متوجه نماید که این راوی در درجه چهارم قرار دارد، این در درجه سوم و این در درجه دوم؛ این تابعی است، این تبع تابعی و این از تبع اتباع است.

همچنین در کشاف چیزهایی را اضافه نموده است، مثلاً در کنار هر باب تعداد احادیث موجود در این باب را ذکر می‌کند؛ مثلاً در باب قیام النبی بطور مثال می‌گوید: در این باب سه حدیث وجود دارد؛ تمام این‌ها می‌توانند مفید و مناسب باشند و چه بسا طالب علم از کنار آنها بگذرد و بدان‌ها توجهی نکند.

این‌ها مطالبی بود که در رابطه با تحفة الأشراف ذکر شد و بدون تردید مختصر بود و تطبیق عملی این مطالب به فهم این مطالب نظری کمک خواهد کرد.

چهارم: کتاب الجامع الكبير و الجامع الصغير، نوشته سیوطی:

سیوطی می‌خواست کتاب «الجامع الكبير» یک موسوعه‌ی حدیث باشد و احادیث گوناگونی را که در کتاب‌های متعدد آمده‌اند، یکجا گرد آورد، از این رو ایشان به حدود نود و دو کتاب حدیثی تکیه نمود و احادیث آنها را در یک کتاب به نام «جمع الجوامع» یا «الجامع الكبير» گرد آورد. احادیث این کتاب را می‌توان به دو بخش تقسیم نمود:

اول: احادیث صرفاً قولی، یعنی تمام احادیث این بخش فقط قول پیامبر صلی الله علیه و سلم است و قول کسی دیگر با آن مخلوط نشده است

دوم: احادیثی که تمامی الفاظ آن قول پیامبر صلی الله علیه و سلم نیست، مانند داستان و یا گفتگو و غیره، یا اینکه تمام لفظ، قول صحابی است، یا از احادیث مرسل تابعین است. ایشان بخش اول کتاب را بخش احادیث قولی و بخش دوم را بخش احادیث فعلی نامید.

ایشان بخش اول را بر اساس حروف الفبا تنظیم نموده است، مثلاً حدیثی که با «الف» شروع شود در حرف «الف» و حدیثی که با حرف «باء» شروع شود در حرف «باء» و به همین ترتیب قرار دارد.

ایشان بعد از فراغت از بخش احادیث قولی به بخش احادیث فعلی می‌رسد؛ گویا سیوطی مرتب نمودن این بخش را بر اساس حرف الفبا کار سختی می‌بیند، یا گمان می‌کند که نمی‌توان احادیث این بخش را بر اساس حروف الفبا مرتب نمود؛ زیرا مطلع و شروع احادیث فعلی در بسیاری از موارد میان کتاب‌ها و میان انتظاری که مردم دارند متفاوت است، اما حدیث قولی غالباً منضبط است.

سیوطی با مشاهده این حالت، این احادیث فعلی را بر مبنای مسانید صحابه تنظیم نمود؛ در نتیجه احادیث ابوبکر را در یک جا، احادیث عمر را در یک جا، احادیث ابوهریره را در یک جا و احادیث عایشه را در یک جا و به همین ترتیب تنظیم نمود.

ایشان ترتیب صحابه را از عشره مبشره و بر مبنای برتری آنها شروع نمود، ابتدا خلفای راشدین و سپس بقیه‌ی عشره مبشره را ذکر کرد؛ پس از آن، بقیه‌ی صحابه را به ترتیب حروف الفبا و بطور دقیق مرتب نمود؛ پس عبدالله بن مسعود را در حرف «ع» قرار داد، ابوهریره را در بخش کنیه‌ها و عایشه را در بخش زنان.

ایشان ابتدا اسامی، سپس کنیه‌ها و سپس راویان مبهم مرد را نام برده است و سپس همین

ترتیب را در مورد زنان ذکر کرده است. در هر مسندی احادیث را می‌آورد و در غالب موارد نامرتب است، البته این در مورد صحابی‌ای است که تعداد احادیث آن اندک است. و در صورتی که تعداد احادیث صحابی زیاد باشد، سیوطی می‌کوشد تا این احادیث را بر اساس موضوعات آن مرتب نماید؛ در نتیجه احادیث مربوط به طهارت را بر سایر احادیث مقدم می‌دارد، مانند کاری که در مسند عایشه انجام داده است و ابتدا احادیث طهارت، سپس احادیث مربوط به نماز را ذکر کرده است، البته این کار را دقیق انجام نداده است و گاهی در بخش احادیث مربوط به طهارت، حدیثی پیدا می‌شود که مربوط به طهارت نیست و گاه حدیث مربوط به طهارت در جای دیگری ذکر شده است، اما در هر حال ایشان تلاش نمود تا این ترتیب را رعایت نماید و این اندیشه ایشان در کتاب «الجامع الکبیر» بوده است. این کتاب حاوی احادیث متعددی است که تعداد آن به حدود ۴۶ هزار حدیث می‌رسد و این واقعا زیاد است، بلکه به بیشتر از ۴۶ هزار حدیث می‌رسد، اما به ۴۷ هزار نمی‌رسد؛ در میان این تعداد احادیث تکراری نیز وجود دارد و این یا بخاطر متفاوت بودن راویان و یا بخاطر متفاوت بودن لفظ و غیره است. در میان این ۴۶ هزار حدیث هم حدیث صحیح هست، هم حسن، هم ضعیف و هم موضوع.

الجامع الصغیر، نوشته سیوطی:

سیوطی کتاب «الجامع الکبیر» را در کتابی با نام «الجامع الصغیر» مختصر نمود؛ هدف از این اختصار - به باور وی - در درجه اول دوری گزیدن از احادیث موضوع بوده، در درجه دوم دوری از تکرار و در درجه سوم دوری نمودن از احادیث طولانی است؛ از این رو این کتاب کمتر از یک چهارم کتاب اصلی است و تعداد احادیث آن ده هزار و سی و یک حدیث است. سیوطی احادیث این کتاب را بر اساس حروف الفبا تنظیم نموده است، اما این ترتیب ایشان دقیق‌تر از ترتیب احادیث قولی الجامع الکبیر است، زیرا گاهی در بخش اقوال الجامع الکبیر پس از حرف اول اشکالاتی وجود دارد و گاه حدیثی را مقدم می‌دارد که نباید مقدم باشد و بالعکس، اما ترتیب الجامع الصغیر ترتیب بهتری است.

روشی که ایشان در «الجامع الصغیر» در پیش گرفته، متفاوت است از روش ایشان در «الجامع الکبیر»، زیرا در «الجامع الصغیر» تنها برخی از احادیث فعلی وجود دارد، از این رو ایشان احادیث را به دو بخش تقسیم نموده است، بخشی که دارای «ال» است و بخشی که «ال» ندارد. به عنوان مثال در بخش حرف «الف»، احادیث را به دو بخش تقسیم می‌کند: احادیثی که با حرف «الف» شروع شده و «ال» تعریف در آن وجود ندارد، بطور مثال احادیث این قسم را با حدیث: الأعمال بالنیات...^۱ شروع می‌کند؛ سپس در همین حرف

«الف» بخش احادیثی ذکر می‌شود که با «ال» شروع می‌شوند و پس از «ال»، «الف» می‌آید؛ مانند حدیث: «الإيمان يمان والحكمة يمانية»^۱. پس از فارغ شدن از احادیث مربوط به حرف «الف»، وارد حرف بعدی، یعنی حرف «ب» می‌شود و ابتدا احادیثی را ذکر می‌کند که در ابتدای آنها حرف «ب» بدون «ال» ذکر شده، پس از آن احادیثی که شروع آن با «ال» است و پس از آن حرف «ب» ذکر شده، گنجانده شده است. ایشان در تمامی حروف این ترتیب را رعایت کرده است مگر در دو حرف: حرف «ک» و حرف «ن». ایشان برای این دو حرف، فصل سومی را باز کرده و در حرف «ک» فصلی در رابطه با شمائل محمدی باز نموده و در حرف «ن» فصلی در رابطه با نواهی باز کرده است.

در حرف «ک» ابتدا احادیثی را ذکر کرده که با حرف «ک» اما بدون «ال» شروع می‌شود. پس از فارغ شدن از آن، احادیثی را ذکر کرده که با حرف «ک» که پیش از آن «ال» تعریف وجود دارد. پس از آن فصل -یا بایی- را در رابطه با شمائل محمدی باز نموده است و سپس احادیثی را در توصیف ویژگی‌های اخلاقی و نیز شکلی رسول خدا صلی الله علیه و سلم بیان کرده است.

احادیث مربوط به شمائل محمدی در کتاب «الجامع الكبير» در بخش افعال ذکر شده است، زیرا لفظ این احادیث از صحابی است نه از پیامبر؛ مانند حدیث: «كان النبي أبيض مشرباً بحمره»^۲، که توصیف ویژگی‌های شکلی پیامبر است و حدیث «كان خلقه القرآن»^۳ که مربوط به خلق و خوی پیامبر صلی الله علیه و سلم است؛ پس تمامی احادیثی که با کلمه «کان» شروع شده و توصیف خلق و خوی پیامبر است، در این فصل ذکر شده است و پس از کان، مطابق حروف ابجدی در حرف «ن» آن را مرتب نموده است.

همچنین بخش نواهی این کتاب، از بخش احادیث فعلی «الجامع الكبير» گرفته شده است؛ این نواهی همان احادیثی است که با لفظ نهی شروع می‌شود، مثلاً: نهی النبي عن كذا؛ پس لفظ این گونه احادیث از رسول الله صلی الله علیه و سلم نیست، بلکه از صحابی است، از این رو ما تمامی احادیث الجامع الصغیر را اقوال پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌دانیم، به این معنی که برگرفته از بخش احادیث قولی «الجامع الكبير» است، بجز فصل مربوط به شمائل و فصل نواهی؛ این دو فصل را سیوطی از بخش افعال برگرفته است؛ که

۱- بخاری (۴/۲۱۷)؛ مسلم (۵۲) از حدیث ابوهریره رضی الله عنه.

۲- صحیح است: احمد (۱/۹۶، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۳۴)؛ ابن حبان (۲۱۱۷) از حدیث علی بن ابی طالب رضی الله عنه. و نگا: السلسلة الصحيحة، البانی، شماره (۲۰۵۳)

۳- مسلم (۷۴۶، ۱۳۹)؛ احمد (۶/۵۴، ۹۱، ۱۱۱، ۱۶۳، ۱۸۸، ۱۲۶)؛ ابوداود (۱۳۴۲)؛ نسائی (۱۶۰۱) و دیگران از حدیث عایشه رضی الله عنها.

«الف» بخش احادیثی ذکر می‌شود که با «ال» شروع می‌شوند و پس از «ال»، «الف» می‌آید؛ مانند حدیث: «الإيمان يمان والحكمة يمانية»^۱. پس از فارغ شدن از احادیث مربوط به حرف «الف»، وارد حرف بعدی، یعنی حرف «ب» می‌شود و ابتدا احادیثی را ذکر می‌کند که در ابتدای آنها حرف «ب» بدون «ال» ذکر شده، پس از آن احادیثی که شروع آن با «ال» است و پس از آن حرف «ب» ذکر شده، گنجانده شده است. ایشان در تمامی حروف این ترتیب را رعایت کرده است مگر در دو حرف: حرف «ک» و حرف «ن». ایشان برای این دو حرف، فصل سومی را باز کرده و در حرف «ک» فصلی در رابطه با شمائل محمدی باز نموده و در حرف «ن» فصلی در رابطه با نواهی باز کرده است.

در حرف «ک» ابتدا احادیثی را ذکر کرده که با حرف «ک» اما بدون «ال» شروع می‌شود. پس از فارغ شدن از آن، احادیثی را ذکر کرده که با حرف «ک» که پیش از آن «ال» تعریف وجود دارد. پس از آن فصل -یا بایی- را در رابطه با شمائل محمدی باز نموده است و سپس احادیثی را در توصیف ویژگی‌های اخلاقی و نیز شکلی رسول خدا صلی الله علیه و سلم بیان کرده است.

احادیث مربوط به شمائل محمدی در کتاب «الجامع الكبير» در بخش افعال ذکر شده است، زیرا لفظ این احادیث از صحابی است نه از پیامبر؛ مانند حدیث: «كان النبي أبيض مشرباً بحمره»^۲، که توصیف ویژگی‌های شکلی پیامبر است و حدیث «كان خلقه القرآن»^۳ که مربوط به خلق و خوی پیامبر صلی الله علیه و سلم است؛ پس تمامی احادیثی که با کلمه «کان» شروع شده و توصیف خلق و خوی پیامبر است، در این فصل ذکر شده است و پس از کان، مطابق حروف ابجدی در حرف «ن» آن را مرتب نموده است.

همچنین بخش نواهی این کتاب، از بخش احادیث فعلی «الجامع الكبير» گرفته شده است؛ این نواهی همان احادیثی است که با لفظ نهی شروع می‌شود، مثلاً: نهی النبي عن كذا؛ پس لفظ این گونه احادیث از رسول الله صلی الله علیه و سلم نیست، بلکه از صحابی است، از این رو ما تمامی احادیث الجامع الصغير را اقوال پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌دانیم، به این معنی که برگرفته از بخش احادیث قولی «الجامع الكبير» است، بجز فصل.

۱- بخاری (۴/۲۱۷)؛ مسلم (۵۲) از حدیث ابوهریره رضی الله عنه.

۲- صحیح است: احمد (۱/۹۶، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۳۴)؛ ابن حبان (۲۱۱۷) از حدیث علی بن ابی طالب رضی الله عنه. و نگا: السلسلة الصحيحة، البانی، شماره (۲۰۵۳)

۳- مسلم (۷۴۶، ۱۳۹)؛ احمد (۶/۵۴، ۹۱، ۱۱۱، ۱۶۳، ۱۸۸، ۱۲۶)؛ ابوداود (۱۳۴۲)؛ نسائی (۱۶۰۱) و دیگران از حدیث عایشه رضی الله عنها.

مربوط به شمائل و فصل نواهی؛ این دو فصل را سیوطی از بخش افعال برگرفته است؛ که این دو بخش اقوال پیامبر نبوده، بلکه لفظ صحابی می‌باشند

نکاتی در رابطه با کتاب الجامع الصغیر:

در رابطه با کتاب الجامع الصغیر نکاتی وجود دارد؛ مانند حدیث «إنما الأعمال بالنیات»؛ سیوطی این حدیث را در بخش حرف «الف» ذکر کرده، اما نه الفی که بعد از آن «نون» باشد، بلکه در ابتدای احادیث حرف الف ذکر کرده است و این حدیث، اولین حدیث این کتاب می‌باشد. سیوطی این کار را به تاسی از برخی امامان از جمله بخاری انجام داده است، زیرا بخاری کتاب صحیح خود را با این حدیث شروع نموده است؛ انجام این کار برای این است که طالب علم تشویق شود تا در طلب علم نیت خویش را خالص گرداند و بداند که این علم، یک عبادت است و عبادت ناگزیر از دو شرط است: اخلاص و تبعیت؛ در نتیجه ایشان با ذکر این حدیث در ابتدای این کتاب، شما را به یکی از دو شرط قبولی عمل راهنمایی می‌کند که عبارت از اخلاص است.

ایشان به شما می‌گویند: ای جوینده‌ی علم تو هم اکنون در حال انجام یکی از عبادات هستی، پس نیت خود را خالص برای رضای الله متعال گردان؛ گویا ایشان می‌خواهد با این حدیث شما را پند داده و نصیحت نماید و چه بسا برخی از این مؤلفین با ذکر این حدیث، دیگر نیازی به ذکر خطبه‌ی مقدمه نمی‌دیدند، مانند کاری که امام بخاری انجام داده و همانند امام مسلم کتابش را با ذکر خطبه شروع نکرده است، بلکه مستقیماً این حدیث را ذکر کرده است.

از دیگر نکات این کتاب، لام الف (لا) است؛ مانند «لا أکل متکئا»^۱ «تکیه زده چیزی نخور»؛ در مورد لام الف (لا) اهل لغت اختلاف دارند که آیا حرفی مستقل است یا داخل در حرف «لام» است، یعنی لامی که بعد از آن حرفی دیگر، یعنی الف قرار دارد؛ سیوطی «لا» را حرفی مستقل دانسته است و آن را قبل از حرف «ی» و بعد از حرف «و» قرار داده است، از این رو اگر در این کتاب به حدیثی برخوردید که ابتدایش لام الف «لا» بود، به بخش حرف «لام» نروید، بلکه به بعد از «و» مراجعه نمایید، ایشان در آنجا بابی مستقل برای حرف «لا» باز کرده است.

۱- به روایت بخاری (۵۳۹۸-۵۳۹۹)؛ ابوداود (۳۷۶۹)؛ سنن ترمذی (۱۸۳۰)، الشمائل ترمذی (۱۳۳-۱۳۴)؛ ابن ماجه (۳۲۶۲)؛ احمد (۴/۳۰۸، ۳۰۹) حمیدی (۸۹۱)؛ دارمی (۲/۱۰۶)؛ طبرانی در الکبیر (جلد ۲۲، شماره: ۲۵۴، ۳۴۰ و ۳۵۰)؛ سنن بیهقی (۷/۴۹)؛ الآداب بیهقی، شماره (۶۷۱) شرح السنه، بغوی، شماره (۲۸۳۸) و دیگران از حدیث ابوجحیفه رضی الله عنه.

احادیثی که ایشان در این بخش ذکر کرده است، احادیثی است که با لای نهی یا با لای نفی شروع می‌شوند؛ لای نفی مانند حدیث: «لا آکل متکئاً»^۱ و لای نهی مانند حدیث: «لا تشرب فی آنیة الذهب»^۲ والفضة» در ظرف طلا و نقره چیزی ننوش.»

ایشان تنها لای نهی و نفی را در این بخش قرار داده است و غیر این دو را در بخش «لام» ذکر کرده است، مانند: «لأن يأخذ أحدكم احبله فيحتطب»^۳ یا حدیث: «لأن يهدى الله بك رجلاً واحداً خير لك من حمر النعم»^۴ «اگر خداوند بوسیله تو یک نفر را هدایت کند برایت از شتران سرخ‌موی بهتر است»؛ در نتیجه سیوطی در قسم حرف «لا» تنها لای نفی و نهی را قرار داده است و این یکی از نکات مهم این کتاب است.

پنجم: کتاب کنز العمال:

کتاب کنز العمال از کتاب‌هایی است که ذیل شیوه‌ی متنی قرار می‌گیرد، یعنی از طریق شناخت موضوع حدیث. اصل این کتاب نوشته‌ی شیخ حسام الدین هندی است که در طبقه شاگردان سیوطی قرار دارد، اما نمی‌دانیم که وی شاگرد سیوطی بوده است یا خیر؟ وی کتاب «جمع الجوامع» سیوطی را مورد مطالعه قرار داد و آن را کتاب خوبی یافت، اما این کتاب طالب علم را در پیدا کردن حدیث مورد نظرش به مشقت می‌اندازد. در مورد احادیث فعلی، مشکل پیدا کردن حدیث مورد نظر واضح و مشخص است؛ زیرا ممکن است کسی که به دنبال تخریج حدیث است، نام صحابی را به یاد نیاورد و اگر هم به یاد آورد، باید به مسند او در بخش احادیث فعلی کتاب «الجامع الكبير» مراجعه نماید و احادیث او را بررسی نماید و این کار وقت زیادی از او می‌گیرد؛ بخصوص اگر صحابی مورد نظر از کسانی باشد که روایات زیادی دارند، مانند ابوهریره و عایشه.

در بخش احادیث قولی، مشکلی که ممکن است جوینده علم با آن مواجه شود از این قرار است که ممکن است حرف اول حدیث را به یاد نداشته باشد، یا اگر به یاد دارد، ممکن است لفظی که مد نظر اوست با لفظی که سیوطی آورده تفاوت داشته باشد، زیرا گاهی اوقات مطلع احادیث با یکدیگر تفاوت دارد؛ به عنوان مثال: ممکن است ابتدای حدیث: «أیها الناس» باشد، در حالی که سیوطی با لفظ «یا ایها الناس» آورده است، پس بجای اینکه در حرف الف جستجو کند، باید به حرف «ی» رفته و در آنجا جستجو نماید.

۱- پیشتر تخریج آن گذشت.

۲- به روایت بخاری (۵۸۳۶) و دیگران از حدیث حذیفه رضی الله عنه.

۳- به روایت بخاری (۱۴۷۱)؛ ابن ماجه (۱۸۳۶) از حدیث زبیر بن عوام رضی الله عنه.

۴- به روایت بخاری (۲۹۴۲، ۳۰۰۹، ۳۷۰۱، ۴۲۱۰) و مسلم (۲۴۰۶/۳۴) و ابوداود (۳۶۶۱) و احمد

(۵/۳۳۳) و دیگران از حدیث سهل بن سعد رضی الله عنه.

با توجه به همه‌ی اینها، حسام الدین هندی بر این باور بود که ترتیب این حجم گسترده از احادیث بر موضوعات فقهی راه بهتر و مناسب‌تری است، زیرا هر انسانی می‌تواند همیشه موضوع حدیث مورد نظر خود را به یاد داشته باشد و به باب مورد نظر تکیه می‌کند.

آنگاه دوباره بررسی کرد و متوجه شد که اگر طالب علم بخواهد حدیث مورد نظرش را بخاطر موضوعی که مد نظر دارد، تخریج نماید - در صورت ترتیب احادیث بر اساس حروف الفبا - فقط همان حدیث مد نظر خویش را پیدا خواهد کرد؛ به عنوان مثال فردی می‌خواهد حدیثی در خصوص موضوع نماز یا طهارت در این کتاب پیدا کند، مثلاً حدیث: «لا یقبل الله صلاةً بغير طهور»؛ این فرد در بخش حرف «لا» حدیث مذکور را پیدا می‌کند، اما نه پیش از آن و نه بعد از آن حدیثی در رابطه با همین موضوع را پیدا نمی‌کند، زیرا در آنجا احادیث بر اساس حروف الفبا تنظیم شده‌اند و ترتیب موضوعی در آن رعایت نشده است؛ از این رو نویسنده کنز العمال تصمیم گرفت که احادیث را بر اساس ترتیب موضوعی به نگارش درآورد تا اینکه طالب علم علاوه بر حدیث مورد نظر خویش، احادیث دیگری را که مرتبط به همان موضوع هستند، در یکجا پیدا کند.

در نتیجه حسام الدین هندی احادیث این کتاب را بر اساس ابواب فقهی تنظیم نمود، اما این کار را در چند مرحله انجام داد؛ در مرحله اول گفت: من می‌ترسم مرگم فرا برسد یا مشکلی برایم پیش آید و نتوانم این کار را کامل کنم، از سویی تعداد احادیث الجامع الکبیر نیز واقعا زیاد است (۴۶ هزار حدیث) که همه نیاز به ترتیب موضوعی دارند و وقت زیادی می‌گیرد؛ با توجه به این‌ها از احادیث کوتاه‌تر، یعنی احادیث الجامع الصغیر شروع کرد و آنها را بر اساس ابواب فقهی تنظیم نمود و چون از این کار فارغ شد، آن را کتابی مستقل تحت عنوان «منهج العمال فی سنن الأقوال» درآورد. وقتی از آن فارغ شد، متوجه شد که در بخش احادیث قولی در الجامع الکبیر، یک سری احادیث هنوز باقی مانده است؛ زیرا سیوطی هنگام اختصار کتاب الجامع الکبیر، از احادیث موضوع، احادیث طولانی و احادیث تکراری دوری نمود و این‌ها کماکان موجود هستند. در مرحله بعدی حسام الدین هندی به باقی احادیث قولی الجامع الکبیر رو نمود، آنها را گرفته و بر اساس همان ترتیب موضوعی، مرتب نمود و چون از این کار فارغ شد، آن را «الإكمال فی منهج العمال» نامید و در واقع این بخش تکمیل‌کننده بخش قبلی است. پس از فراغت از این کتاب مناسب دید که این دو را در هم ادغام کند، در نتیجه این دو را در قالب یک کتاب درآورده و آن را «غایة العمال فی سنن الأقوال» نامید. پس از فراغت از احادیث قولی، میدان را برای رو نمودن به احادیث فعلی «الجامع الکبیر» باز دید؛ در نتیجه بخش افعال این کتاب را نیز بر اساس ابواب فقهی مرتب کرده و در کتابی موسوم به «مستدرک الأقوال بسنن الأفعال» به

نگارش درآورد؛ پس از فراغت از این کتاب تصمیم گرفت کتاب قبلی خود، یعنی غایه العمال را با این کتاب ادغام کند؛ در نتیجه این دو را در قالب یک عنوان کتاب در آورده و آن را «کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال» نامید.

کار حسام الدین هندی بسیار بدیع و خوب بود، اما ایراد کار او برخی از اشتباهات و خطاهایی بود که مرتکب شده بود.

برخی از عیوب کتاب کنز العمال:

یکی از اشتباهات ایشان در این کتاب، مرتب نمودن کتاب‌های فقهی بر اساس حروف الفبا است، نه بر اساس ترتیبی که نزد فقیهان و علما متداول و مشهور است؛ علما کتاب‌های فقهی را با کتاب الطهاره آغاز می‌کنند، سپس الصلاة، سپس الزکاة و غیره؛ اما حسام الدین هندی به تاسی از ابن اثیر که در کتاب جامع الأصول، کتاب‌های فقهی را بر اساس حروف الفبا مرتب نموده بود، چنین کاری را انجام داد و الصلاة را در حرف «ص»، الطهاره را در حرف «ط» و الزکاة را در حرف «ز» قرار داد و در تقدیم و تاخیر کتاب‌ها اشتباه کرد. مشکل اینجاست که گاهی طالب علم خسته می‌شود و نمی‌داند که فلان حرف در کتاب فلانی وجود دارد یا نه؛ زیرا کنز العمال در شانزده جلد چاپ شده و جلد‌های آن نیز قطور است؛ در نتیجه فرد نمی‌داند حرف «ص» در جلد هشتم قرار گرفته یا جلد نهم یا غیره پس ناچار باید تمامی جلدها را ورق بزند تا به حرف مورد نظر خود برسد؛ خود من نیز گاهی گمان می‌کنم که فلان کتاب در فلان حرف است، در حالی که این‌طور نیست؛ مثلاً اگر حدیثی در خصوص اذکار صبح و شب داشته باشم و بخواهم در کنز العمال پیدا کنم، به حرف «الف» در کتاب «الأذکار» می‌روم و چون جستجو می‌کنم کتابی با عنوان کتاب «الأذکار» پیدا نمی‌کنم، چرا که وی این کتاب را در حرف «ذ» تحت عنوان «باب الذکر» قرار داده است؛ این کار جوینده علم را خسته می‌کند؛ به علاوه نام‌هایی که برای کتاب‌ها ذکر کرده نیز گاهی متفاوت است، مثلاً کتاب الطب را کتاب المرضی نامیده است؛ پس این یکی از عیوبها و ایرادات این کتاب است.

ایراد دیگر کتاب این است که وی احادیث را که موضوعشان یکسان است در یکجا نیاورده است و میان آنها جدایی انداخته است و در ابتدا احادیث مرتبط با موضوع را از کتاب الجامع الصغیر ذکر کرده، سپس شروع به احادیث کتاب الإكمال نموده است و پس از فراغت از آن سایر ابواب همان کتاب را آورده است و بعد از آن احادیث فعلی را ذکر کرده است؛ به عنوان مثال کتاب الصلاة تحت چند باب تنظیم شده است؛ به باب «صفة الصلاة» رجوع می‌کنیم، در این باب احادیث الجامع الصغیر در موضوع صفة الصلاة در یکجا آمده،

پس از اتمام، احادیث کتاب الإكمال در رابطه با همین موضوع ذکر شده است. پس از اتمام، سایر ابواب کتاب الصلاة را ذکر کرده است؛ آنگاه پس از اتمام احادیث قولی کتاب الصلاة، احادیث فعلی را ذکر کرده و به همان صورت مرتب نموده است و دوباره در بخش افعال باب «صفة الصلاة» را ذکر کرده و اینگونه میان بخش افعال (احادیث فعلی) و بخش اقوال (احادیث قولی) فاصله زیادی افتاده است؛ این شیوه باعث سردرگمی دانشجو شده و وقت بیشتری را از او می‌گیرد و اگر اینها را یکجا می‌کرد خیلی بهتر بود. خود حسام الدین هندی این اشتباه را درک کرد، در نتیجه وقتی مختصر کنز العمال را می‌نوشت، دیگر این کار را تکرار نکرد، اما این کتاب منتخب همان فایده و سودی را که کنز العمال دارد، در بر ندارد، زیرا خود کنز العمال فایده زیادی دارد و هیچ حدیثی در کتاب‌های سنت نیست مگر اینکه در این کتاب وجود دارد؛ این فایده بخصوص بعد از فهرستی که برای این کتاب نگاشته شده بهتر نمایان شد؛ فهرستی در دو جلد بزرگ چاپ شد و اکنون ما هم می‌توانیم به واسطه حرف اول و هم به واسطه موضوع به تخریج احادیث آن پردازیم. من دانشجویان را نصیحت می‌کنم که این کتاب را در دسترس داشته باشند، زیرا این کتاب آنها را به هر حدیثی که می‌خواهند تخریج نمایند، چه با لفظ مد نظرشان و چه مطابق الفاظ دیگر، راهنمایی می‌کند.

سایر کتاب‌های مربوط به تخریج:

از جمله کتاب‌های دیگری که مرتبط با تخریج است و با دانستن اولین حرف حدیث می‌توان حدیث مورد نظر را پیدا کرد، یعنی بر اساس حروف الفبا تنظیم شده، کتاب‌های احادیث مشهور است. منظور از مشهور، احادیثی است که در میان مردم مشهور و متداول است. برخی از علما به این مهم توجه نموده‌اند و کتاب‌هایی را تألیف کرده‌اند و در آنها احادیث مشهور در میان مردم را تخریج نموده‌اند و حکم آنها را ذکر کرده‌اند، تا مردم بدانند این احادیث در چه درجه و جایگاهی قرار دارند، صحیح، حسن، ضعیف یا موضوع هستند؟ یا اصلا اصلی ندارند، یعنی اسنادی از پیامبر ندارند. از مهم‌ترین کتاب‌هایی که در این زمینه تألیف شده، کتاب «المقاصد الحسنه»^۱ نوشته سخاوی است؛ همچنین کتاب «كشف الخفا ومزيل الألباس فیمن اشتهر من الحدیث علی ألسنة الناس»، نوشته اسماعیل بن محمد عجلونی. این دو کتاب بر اساس حروف الفبا تنظیم شده‌اند، اما گاهی در ترتیب آنها بی‌دقتی صورت گرفته است؛ به ویژه در کتاب

۱- شیخ محمد ناصرالدین آلبنی می‌گوید: «در این باب کتاب حافظ سخاوی، موسوم به «المقاصد الحسنه فی بیان کثیر من الأحادیث المشتهرة علی الألسنة» کتاب مشهوری است. این کتاب تکیه گاه تمامی کسانی بوده که پس از او آمده و در این رابطه دست به تألیف زده‌اند. این کتاب در تحقیق و دقت، نظیر ندارد، چرا که نه! حال آنکه ایشان شاگرد حافظ ابن حجر بوده است.
نگاه: النکت علی نزهة النظر، نوشته شیخ علی بن حسن الحلبي، ص: «۶۴».

کشف الخفا که در ترتیب احادیث بر اساس حروف الفبا نهایت دقت صورت نگرفته است.

پایان:

می‌توانستیم در مورد این دو کتاب اخیر و روش مؤلفان آن دو و نیز در مورد کتاب‌های «الجامع الکبیر» و «کنز العمال» بیشتر صحبت کنیم، اما همین‌هایی که گفته شد نیز ان شاء الله کفایت می‌کند.

از الله متعال می‌خواهم که به من و شما توفیق دریافت علم نافع و انجام عمل نیک را عنایت فرماید و خودم و شما را به تقوای الله متعال سفارش می‌کنم و تلاش کنیم تا این علم حجت و دلیلی باشد به سود ما نه علیه ما.

جوینده علم باید تلاش کند تا به علمی که فرا گرفته عمل نماید و نفسش را تزکیه کند و تقوای الهی پیشه کند و دست به اموری بزند که موجب نجاتش از عذاب الله متعال می‌شود؛ این است ثمره و میوه‌ی علم. اما چنانچه طالب علم تنها بر فراگیری علم تمرکز نماید و از عمل کردن غافل شود، علم و دانشی که فرا گرفته بر دوشش سنگینی خواهد کرد و به ضررش تمام خواهد شد. از الله متعال می‌خواهیم تا ما را از چنین عملکردی دور بدارد.

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد.



شیوہ های تخریج حدیث

مؤلف

شیخ سعد بن عبداللہ آل حمید

به کوشش

ابوعبیدہ ماهر بن صالح آل مبارک

مکتبہ المدینہ